

وَأَيْتُ الْوَنِّ بِالْقَسْطِ وَالْخَشْيَةِ الْمِيزَانَ ط

سید ابوالفتح شید تعریف از امیر الانامولای محمد محمود حسین صاحب دیوانه و دیوانه

رسد الله

مِيزَانُ التَّوْحِيدِ

س ۱۳ ۱۳

مِيزَانُ التَّوْحِيدِ

بیت شریفی در مدح امیر الانامولای سید محمد ابوالفتح شید تعریف از امیر الانامولای

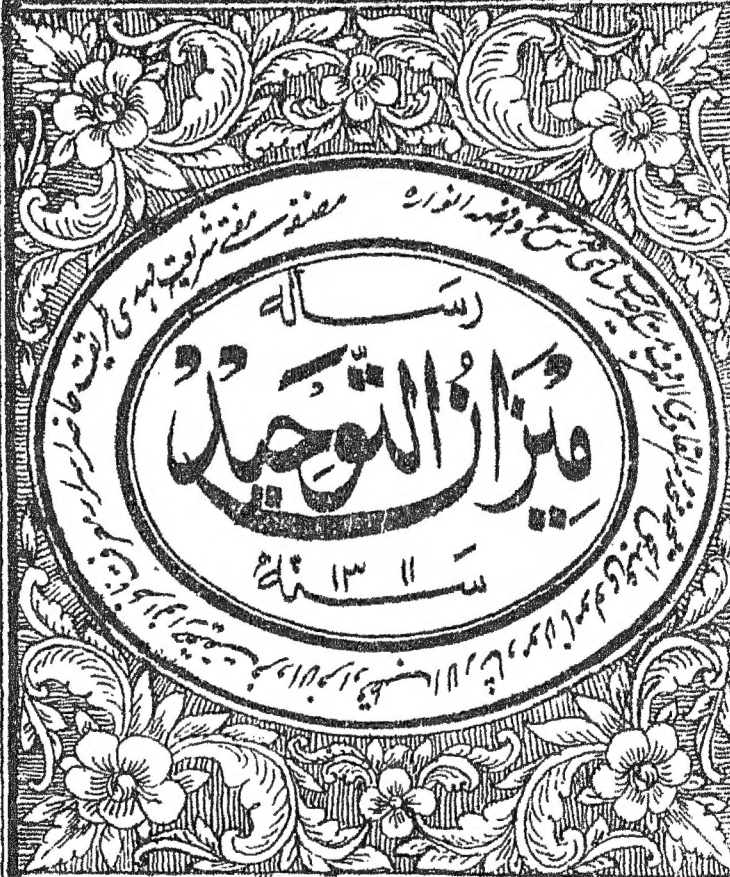
بِأَقْصَى الْمَقَامِ الْإِسْلَامِيِّ الْحَقِّ طَبْعُ بَرْهَاتِ ط

فہرست کتب موجودہ مطبوعہ مطبع برہانہ

نام کتاب	قیمت	نام کتاب
مجموعہ قوانین تعزیرات ہندوستان	۵ روپے	دستور العمل کاغذ محمود و سریشی فیجلہ
دفترہ الکریم صاحب خوشخود لائیتی کاغذ فیجلہ		دستور العمل طلبانہ مرتبی فیجلہ
قانون شہادت مسطور محمود خوشخود خط		دستور العمل محاسب جدید
ولایتی کاغذ فیجلہ	۷ روپے	دستور العمل و کتابت شکایات
اصول دہرم شاستر مولفہ سنگھان صاحب		قانون مجوبہ بابت میا و ساعت فیجلہ
کاغذ سریرام پوری فیجلہ	۷ روپے	گشتی نشان (۱۲) مجرب مجلس ناگزاری فیجلہ
برایضاً بکاغذ ولایتی	۱۱ روپے	دستور العمل مجلس مزافہ دستور العمل مظاہرہ
گشتی نشان دیوانی (۲) بابہ شکایت		صوبہ و ضلع و نصفان و دستور العمل
گشتی نشان دیوانی (۲) بابت اجازت		تحويل اسامیان سکندر آباد و علاقہ سرکار
ارجاع متفرقہ	۱۲ روپے	خطت دراز علاقہ سرکار دہلی فیجلہ
یوسستہا چندریکا مولفہ شامچرن		دستور العمل تبدیل فیصلہ محاکمات مقدمات
ولایتی کاغذ فیجلہ	۷ روپے	منفصلہ ٹیکورٹ سکندر آباد و بازار
تعلیم الفرائض مولفہ مولوی		رزیدنسی عدالتہا سرپرست بدو و
محی الدین نجف صاحب مددگار حکمران الہام		کورٹ سکندر آباد و بازار رزیدنسی بابت
عدالت و کو توالی فیجلہ	۸ روپے	شکایت فیجلہ
دستور العمل کاغذ محمود فیجلہ	۳ روپے	مجموعہ قوانین رجسٹری اتا و نیرات مدہ
دستور العمل طلبانہ	۲ روپے	قواعد متعلقہ قانون رجسٹری و قانون
دستور العمل کر توالی	۳ روپے	اسٹامپ فیجلہ
دستور العمل ریاب طلب کر تادی نامتجا		قانون اسٹامپ فیجلہ
عدالتہا سرکار کاغذ قلمدہ و منظم بابت		قانون وادوسی بننے بابت فیجلہ

وَأَقْبُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ وَلَا تُخْسِرُوا الْإِيزَانَ

حسب تائید حیدر شید مصنف در اصول و اصولی محمد حسین صاحب دی القادر تبار است



بصحبہ و تفسیر عالم لدنی مولانا شہداء مولانا محمد ابوالحسن المدنی عمت میاں زادہ برکاتہ

بافہام سید زلال الدین محمد بن مطیع برہانہ طبع ہوا

M. A. LIBRARY, A. M. L.



P19301

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على سوله محمد وآله واصحابه اجمعين
اما بعد انك چون حق سبحانه تعالی بکمال قدرت خود تمامی مخلوقات از زمین
و آسمان و عرش و کرسی و لوح و قلم و بهشت و دوزخ و حور و قصور و الوان نعمت
و اخروی و غیر کلیات و جزویات صوری و معنوی که بیافرید محض از برای انسان
و انسان عبارت از رسول صلی الله علیه و آله و سلم است خصوصاً و اصلاً
آدم نبی آدم عملاً و تبعاً - کما جار فی احادیث القدر - لولا که ما خلقت آدم
و خلقت الاشیاء اجملاً - و انسان را بر آخوندی برای معرفت خود آفرید چنان
و ما خلقت ابنی و الانس الا ليعبدون - ای بیخودان - و نیز فرمود - خلقتکم

لاجل - ای لاجل معرفتی - ربانی

ایر و یاد و مره و نورشید و فلک کارزم / تا توانی بکنساری و نه بسوختن

همه از بجهت تو گشته و فرمان بردار | شرط انصاف نباشد که تو فرمان بری

و غایت فرمان بری معرفت او تعالی است پس تفسیر لعبودن به بیغفون از جهت
است که عبادت بدو واجب است بدنی و قلبی عبادت بدنی مثل تصدیق و اقرار
شهادتین که بدو جاریست و دل و زبان تسلیم دارد و نماز و روزه و زکوة و هجرت
و غیر ذلک که بدست و پا و تمامی اعضا بدن تسلیم دارد و قوت به ادا این عبادت
از طعام و شراب چنانست که ماکول من و تو و سایر خواص و عوام است و بدانست
جهانی حاصل آید و عبادت قلبی معرفت حق است که بروح تعلق دارد و غذا
روح بجهت ادا این عبادت کشف موزات الهی که از غیب بدو یعنی بروج
فایز میگردد و قوت روح بدان حاصل آید پس عبادت قلبی که معرفت است اصل
و عبادت بد فرع و آن بمنزله مغر است و این بمنزله پوست نابریان بمعبد
را به بیغفون تفسیر افاد و معرفت او تعالی بکنه ذات مقدس او تعالی است
معرفت او تعالی بوحانیت و نزاهت و و اجیت و قدمت و ازلیت و ابدیت
القیه و رازیت و احیاء و امات و غیره من صفات الکمال باشد یعنی باین
غات حق تعالی را بداند بکنه ذات زیرا که معرفت کنه ذات فکر در آن منع است
تبعید نبوی صلی الله علیه و سلم - که فکر و فی آلا را اند و لا تفکرو

فی ذات الله لن تقدروا قدره - اکبر لغرفه حق معرفه - و خود نیز بدان مقدر
و معترف آمده - که ما عرفناک حق معرفتک -

ایات

نه در ذیل صفش دست فحش	نه بروج ذاتش پر مرغ هم
نه در کنه چون سبحان رسید	توان در بلاغت سبحان رسید
بلا حصه از تک فرو مانده اند	که خاصان درین فرس مانده اند

ایات

بدین در که بزواند آیند	هزاران مرد زین وادی آیند
توی معروف عارف ما عرفناک	ز بحر خویش میگویند ای پاک

این همه شعر بعد م معرفت که ذات او متعالی است پس معرفت او متعالی است
الوحدت و غیر ذلک باشد یعنی باید دانست که او تعالی کی است و خالق و رازق
و مثل ذلک است و این معرفت موقوف بر معرفت نفس خود است که
من عرف نفسه فقد عرف ربه - واقع است تا که نفس خود را شناخت معرفت
حق نیافت و معرفت نفس بدو وجه است صفاتی و ذاتی که صورتی و معنوی
نیز میگویند اما معرفت صفاتی بچند وجه است چنانچه من عرف نفسه

بالمحدوث فقد عرف به بالقدم من عرف نفسه بالعبودية فقد عرف به
بالمعبودية ومن عرف نفسه بالخلوقية فقد عرف به بالخالقية ومن عرف
نفسه بالفناء فقد عرف به بالفناء على هذا القياس من عرف نفسه كما هي فقد
عرف به كما هو - واین همه معرفت صوری است که تمامی اهل صورت هم برین
معرفت اند و معرفت ذاتی بیک وجه است - من عرف نفسه بالعدم یعنی
هر که ذات خود را دانست که عدم است اعدام اضافی به عدم حقیقی که عدم اضافی
عبارت از ثبوت ذات و نفی وجود است کمثل غفا که بالذات است اما
موجود نیست و عدم حقیقی عبارت از سلبیت ذات است کمثل شکر
الباری که او من حیث الذات سلب است یعنی ذات خود را معدوم داند
من حیث وجود علی او ان خارجی چنانچه آئینده تصریح این معنی خواهد آمد ان شاء الله
تعالی - فقد عرف به بالوجود - یعنی پس تحقیق حق را شناخت که وجود را و
پس و این را معرفت معنوی گویند و اهل معنی هم برین معرفت اند و اهل صورت
را برین معرفت راه نیست چون معلوم شد که معرفت او تعالی بکنه ذات
او است بلکه بوحده او سبحا که وحده لا شریک له امر شرعی است علی
صاحبها الصلوة والسلام پس معرفت وحدت او تعالی بر همه کس

فرض لازم آمد - با عقل هو الله احد پس بر تو باد که وحدت او متعاضد باشد
 بطریق صوری معنوی اما بر وحدت صوری مستقر نباشی بوحده معنوی بروی
 که وحدت معنوی ارفع و اجل از وحدت صوری است زیرا که توحید از روی
 لغت بمعنی قابل شدن بوحده است و آن وحدت بر قایده علم و قانون
 عقل بر دو نوع است یکی وحدت مقیده آن من حیث الصفات فقط لآن
 حیث الذات دوم وحدت مطلقه و آن من حیث الذات و الصفات آن باشد که
 یکذات با صفات خود موجود باشد و ذات دیگر با صفات خود معدوم -
 که وحدت الباری اذ اکان الله ولم یکن معه شیء و الا لکن کان اما وحدت
 مقیده من حیث الصفات فقط آن باشد که یکذات منفرد باشد بصفتی که شریک نباشد
 کسی بودی در این صفات که وحدت الباری نبعت القدم و صفت التحلیق و مثل ذلک
 پس وحدت مطلقه موجب انعدام وجود غیر است و وحدت مقیده موجب القدم
 وجود مثل این وحدت مقیده در شرع بچند وجه آمده یکی آنکه گویند
 و یعتقد احد است ازین که سزاوار پرستش نیست جز وی این توحید را
 عبده بدون الله یعنی کافران که بت الله ما و آفتاب غیر ذلک که سزاوار
 پرستش نیستند که فی الحقیقه غیر حق اند می پرستند منکر اند و دیگر آنکه گویند

وی شکار واحد است ازین رو که خالق اشیا و کمون کون جزا نیست و این
 توحید را تنویر و افلاکیه و طبایعیه منکر اند و دیگر آنکه گویند و کسی سبجا واحد است ازین
 رو که مراد از شبیه نیست و این توحید را شب منکر اند و دیگر آنکه گویند وی سبجا واحد
 است ازین رو که قدیم است و آنچه که جزوی است همه حادث است و این توحید
 را دهریه منکر اند و دیگر آنکه گویند وی شکار واحد است ازین رو که در ذات و
 ترکیب نیست زیرا که ترکیب از عوارض اجسام است و وی سبجا جسم نیست و
 این توحید را مجسمه منکر اند بدانکه این همه وحدت مقیده است که بقصد حقیقی و ریاضی
 میدانند و آن موجب انعدام موجود مثل است ازین آیات بنیات مستفاد میگردد
 کقوله تعالی قهار کاسد احسن الخالقین - یعنی دیگران نیز در حسن خالقیت
 خالق اند اما او سبجان تعالی احسن خالق است که مثل او در احسنت کسی
 دیگر نیست - و الله خیر الرازقین - یعنی دیگران نیز رحم کنندگان اند اما او سبجان
 اند اما او سبجان رزاق است که مانند او در رزاقیت کسی دیگر نیست -
 و هو ارحم الراحمین - یعنی دیگران نیز رحم کنندگان اند اما او سبجان
 بسیار رحم کند است که کسی دیگر چنان رحم کند نیست - و اکریم الاکرمین
 یعنی دیگران نیز کریم کنندگان اند اما او متعالی چنان کریم کند است که مثل او

دیگر نیست و اسراج احسا سببین - دیگران نیز روحا بکنندگان اند اما حق
 تعالی جان و روحا بکننده است که دیگران بدان سرعت حساب کنند و نسبتند
 و انما الهکم واحد یعنی دیگران نیز الهان و معبودانند - اما معبودان باطل اند زیرا که
 مخلوق اند و مخلوق معبود حق نتواند شد و حق سبحا معبود حق است زیرا که او خالق
 است هر که خالق است معبود حق همان تواند شد پس معبود حق خیر و با کسی
 دیگر نیست یحیی آیت دیگر که در قرآن واقع است پس از روی این آیات
 صیغه فی تاویل نفی وجود مثل و در خالقی و معبودیت مثل ذلک متحقق شده نفی
 وجود غیر بلکه وجود غیر باقیست تا که وجود غیر باقیست شرک باقیست و این شرک انخی
 است پس هر کس فرض و واجب است که این شرک اجتناب نماید - که لا الشریک لای
 واقع است و گرنه در لکد کوب - لا یغفران لشرک به - ابد الابا خا و منکر بماند -
 معاذ الله پس بنف و غیر آیات دیگر اند چنانچه بعد ازین ذکر انجی اهدا انشا الله تعالی
 و تمامی علما ظاهر مدبرین وحدت مقیده اند و افادوین وحدت استخلاص از
 شرک جلی است و آن پستش غیر است از بت و سنگ و ماه و آفتاب و غیر ذلک
 اما وحدت مطلقه که موجب الغدام وجود غیر است بدو وجاست مجازی و حقیقی
 اما معنی مجازی آن باشد که گویند وی تعا و احد است ازین رو

که در جنب وجودی وجود اشیا را که وجود است یرا که وجود الاشیا را -
 بین العدمین علم کا طهرین الدین م - و معنی حقیقت آن باشد که گویند وی تنها
 واحد است ازین و که غیر او موجود نیست هر چه که در عالم موجود است همه دست
 و این توحید را بیشتر عوام و بعضی از علما منکر اند ای عزیز توحید حقیقی
 بی مطنه تاویل این توحید است توحید صرف بی شائبه حلول و اتحاد این توحید است
 و توحید بحجت بی خلط تشبیه و تمثیل این توحید است و توحید صرف بی پندار و
 تصور و حس و دخی این توحید است و مقربان اقریب بحضرت و ابحالان باین توحید است
 و توحید بی تمتم شمار که در عقاید آمده -

بیت

تمت بی تمتم شمار یک نیست اندر یک انگیش شک
 همین توحید است و ایجاد عالم مخصوص چن و انس بحجت معرفت همین توحید است
 و امر حق معرفت خود همین توحید است و اعلم انه لا اله الا الله - و اتفاق بین
 دین که ما در بیان طریق ملت متین اند همین توحید است کما قال امام اعظم
 رضی الله عنه وارضاه فی فقه الاکبر فافقه متعا و احد لا من طریق الحد و لیکن
 هر بطور که باشد که ...

امام شافعی نیز رضی اللہ عنہ فرموده که شتمت بان الله شئ غیره
 و نیز فرموده که آن کل مکلف با امور معرفتہ اللہ تعا و معنی معرفتہ ان العیلم
 المعلوم علی ما ہو علیہ حیث لا یخفى علیہ من صفات المعلوم شئ لا یلین
 و التقیید لا یحصل العلم و المعرفة لان معنی الظن تجوز الامیرین احدهما اظهر عن
 الآخر معنی التقیید قبول قول من لا یدرس ما قال من این قال ذالک
 لا یكون علما - یعنی بدانید بدستی که هر مکلف امر کرده شده است شناخت
 حق سبحانه و معنی شناخت آنکه بدانند معلوم را عینی حق تعالی را بر چیز دیگر
 اوست تعا شناخت همیشه است که مخفی نماید بر او از صفات حق تعا هیچ چیز و معنی
 معرفت آنست که بشناسد خدای انظر و تقیید زیرا که معنی ظن جائز داشتن
 باشد از دو امر یک امر را که ظاهر تر باشد آن امر از امر دیگر و معنی تقیید
 آنکه قبول کردن قول کسی را نه دریا بد که چه میگوید و از کجا میگوید و این
 ظن و تقیید علم و معرفت انشاید اکثر کسان با بر شرعی بی تمیست شمار یکی
 که منجر بالعدم وجود غیر و شعر بوجدت مطلقه است اقرار میید از عدم و این
 نمی گردند که فرمود مجتهدان است اما لظن و تقیید نه تحقیق تصدیق
 توفیه معنی او در دل خود مشاهده کن و ملاحظه نما که در دل تو گردیدین باشد

و تصدیق باشد اگر تصدیق باشد باری بعد قول بگو بسم الله الرحمن الرحيم
 انی انما لله و پس جتنی سوا الله و پس الدار غیره دیار مثل ذلک -
 که این همه در ضمن امر شرعی مذکور یعنی هستی تمت شمار یکی تحقیق است و نیز
 حضرت امام مالک رضی الله عنه فرموده که من تقه و لم تصوف فقد لغت من
 تصوف و لم تقه فقد تزندق و من جتمع بينهما فقد تحقق - یعنی کسیکه فقط داند و
 تصوف نداند پس تحقیق لاف زدن است یا منق و زردین بود هر که تصوف
 داند و تقه نداند پس تحقیق ندانی است و کسیکه آن هر دو را جمع کند پس محقق باشد
 دانستی که تقه و تصوف چیست بدانکه تصوف دانستن مسکن وحدت الوجود و همه
 اوست باشد که متضمن نفی وجود غیر است و تقه دانستن مایل نماز و روزه
 و حج و زکوات و غیر آن بود پس بگو ایا ما رحمته الله علیه حصول این هر دو علم تحقق
 شد و ترک یکی از این دو موجب ندانند و فسق باشد باید که چنانکه از مسایل تقه آشنا
 یافتن از مسکن وحدت الوجود و همه دست نیر - اطلاع یابد که بی این آن ندانند
 و آن سبب این فسق بود یا لاف باشد پس هر که از این توضیح شکر شود انکار قول
 مجتهدان نموده باشد و هر که از قول مجتهدان انکار کند از دین متین محصله الله
 علیه و سلم بیرون آمده باشد معاذ الله پس بر هر کس فرض واجب است که

بجمله توحید حقیقت پرواز و بسبب شبیهاتی که دارد میشوند این نعمت عظمی را از دست
 ندهد بلکه تحقیق آن پرداخته همه شباهات را دفع سازد نه آنکه مجرد وقوع شباهات خود
 توحید حقیقت را که اقوال مجتهدان ثابت است و اصل اصول دین است و پیدا شدن
 محض برای نیست فروگذار و اکثری از اهل ظاهر که تحقیق این توحید از خدمت
 صاحب تحقیق نرسیدند شک و تردیدی بلکه انکار و ران آرد چنانچه گویند که چون همه

بیت

پس این اسمان زمین چیستند | بنی آدم و دام و دکیستند

و نیز اعتراض برین دارند که سابق گفت شد که مقربان اقرب بحضرت ذوالجلال
 باین توحید است در صورتیکه همه دوست باشد و جو غیر مقدم باشد مقربان
 کدام اند که قرب ایشان بحضرت است و آنها تواند بود و نیز ناز و روزه و غیره ارکان
 خمس بر کدام کس فرض باشد بموجب امر حق سبحانه که فرموده است - قوله تعالى -
 و اقموا الصلوات و اتوا الزکوات و کتب علیکم الصیام و اتوا الحج و العمره لله -
 و تارک این فرائض کدام است که حکم تکفیر و فسق که در امر شرع آمده بر وی واقع شده
 بدانکه این شک و تردید بنا بر عدم تحقیق است اگر ترازد و تحقیق این توحید و
 حصول این دولت عظمی بوده باشد ترا سر غمی نمی نمایم بدانکه حصول این توحید

بطریق علم الیقین و تحقیق موجودیت عالم از عدم است با وجود ثبوت عدت
 ایشان چون سرخ نمغنی نمودم باید و از کسی از اهل تحقیق تحقق آن بمعنی
 انشاء الله تعالی صورت این توحید در آینه علم الیقین توجیه گردد خواه شد همه
 شبهات مفلح خواهد گشت و اهل تحقیق را که تحقیق موجودیت عالم بر وجهیکه واقع
 است نمود باید چنان طمانیت حاصل است که در دل ایشان قطعاً و مطلقاً
 مصرع نیست اندر نگاشتن که یا تا که این توحید بر کسی منکشف نشود اعتقاد و
 به این امر شریعت علی تحقیق نبود بلکه تقلید باشد و اعتقاد و تقلید معرفت را
 نشاید که قال امام شافعی رضی الله عنه و سبق فیکره و نیز توحید حقیقه که عبارت
 از انعدام وجود غیر است - بکلمه لا اله الا الله محمد رسول الله است - زیرا که کلمه لا اله الا
 الله متضمن نفی و اثبات است و آن نفی مطلق است یعنی بدو وجه است نفی وجود مثل و
 صورت حدت مفیده و نفی وجود غیر در صورت حدت مطلقه که مرز ذکره نزد علمای طاهر
 میان نفی وجود مثل متحقق است و نظر بوجه دیگر نه و آن نظر عرفا است پس صورت نفی وجود غیر نفس

منظوم

معنی لا اله الا الله	آن بود پیش عارف آگاه
کامیاب خوانند مشرکانش خدا	گر چه باشد ز فرط جهل و غم

نیست آن در حقیقت الا حق

که بود عین هستی مطلق

در میان نیست از کمال و ناق

فارق و غیر تقید و اطلاق

چنانچه تفصیل نمیشی آئیده در محل موجودیت عالم از عدم نیکوتر و واضح خواهد شد
اما بالفعل در اینجا در صورت نفی وجود غیر توحید حقیقتی که علمای ظاهر و متکلمان با اجمال
محقق گشت پس کلمه - لا اله الا الله - متضمن توحید حقیقتی است که عبارت از
نفی وجود غیر باشد اگر کسی فهم این توحید حقیقتی از آن کلمه نفیس صیغه کند قصود
فهم و عدم تحقق او باشد نه آنکه در واقع آن کلمه متضمن آن نبود و از حجب ترا توهم
آن نشود که در صورت نفی وجود غیر محمد رسول الله نبوده باشد چنانچه اعتقاد و دلالت
بدانکه با وجود و نفی وجود غیر محمد رسول الله نیز محقق است و این اعتقاد و دلالت
و این مرتبت باریک و سرست و دقیق که هم نفیس صیغه نفی وجود غیر باشد
و هم نفیس صیغه محمد رسول الله محقق بود و کشف این سر که غور ضمن آن کفر واقع
بود و نه سجاده لازم آید بلکه شکل سنی نماید کشف این شکل جز برای تحقیق
صورت امکان ندارد - و اهل ظاهر که بدین سر سرسجیدند و حل این مشکل
نکردند پس گفتن ایشان کلمه لا اله الا الله - محمد رسول الله که متضمن سر دقیق
و در مرتب باریک است تقلید باشد تحقیق یا چون این فقیر دید که اکثر مردم از خوان

و عوام از اینجا که طبیعت ایشان با مورد به معاش متعلق است ازین سر
 محروم اند و حصول معرفت بالکل از دست داده به تحقیق آن سپه نمی برند
 و جهان اقرار شهادتین خشک یعنی همان لفظ لا اله الا الله محمد رسول الله در مانده
 اند و بیشتر معرفت وحدت او متعکک که من حیث العدم مثل و من حیث العدم
 وجود غیر است پی نمی برند و در تحقیق تحصیل این معنی احوال می ورزند و چون
 معرفت فرض آمده و احوال از آن موجب خسران آخرت باشد - اعاذنا الله
 بتعالی من هذا الا احوال هیچ در دو خوف خسران آخرت ندارند و بعضی
 اند که در دین و خوف خسران آخرت و سنگ طبیعت آن شده میل تحقیقات
 و حصول معرفت نموده بوحثت او متعکک بالعدم وجود مثل که وحدت مقیده
 است کما مر ذکر می رسند و هم بران معرفت قانع شده پیشتر بوحثت مطلقه که العدم
 وجود غیر باشد نه پر دارند و شبهاتی که در آن واقع می شوند از آن انکاری
 درزند و این اعراض نیز از شومیت نفس ایشان است اعاذنا الله تعالی
 عن هذا الاعراض - و نیز چون دید که بعضی بوحثت مطلقه نیز پرداخته
 بنفی وجود غیر معترف اند و با وجود نفی وجود غیر ثبوت محمد رسول الله کردن
 نمی توانند و این خود اسبابی است پس خواست که وحدت مطلقه که معنی

الانعام وجود غیر است هم از کلمه لا اله الا الله درین سال که بمیزان التوحید می‌نهد
 جلوه گر سازد و نیز با وجود نفی وجود غیر ثبوت محمد رسول الله چگونه است بیان نماید تقریباً
 و تزیینی که هر کس از خواص و عوام را مشکل نفیت و بسهولت و پذیر آید -

الله ولی التوفیق - پس آن ترتیب موجه که متفق علیهم مکملین و محققین است این است
 که اصل درستی ایمان و کمال آن تصدیق سه چیز است تصدیق حق که مرتب جمع
 و تصدیق عبد که مرتبه فرقی است و تصدیق معیت حق با عبد که مرتبه جمع است

لان فی ثبوت الحق و العبد بالتباین و اتحاد - پس باید که این سر سه مرتبه را از
 تصدیق کند و تحقیق نماید که حق مرتبه جمع چگونه است و عبد مرتبه فرقی چگونه

و معیت حق با عبد چه وجه تا ایمان او تمام و کامل شود و از حق کلمه لا اله الا الله
 محمد رسول الله برآمده باشد و طریقی و اسع حق کلمه عز از تصدیق سه چیز مذکور نیست

زیر که این سر سه مرتبه جمع و فرقی جمع الجمع که آیات و بنیات بر آن سه مرتبه
 دلالت دارند در ضمن کلمه طیبه متفق است پس هر که تحقیق این سه مرتبه

در اینجا یعنی در دنیا نماید او حق کلمه طیبه خواهد شد و او معنی آن داده و
 فردای قیامت که همه کس پرسیده شوند که حق کلمه چون گذاردید از جواب آن

برآمده در زمره اولائک هم المفلحون - کرد و - اللهم اجعل من نعمتك

و کسی که تحقیق انفعی نماید و زمره - اولی که هم نام خاسرون - در آید -
 المصمم لا تجعلنا منهم کبریک - پس طریق تحقیق هر سه مرتبه از طریقه نیستی که چون است گوش
 سوش بشنو میگویم طریق آن چنانست - که لا اله الا الله محمد رسول الله - بد جزو
 مرکب است جزو اول - لا اله الا الله - جزو دوم - محمد رسول الله - پس جزو
 اول مرتب جمع است یعنی ثبوت ذات حق سبحانه با جمیع صفات کمال و اسماء
 الحی و کیفی که هر یک سبب و هشت اند درین مرتبه من حیث الاجتماع است یعنی
 ذات حق سبحانه مستجمع جمیع صفات کمالیه و اسماء الهیه و کیانیه است چنانچه تفصیل
 انفعی در شرح جام جهان نما و غیره مسطور است و جزو دوم مرتبه فرقی است یعنی
 ثبوت ذات محمدی که سبب است با جمیع صفات نقص خود که غیر ذات و صفات
 حق است درین مرتبه است و هر دو جزو با هم مرتب جمع است که معیت
 حق باشد با عجز زیر آن که جزو اول به التزام جزو دوم تعطیل باشد و جزو
 دوم بی انضمام جزو اول ندم و هر دو جزو با هم توحید باشد - و لهذا -
 قال سلطان العارفين حضرت جنید بغدادی رضي الله عنه - اسمع بلا فرق
 فهو تعطيل و الفرق بلا جمع فهو ندقة و جمع اسمع فهو توحید - و این قول
 موافق قول محبت دین است رضي الله عنهم اجمعين که فرموده اند که اگر کسی

کلمه طیبه به لا اله الا الله - اکثرا نمایند و منجاست - و اگر بجهت رسول الله منحصر
دارد نیز ایمان نبود تا که هر دو جزو یک مرتبه گردانند ایمانش درست و کامل
نباشد پس هر دو فرتی لعنی مجتهدین و محققین رضی الله عنهم باین متفق اند که اصل
اصول است و در اصول اختلاف کفر است پس بدانکه کلمه طیبه اگر چه کلمه است
کوتاه اما علم کونین در ضمن آن هویداست پس هر که معنی کلمه از روی لغت
تحقیق نماید که نیست آله و معبود بحق جز الله سبحانه و تعالی و محمد رسول اوست
علم کونین تمام بر وی منکشف شود دانستی که علم کونین چیست و در و چگونگیست
بشنو که علم کونین هوای این سه درجه نیست اوست و همه از دست و همه اوست
که عبارت از همان سه مرتبه جمع و فرقی و جمع الجمع باشد پس هر که این سه
مرتبه تحقیق نموده باشد حقیقت کلمه طیبه که فرض ترین رکنی است از ارکان
خمس اسلام بر وی منکشف شد باشد و با اسرار از ضمن آن دریافته بود چون
مجهل دانستی اکنون بیان آن مرسته در مجملات بشنو و از هر سه درجه افاده
استخلاص از مرسته شرک که عبارت از شرک حلی و قحلی و اختی باشد معلوم کن
بیان درجه اول اوست باشد از معنی لا اله الا الله - که جز و اول است از
کلمه طیبه و آن مرتبه جمع است بدانکه معنی لا اله الا الله بنفس میفهم

۱۱
اوست آب و معبود بخالق و رزاق و محی و ممیت مغر و مدل و غیر ذلک که لایعد
ولات کس است و تمامی کتابها بدان مشحون است متحقق میشود و بر این معنی دلایل
قرآنی واقع است که انما الحكم واحد و هو الله لا اله الا هو الرحمن الرحیم
و هو الخالق الباری المصور و هو الزاق ذو القوت المتین و یوحی و یمیت و هو العليم
و هو السميع البصیر و هو الواحد القهار و هو الغفار و هو المعز و المذل و هو الواسع
الحکیم - و مثل ذلک پس در صورت مقدمه اوست ثابت میگردد و از اثرش
جلبی که آن پرستش غیر اله باشد نبات می بخشد بیان درجه دوم که سزاو
باشد از معنی خبر و دوم کلمه طیبه که محمد رسول الله است و آن مرتبه فرق است
من الازل الابد بدانکه معنی محمد رسول الله بنفس صنفه آنکه محمد رسول و فرستاده
اوست یعنی محمد صلی الله علیه و سلم را بوجود آورده بسوی بندگان بر مسالت
فرستاد پس آنحضرت با جمیع حرکات و سکناات خود و نیز جمیع ممکنات لطیف
آنحضرت مخلوق و مرزوق و حادث و فنا و غیر ذلک از دست و در صورت
سما از دست اثبات می یابند یعنی بنده و تمامی ممکنات از اجسام و اقوال و
افعال و حرکات و سکناات و غیر ذلک همه موجود و مخلوق و حادث و فنا
از دست و از غیر او نیست و خود بخود هم نیست و بر این معنی نیز دلایل

نرفانی وارد است که دانسته خالق کل شیئی دانسته خلقتهم و ما تعلمون -
 و مثل ذالک در اثبوت همه از دست استیلاص از شرک مخفی که آن دست فاعل
 حقیقی سواى ذات حق سبحانه و تعالی باشد حاصل آید چنانچه مقتده قدرتیه
 که میگویند بنده فاعل مستقل است در افعال خود و تقریر معنی تصریحاً بکتابت تعالی
 در سلسله خبر و قدر مسطور است و نیز کسی گوید که فلان کس فلان رگشت یا فلان
 فلان افایده بخشید یا مضرت رسانید و مثل ذالک که لایحسی است اینهمه
 شرک است اما شرک مخفی است -

بیت

درین نوع از شرک پوشیده است که ندیم بیاز و دعوت نخست
 پس این مرد و درجه لازم و ملزوم که بگردانند زیر که چون خالق متحقق شد ناچار مخلوق
 ملزوم او افتاد و چون مخلوق ثابت شد بالضرور خالق لازم او آمد پس
 اینجا فیمابین خالق و مخلوق فسوق و بیگانگی به ثبوت پیوست از روی کلمه
 لا اله الا الله محمد رسول الله بنفس صیغه درین فرق من حیث الذات و الصفات
 است یعنی حصیانه من حیث الذات و الصفات خود جدا از خلق و خالق من حیث
 الذات و الصفات خود و ملحد از حق است چنانچه در عقاید شرعیه مفید است

بیت

از همه در صفات و ذات جدا ایس شیء کما شله ابد

بد آنکه فرق در خالق و مخلوق من حیث الذات و الصفات فی الواقع است
اگر این معنی بر ما مخفف باشد یا نباشد و ثبوت آن بدلائل امور کلی و جزوی
شرعی است که با جهتا و مجتهدان از روایه کریمه ایس کما شله شیء مستبط و
ثابت گشته نه با مور قیاسی و دمی من قلو مقرر است یا اولیا و مجتهدین
از طرف خود قرار داده باشند و فی الواقع نبوده باشد معاذ الله
چنانچه بعضی را اعتقاد است پس امور کلی و جزوی شرعی که تبعیت آن موجب
حصول یان است اینست بدانکه امر کلی شرعی لا اله الا الله محمد رسول الله
است یعنی نیست اله و معبود بحق مگر الله تعالی که مرتبه جمع است و محمد بنده و
رسول اوست صلی الله علیه و آله و سلم که مرتبه فرق است و امور
جزوی شرعی آنکه حق سبحانه تعالی یکی است واجب الوجود لذاته و قدیم
و باقی است و همیشه موجود است که عدم ندارد و بی چون و بی مانند است
جست مکان ندارد و بی قید دارد و بی اندازه و بی نهایت است و احد
است لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفو احد است غنی مطبق و بی نیاز

است که دانند غنی - اشارت از آنست بچنین الی غیر ذلک من جزویات
الکمال و بنده ممکن الوجود و حادث و فانی است و همیشه معدوم است که فی
وجود ندارد و مگر بحسب محبان و وجود او زاید بر ذات اوست و ذات او سوا
ذات حق است و مقدار و اندازه و نهایت دارد و خواب و خور و تشنگی
و کرسنگی و غفلت و تولد و تناسل و فقر و محتاجی - که انتم الفقرا - عبارت
از نیست الی غیر ذلک من جزویات نقصان پس و اصل و ذات اند
ذات حق و ذات بنده که محمد است صلی الله علیه و آله و سلم و انبیا
این همه جزویات کمال مذکوره مر ذات حق که صفات ذاتی اوست من الازل
الی الابد است و اثبات همه جزویات نقصان منبر بر مر ذات بنده که صفات
ذاتی اوست نیز من الازل الی الابد است فقط من حیث الظهور الی الغار
چنانچه بعضی محققان ناقص التحقیق اعتقاد است که عبادت ممکنیت
و حدوث و بربانگی و جدائی خلق از خالق بحسب مجاز است یعنی از حیث
ظهور خارجی است که ظهور عیسین نیز میگویند تا حین فساد آن فی الحقیقه
یعنی نظر بصورت عیان یافته که خالق اشیا اند هیچ بیگانگی در میان
حق و خلق نیست بلکه عین ذات و صفات اند نه غیر ذات و صفات و بصفت

حدوث متصف نیستند بلکه قدیم اند زیرا که اعیان ثابته که معلوم حق اند قدیم اند
و این معلومات قدیم عین عالم اند چنانچه در جام حجب ان نماند کوراست
که عالم و معلوم و علم مرسته در مرتبه ذات عین یکدیگر اند بدانکه این عنایت
من حیث الاندراج است آنکه صور علمیه که متصف بصفات نقصان اند
خود ذات حق اند و صفات ایشان از حدوث و ملکیت و مقدار و اندازه
و چون و چگون و غیره از ذات ایشان صلب باشد و صفات کمال از واجبیت
و صدقیت و بی چونی و بی چگونگی و بی مکانی و غیر ذلک بذات ایشان
متکثر بود و معاذ الله چنانچه اکثری از ناقص التحقیق را همین اعتقاد است
اعاذنا الله ذلک الاعتقاد الفاسد زیرا که معلومات قدیم را این
عالم یعنی خدا پسند اشتن نفس خطاست بحد و جوه اول آنکه او تعالی دو
علم دارد یکی علم ذات دوم علم ممکنات و ماهیات علم اول به اعتبار
آنکه ذات خود را میداند بطریق اطلاق بی چونی و غیر ذلک در این صورت

بیت

عالم خود خود است و خود معلوم | شاه خود خود است و خود مشهود
و این عالم و معلوم عین یکدیگر اند نه غسیر یکدیگر اگر غیر یکدیگر اعتقاد کنیم

کفر بود و علم دیگر باعتبار آنکه ممکنات و ماییات را میداند بسبیل تقدیر تعیین

و چون چگونه -

بیت

حال هر ممکنه بجهت عدم | بسیند و داند و نه بیش و نه کم

در این صورت ماییات ممکنات معلوم حق اند و حق عالم آن پس این عالم معلوم
غیر یکدگر اند نه عین یکدگر اگر عین یکدگر اعتقاد کنیم نیز کفر باشد اکثری از
ناقصان التحقيق فرق این هر دو صورت معلوم کرده عالم معلوم در
صورت ثانی غیر یکدگر نیستند و چون صورت اول عین یکدگر میشدند
از کار فرق صریح کرده اند لفظ بلکه بکنسرها و داند پس ازین مرد و قسم علم که
بذات او متعلق است و ماییات از ازل ثابت شد که مرتبه ذات دیگر است و
مرتبه ممکنات و ماییات دیگران عالم و آن معلومات قدیم هر دو از ازل
بایکدگر متغایرانند من کل الوجوه اگرچه ممکنات بنسبت علم الله متعالی قدیم اند
اما بنسبت احتیاج ذاتی خود متصف و مستلزم حدوث و فنا و تغییر و تبدل
و غیره صفات اند پس ذات حق سبحان و ذات ممکنات هر دو عین یکدگر نیستند
بلکه از ازل غیر یکدگر اند

بیت

با خدا از ازل و علم بود | علم بالذات و علم ماییات

که بود غیر ذات معلومات	بهین مرد و علم ثابت شد
مرد و خود با یکدیگر ضدند	صورت فیل و صورت انسان
بجند این دو علم لابد اند	پنجین علم ذات و مایات

پس مایات را در حالت اندراج ذات عین حق پنداشتن محض خطاست
و وجه دوم آنکه آنجا که اعیان ثابت اند سه مرتبه ثابت است یکی مرتبه عالم
دوم مرتبه علم سوم مرتبه معلوم و این سه مرتبه از ازل با یکدیگر متغایر
اندر مابین میخوابد که در خارج خود گلستان آراسته بجند البته نمونه
گلستان متصور و معلوم باشد ما موافق آن در خارج آراسته میکند
پس نمونه گلستان که متصور است دیگر است من کل الوجوه و باغبان که
متصور است دیگر است من کل الوجوه یعنی حقیقت نمونه گلستان که نهاند
آن در خارج پیدا میکند و دیگر است که صورت و شکل و چون و چگونه را
از خیابان چمن و تخته بند می غیر ذلک و حقیقت باغبان یعنی ذات باغبان
و دیگر که چون و چگونه و شکل و صورت مانند خیابان چمن و غیره ندارد و
تمیز باید نمود که چگونه این مرد و حقیقت که از ازل غیر یکدیگر اند همین یکدیگر
باشند وجه سوم آنکه اعیان ثابت اند که نمونه این جهان اند که کثرت

و مانند صورت و شکل و تعیین مثل از ندنه نمونه ذات سبحان که است
 سبحان احد است هیچ وجه مانند مثل و صورت و شکل و کثرت ندارد -
 ایس گفته شد - بر این معنی دلالت دارد -

بیت

در مانتاره کرد سناران بر آید | در خود نگاه کرد همه خبر کی نبود

پس عارف اباید که در اندراج ذات نظر بوجد ذات حق و کثرت ذات
 ممکنات دارد اما مقوله کثرت در وحدت که شنیده و نیز مصرع
 بود کلی جهان در و مسطور یا که اضعا نموده از خیمه رو نماید و نگاهش
 مطابق نگاه حق باشد - تخلق با خلاق است - در حق می آید و
 خلق نیک و انصاف و تمیز که میگویند همه از اینجا متحقق گردد و سواي این
 همه بی انصافی و بی تمیزی و سوء خلق همه کس معوی انصاف و
 حسن خلق می نمایند اما در تحمل چنان بد خلق بی انصاف و بی تمیزی
 شوند و سرشته انصاف از دست می اندازند که بخرمعا ذلت و حق
 ایشان گفته نمی شود و بمر حال -

بیت

معادوم خدا که از ازل غیر خداست	سم خارج و سم بعلم میدان که جد است
این آن نبویست و آن این نبود	این این ازل باشد و آن آن نباشد

پس ایمان باینکه با وجود وجه جدائی سم بخارج و سم بعلم عین حق
 و استن خلاف آیه کریمه - پس کشتن شئی - باشد و نیز خلاف امری
 شرعیه - لا آله الا الله محمد رسول الله - و خلاف امور خبری و میسبقت از
 صفات کمال حق و صفات نقصان بنده که ما سبقت مذکور شده می باشد
 و این خلاف شریعت را حقیقت پنداشتن زندقه است زیرا که حقیقت
 که خلاف شریعت باشد آن زندقه بوده حقیقت - کما قال المحمّد صلی
 الله علیه و آله - کل تحقیقه ردت لها الشریعه فهو زندقه - و زندقه عبارت
 از اگر اسی بی ایست و این بی اسی بسبب عدم ملاحظه و احتیاط و جوه
 جدائی و غیرت است که فیما بین خالق و مخلوق واقع است از لا و ابداً
 چنانچه مذکور شد و اگر کسی گوید که این حقیقت خلاف شریعت است
 میگویند که حقیقت امر است پس شریعت چون حقیقت آمد شریعت
 برخاست چنانچه میگویند آب آمد نسیم برخاست و ندانند که امر حقیقت
 در اصل عین شریعت است که شریعت ظاهر حقیقت است و حقیقت باطن

شرعیت و این ظاهر و باطن اگرچه در حکم جداست اما در اصل عین یکدیگر اند بی
تبااین و تخالف اکثر کسان اگرچه انعمینسی یعنی شرعیت و حقیقت در اصل یکی است
و در حکم جداست تقلیداً معترف آیند اما از کنه آن خبر ندارند بسبب عدم تحقق
و کنه حقیقت آن در تحمل بطریق تشبیه گفته می شود که شرعیت مثل غنچه است
و حقیقت مانند گل و چنانچه گل سواى غنچه نیست بلکه همان غنچه است شکفته
گل میشود پس غنچه حکم بستگی دارد و گل حکم شکفته پس غنچه و گل در حکم جدا از یکدیگر
اند اما در اصل یکسانند چنانچه همان غنچه است که شکفته گل میشود همچنان
حقیقت نیز اگرچه از شرعیت در حکم جداست که آن حکم ظاهر میکند و این حکم
باطن اما در اصل همان شرعیت است که بکنه خود منكشف شد حقیقت میشود
و الله اعلم بالصواب چنانچه امر شرعی است که لا مثل له و لا شبهه له
یعنی نه مثل است مرا و نه شبهه معنی مثل مانند در ذات باشد و معنی شبهه
مانند در صفات کما صرح المتکلمین فی کتب الکلام پس حقیقتاً رانده مانند در
ذات است و نه مانند در صفات بدانکه این امر شرعی دیگر امور شرعی
نیز مانند غنچه است و غنچه بستگی دارد تا که غنچه بسته باشد و به نسیم صبا
نشود پس بوی رنگ و لطافت که در ضمن وی است رومی نماید و متسام

جان و دماغ روح معطر و خوشبو سازد و گفتش تعلق بصبا دارد تا که نسیم
 صبا بروی نوزد شگفته نشود پس امر شریعت نیز که مانند غنچه بستگی دارد و
 بستگی می دانستن همان معنی لفظی است که نه او را مانند در ذات است و نه در
 صفات تا که این غنچه بمدیرین بستگی ماند و شگفته نشود پذیرد و در ضمن می چندین
 لطافت و رنگ و بود واقع است بسیح طراوت جان و دل و جلالت مذاق
 روح نبخش و نسیم این غنچه که شگفتش تعلق بومی دارد تحقق است به تزیین الیق
 تا که این نسیم تحقق بروی نوزد ابد الا با دما شگفته ماند و دماغ جان را مرکز
 از بومی رنگ خود که عبارت از لطایف و اسرار است معطر نگردد اکثر کسان
 بمدیرین بستگی مانده اند و عمر با صرف نموده بسیح انبساطی و انشراح بی جان
 بسبب عدم تحقق این امر و غیره امور شرعی نیافته اند و برای همینست که اگر
 کسی ایشان را امروز یا آسمان دیده رفته باشد بعد ده سال آیت سال
 باز آمده به بیند بهمان روز اول سال اول که سابق دیده رفته بود
 مشاهده کند و کمیر متفاوت و تجاوز از ان نه بینند - پس این کسان که
 مد عمر اندران بستگی مانده اند آخر الامرندامت کشند که چه تحقیق این
 امور شرعی نکرده ایم و از ان لذا اید از ابد که بجهاد بدست نرفته ایم

و این ندامت چنان امتی باشد که مداومتی بود و نهایتی ندارد و طالب صادق
باید که خوف این حسرت و ندامت ابدی او دل خود را نهاده و تحقیق این امور
از سر کس باشد نماید تا ندامت باز نیارد و ابدالاً باز ندارد و تحقیق این امر باین
وجوه است که لا مثل له یعنی حق تعالی مانند ذرات خود ندارد و پس ذات
وی حیثیت هستی صرف وجود محض است که عدم ندارد و این وجود محض است
یعنی بسیط و جداست وجود موجودی و وجودی که وجود خارجی و جدا این مرتبه و جوه
اینست که در اصل همان یک وجود محض است که وجود موجود میگویند و بسبب
سریان شدن آن وجود در ذات ممکنات و لا بعلم وجود ذی نام یافت
و ثانیا بخارج وجود خارجی نام گرفت این مقدمات الفهیده باشد غفیر
بجمل معیت حق با عبد متساوی معقول گفته خواهد شد پس ذات بنده اگر همچنان
یا گیریم یعنی دانیم که ذات بنده مانند ذات حق وجود محض است و عدم
ندارد و مثل لازم آید و این خلاف امر شرعی است اکثر کسان ذات بنده
را چون ذات حق وجود محض میدانند و میگویند که ذات بنده وجودی است
محض خطاست بلکه میگوییم آنکه خلاف امر شرعی است اسما و است
معاد الله زیرا که امر شرعی حکم میکند که لا مثل له و ایشان بهوای نفس

۱۱
و پندار خود که ذات بنده این وجود سپید انداخته است مثل می نمایند
پس ایشان تابع سوا و پندار خود اند نه تابع امر شرعیست و من قبح الکفر
فیض ملک عن سبیل الله - چون ذات مخلوقات چنین نیستند بلکه
معدوم محض اند که وجود ندارند و وجود موجودی که وجودی نه و وجود خارجی
پس اند ذات این همه وجود بخشی بطریق سریان است موصوع سریان بر وزن
زدانش ما از حق تعالی است که واجب الوجود ذات است خواه وجود
ذهنی که بدان وجود بخشی مسلم حق موجود شدند و خواه وجود خارجی که از آن
به خارج موجود گشتند باید که ذات حق موجود محض اند و ذات نمکنا
را عدم محض اما این عدمیت من حیث الوجود است لا من حیث سلب الوجود
و این فرقی حقیقی است من حیث الذوات ذات حق و ذات خلق با همی
لا مثل له نیست مانند ما و در ذات درست آید و این فرقی حقیقی را که
من حیث الذوات است یادوار که آیند و محل ثبوت وحده الوجود و همه است
بکار آید و چون مجربان و ملحدان که برین فرقی حقیقی نظر تحقیق ننهادند
بنحط و اسما و می افستند نفی همچنان معنی لاشبهه نیز که نیست مانند ما و را
و صفت آن بود که هیچ صفاتی از صفات حق مانند صفات مخلوقات نیست

زیر که حق سبحا ر ا حیات و علم و قدرت و اراده و سمع و بصر و کلام
است که اینهمه امیّهات صفات اند و دیگر صفات نیز از خالقیت و راقبت
و قهاریت و عفا ریت و مثل ذلک و ذات او تعالیٰ ستجمع اینهمه صفات
کمال است پس اینهمه صفات ذاتی حق و مخلوقات بهم ثابت کنسیم شبیه لازم
آید اینهمه خلاف امر شرعیست که لا شبهه لیه نفی مانند در صفات میکند
اکثر کسان در اینجا نیز لغزشش خورده اند یعنی می پندارند که مخلوقات
هم با این همه صفات یعنی از حیات و علم و قدرت و غیره متصف اند اما
این صفات در ذات حق بکمال است و بذوات ایشان نقصان نمیدانند
که این صفات در اصل صفات ذاتی حق اند و ذوات ممکنات از این صفات
خالی و معرا اند پس اینهمه صفات که در ایشان یافته می شود عارضی اند نه
ذاتی بلکه صفات ذاتی ایشان عدم و مردگی و جهل و ناتوانی و تا مرادی و
کورسی و کوری و گنگی و گرسنگی و تشنگی و محتاجی و غیر ذلک اند و ذوات ایشان
مستجمع اینهمه صفات نقصان اند از لا و ابد و حقیقت سبحا بحسب خواش ذاتی
ایشان که بلسان استعداد و خواستند سپرمان وجود نمود از عدم بوجو آورد
و چون سپرمان وجود که کیفیت آن بیرون و دیش ما است موقوف بر نفس است

که عبارت از کشف و شهود شد سیران صفات نیز در ذوات ایشان نبوده
 حیات و قدرت و آراوه و سمع و بصر و کلام و غیره عطا فرموده تا با وجود او
 موجود گشتند و بحیات او زنده شدند و بعلم او عالم و بقدرت او قادر
 و بسمع او سمیع و ببصر او بصیر و بکلام او کلیم و بکریم و برحیم او رحیم
 و مثل فلک شدند نه بالذات خود زنده و توانا و غیره هستند اگر چنین باشد
 هر چند بنقصان سلب باشد و بحال نبود مانند در صفات لازم آید
 و لاشبهه درست نبوده بلکه بالذات خود مرده و عاجز و کور و کر و حلق
 و عاقل و مثل فلک اند و آن صفات کمال بذات حق ثابت اند و این صفات
 ناقص بذات ایشان ثابت بر صفت ثبوتی ذاتی حق نسبت ذوات
 ایشان سلبی است بر صفت ذاتی ایشان نسبت ذاتی حق سلبی است
 پس بر صفت که بذات حق ثابت کنی از ذوات ایشان سلب است و بر صفت
 که بذات ایشان ثابت داری از ذوات حق سلب است ابد نیست فرق
 صفات حقیقه در ذوات خالق و ذوات مخلوق که معنی لاشبهه است

بیت

از همه در صفات و ذوات جدا	لیس شیء گشته ابد
---------------------------	------------------

باین وجه است و الله اعلم بالصواب -

بیان معیت حق با خلق با وجود فرق حقیقی یکدیگر من الزام قبل از وجود خارج
بدانکه الفرق بین اسحاق و المخلوق - ثابت بذا الفکاک استحاو - یعنی جدائی
میان خستق و خالق ثابت است من حیث الازوات و الصفات چنانچه مذکور
شد و این فرق از ازل تا ابد ثابت است اما بی الفکاک و استحاو نیستی فرق
بی الفکاک است و چون الفکاک نیست احتمال میشود که هر سه استحاو باشد میگویند
که این هم نیست اما فرق هست این خود معنای است که خبر تحقیق
فرق استحاو و الفکاک حل این معما امکان ندارد اکثر کسان در تخیل لغزش
خورده و در پی احتمالات خود رفت فرق و الفکاک یک معنی می شمارند و
بیک حکم می انگارند و نمیدانند که هر یک معنی دیگر و حکمیه دارد
چنانچه معنی الفکاک در لغت از هم جدا شدن و از اشدن باشد و معنی
فرق آنگاهان حکم هر دو نیز علمیه که آن یعنی فرق پس حل در میان
نیار و این یعنی الفکاک که اختلاف تمام می آید نفی میدهد و شئی مثالی می آید
در آن مثال روح و جسد است تا تر و مثال روح و جسد حکم هر دو یعنی
فرق و الفکاک یک معنی شود بدانکه در میان هر دو معنی روح و جسد

فرقی نام است که آن لغایت لطیف است و این لغایت کثیف و آن غیر محسوس
 و بی کیف است و این محسوس و با کیف و مثل ذرات چنانچه دانی و این
 فرق است پس از وقوع این فسر و در مدت حیات شخص تا پنجاه سال
 یا صد سال پس از خلل در جسد نبود و اگر روح از بدن کل خطه منفک شود و مجرور
 انفکاک روح بدن میسر و متضمن گردد و در زیر پیه و بوسید میگرد و
 که موت عبارت از انفکاک روح است از تعلق بدن پس همچنان از
 جدائی خلق و خالق که از ازل تا ابد میسایین واقع است پس خلل
 در میان نبود اما از انفکاک لینی از هم جدا شدن خلق تا بود و متضمن و
 عدم محض من حیث السلب الذات میگرد و - الاکل شیء ما
 خل الله باطل - از اینجاست پس از اینجا معلوم شد - که الفرق بین
 المخلوق و المخلوق بلا انفکاک - یعنی خلق و خالق از یکدیگر جدا اند اما از هم
 جدا نیستند یعنی منفکی نیستند بلکه با هم اند این کمال معرفت و تحقیق
 است که محقق کامل است - مرج البحرین یقیان بینهما بربخ لایفیان -
 که دلیل قطعی است بر نهمی دلالت تمام دارد اما محقق ناقص بسبب فرق
 و انفکاک نرسیده هر دو را یک معنی و یک حکم نموده در پی احتمالات

نحو وقت ناقص ماند و گفت که در خالق و مخلوق فرقی هستی است یعنی انفعالی
 معاذ الله اگر چنین بود و خلق قیام داشتی و مضحک و نابالو و محض بود پس خلق
 و خالق از ازل تا ابد چه در غیب چه در شهادت اگر چه بیکدیگر جدا اند اما از هم
 نه جدا اند بلکه با هم اند و با هم بودن ایشان که مرتبه بقیت است با وجود جدای
 چه در غیب چه در شهادت سرت بس دقیق که فهم هر کس بن آن نرسد
 من فاق عرف - و این نجاست که خلق پیش از ایجاد در مرتبه غیب
 عین حق بودند چنانچه میگویند -

بیت

محمد بودیم با شاه وجود	حکم غیریت بجای محو بود
------------------------	------------------------

و این محمد بودن من حیث الاندراج است نه من حیث الذات -
 یعنی ذات ممکن که صور علمیه است عین ذات حق باشد چنانکه اگر تراپرسند
 که ذات حق چیست گوی که صور علمیه است معاذ الله زیرا که فرق
 ذات خالق و مخلوق سابق و هستی که آن متصف بصفات کمال است
 و این متصف بصفات نقصان پس محمد بودن این ذوات محال
 باطل است مگر بحسب اندراج زیرا که معنی اتحاد همین از روحی حقیقت

آن باشد که شی شے دیگر شود بی آنکه چیزی در و کم شود یا بر بویسنزاید پس این
 محال است مطلق چه در حق واجب تعاچه در غیر او و محال بود آن
 ظاهر و بدیهی است زیرا که تعاییر و دو و چیز مقتضای ذات ایشانست
 و مقتضای ذات چیزی محال است که از و زایل شود و برای توضیح
 این معنی بدیهه باین طریق تنبیه کرده میشود که بعد از اتحاد اگر هر دو باقی
 پس ایشان دو چیز اند پس اتحاد نه شد و اگر هر دو فاش شدند پس متحد شدند
 یعنی یکی عین یکدیگر نه شد پس هر دو معدوم شدند و چیزی ثالث بهم رسید
 و این اتحاد نیست و اگر یکی باقی باشد و دیگر فانی نیز اتحاد نباشد
 بلکه فانی یکی بقای دیگری باشد زیرا که موجود و معدوم چگونه
 متحد گردند و اگر مراد از اتحاد بر سبیل مجاز این باشد که یک شی شے
 دیگر شود بطرقی استحالی یعنی تغیر و انتقال یا بدو را در چنانچه آب
 هوایس گردد یا در عرض او چنانکه چیز سفید سیاه می شود پس شک
 نیست که این معنی در حق محال است زیرا که ذاتی تغیر و تبدل را
 در ذات و صفات او هیچ وجه را نیست اگر مراد از اتحاد دو چیز است
 که یک چیز بسبب انضمام و پیوستن چیزی با و حقیقت ثالث شود چنانکه

خاک بانضمام آب گل میشود یا چوب بانضمام مہیت سریری سبزی میشود
 پس بگوئیم اینہ در شان و تعالیا باطل است زیرا کہ در صورت حلول یک
 در دیگری بود و چون حلول و تعالیا در غیر یا حلول غیر در محال است
 چنانچہ در عقاید شرعی محقق است پس غیر کہ خلاق است عین حق بود
 خلاف اعتقاد شرعی است کہ گشتن دو چیز حقیقت واحد محال باطل است
 اکثر کسان درین مبت کہ از مولوی جامی است قدس سرہ -

بیت

متحد بودیم با شاہ وجود حکم غیریت بکلی محو بود
 نظر بر مصرع ثانی نمود یعنی با کل سلب و محو می پندارند و بعضی ثبات
 خلق را عین ثبات حق میدانند ہر دو بلفظ رفته اند و منید اند
 کہ این محویت من حیث الاندراج است نہ من حیث السلبیت و عینیت
 اگر من حیث السلبیت یا عینیت باشند کفر و الحاد و خلاف واقع باشد زیرا کہ
 بر مصرع اول نظر نماید کہ لفظ بودیم کہ بکثرت دلالت میکند با شاہ وجود
 میگوید کہ او واحد است یعنی ما از روی اندراج با شاہ وجود چنان
 متحد بودیم در مرتبہ وحدت کہ حکم غیریت بکلی یعنی از روی عین

و از روی مسلم هم محو بود نه امتیاز عینی او را نگنایش است
و نه امتیاز علمی اچنانچه خود مولوی میفرماید -

بیت

بود اعیان جهان بی چند و چون از امتیاز علمی و عینی مصون

پس از سبب عدم امتیاز علمی و عینی لازم نمی آید که ذوات مخلوقات
سلب باشد یا عین ذات حق باشند معاذ الله بلکه لفظ بودیم که در بیت
آیه ثبوت کثرت در وحدت که غیرت حقیقی من حیث الذات
و عینت اعتباری من حیث الازدراج و ضمن آنست تحقیق میکند
و کثرت در وحدت که شنیده بهرین محل واقع است بی حلول و تشکیک
و بعد از ایجاد عالم حق در مرتبه شهادت همین سلسله است آن نیز
بی حلول و اتحاد چنانکه عارفی میگوید -

بیت

آن پارمین باست نه از روی تشکیک این خانه پراز دست و لیکن از حلول

چنانچه تنیسی در محل موجودیت عالم از عدم با وجود ثبوت عینی
ایشان که معانیت پس مقین معلوم خواهی نمود انشاء الله تعالی

وحدت در کثرت من حیث الظهور وحدت وجودی مرآت الذوات المخلوقات
 که عینیت حقیقتی و غیریت اعتباری که شنیده بهین جالبی در ظهور
 عالم از عدم ثابت است پس درین هر دو صورت بموجب عقاید شرعی
 نه حلول غیر و تعاسل در و نه حلول و تعاسل در غیر و نه استحادیکه مگر متحقق شد
 چون معلوم شد که پیش از وجود خارجی حقایق ممکنات که اعیان ثابت اند
 در اندراج ذات عین ذات حق نیستند بلکه غیر ذات حق اند چنانچه مذکور
 شد بعد از وجود خارجی نیز غیر ذات حق اند چنانچه بیان آن نموده میشود بگوش
 هوش بشنود بقل سلیم دریاب -

بیان همه است

که مرتبه ثالث است - از کلمه لا اله الا الله محمد رسول الله است که هر
 دو خبر و با هم بر آن دلالت دارد و جمع الجمع عبارت از آنست بدانکه
 چون فرقی حقیقتی بین الخالق و المخلوق من حیث الذات و الصفات لیل
 آیه کریمه - لم یس کشف شد - و امور شرعی - لا اله الا الله محمد رسول الله
 من الازل الابد ثابت و متحقق شد یا موزعیا بمن و نه باصطلاح
 اولیا و قرار داد و قوم پس علما ظاهر و باطن هر دو در مرتبه فرقی با یکدیگر

متفق اند اما علما ظاهر را اینجا دریافته اند پس به من حیث اللغت بتباین بین
 نوده حق را با خلق ربطی نگاشته و انبیا دارند مگر ربط ایجاد عالم یعنی میگویند
 که حق تعالی را از کس عدم بوجود آورده و بر همین اکتفا می نمایند و بیشتر
 تحقیق این معنی نمیکنند که عالم چه چیز است و حق تعالی چگونه از عدم بوجود آورده
 و از کیفیت این معنی یعنی از ایجاد عالم خبر ندارند زیرا که مقدمه ایجاد
 عالم از کس عدم سوا می و درجه ندکوار است که اوست و همه از دست باشد و این
 یعنی ایجاد عالم از عدم درجه سوم است که همه اوست عبارت از اوست و
 معیت حق با خلق در صورت تحقیق این درجه متحقق میشود چون از کیفیت ایجاد عالم
 خبر ندارند و خبر تحقیق آن در درجه تحقیق این درجه نرسیدند ناچار همه اوست
 را منکر اند و اعتقاد آنرا کفر می پندارند و قایل آنرا کافر میدانند و گاهی
 صد در این کلمه از اولیا از رد اصطلاح یاد در حالت استغراق و از غلبه
 سکر می پندارند و نمی دانند که هم در تحقیق کیفیت ایجاد عالم همه اوست
 منکشف میگردد و ناچار بیان این معنی عنقریب می آید انشا الله تعالی پس تحقیق
 آن موقوف به تلقین و تقریر صاحب تحقیق است نه لغزه سکر و استغراق و ناچار
 این معنی از کج فہمان و نامحققان شنیده باشی اما علما باطن که اهل تحقیق اند

آن رجب سوم که عبارت از ایجاد عالم از کتم عدم است تحقیقش نموده اگر کیفیت
آن اطلاع حاصل نموده اند و با وجود فرق جدائی خلق و خالق که حجت
الذات و الصفات است کما سبق ذکره ربط حق و معیت او به خلق چنانکه
عین همه است معلوم نموده تصدیق تمام میگویند.

قطعه

همسایه ی هم نشین و هم راه است	در دلق گدا و طلسم شه همه است
در انجمن فرق و مذهب خاخانه جمع	بانه همه است شتم بانه همه است

و از کشف همین درجه سوم است اقوال اولیا - که لیس فی جنتی سوی الله
ولیس فی الدار غیره و یا رتخی محسوس و الخلق معقول و مثل ذلک -
و از همین خبر میدهد آیات فرقانی - که سخن اقریب من جبل الوریث
و هو الظاهر و هو السمع البصیر و سخن اقرب منکم و لیکن لا تبصرون - و مثل
ذلک - و حدیث - من انی فقتدر الی الحق و انما احمد بلامیم - و اما
عرب بلا صین و لا تب الدهر فان الدهر هو الله و غیر ذلک و این
را کمال ایمان مینماید که از آیات بنیات و احادیث تحقیق است و عدم
ربط یگانگی اکفر میدانند و این کفر اخفی است و علما ظاهراً هم بدین کفر

زیرا که کفر بخفی پوشیدن است پس کیفیت ایجا و عالم بسبب عدم تحقیق پوشیده داشتند و در کفر ماندند -

بیت

آنچه کفر است بر خلق بر ما دین است | تلخ و ترش همه عالم بر ما شیرین است

پس واجب آنست که چنانچه تحقیق مرتبه اوست از شرک جلی نجات یافتند و تصدیق همه از دست از شرک جلی خلاص گشتند از تصدیق و تحقیق همه دست نیز که این هر سه مرتبه اصل اصول و بنده و انکار یکی از آن موجب کفر و خدا ناست خصوص مرتبه سوم که آن در تحقیق کیفیت ایجا و عالم است از شرک اخفی هم نجات یابند که بجز تحقیق این درجه نجات از شرک اخفی که در حدیث - الشرک اخفی فی امتی من ربیب النمله واقع است امکان ندارد و معنی کلمه طیبه بخران تمام نبود زیرا که کلمه طیب به اشانی است که در یکبار گفتن او ایمان حاصل میشود و قوی است که گوینده از کفر و شرک برمی آید و اولاً از شرک جلی و ثانیاً از شرک خفی و ثالثاً از شرک اخفی و ازینست که آن کلمه طیب میگویند که بنده از شرک جلی و خفی و اخفی پاک و مطهر میازد و اما آن قوی که

اولا امرنہی بر سر اور عبارت از مقدمہ اوست معبود و پر
 و خالق و رازق و غیرہ لک است کما مر ذکرہ و آن قوتیکہ ثانیاً از کثر
 اخفی برمی آرد اثبات از مقدمہ ہمہ اوست باشد و آن قوتیکہ ثالثاً از کثر
 اخفی برمی آرد کنایت از مقدمہ ہمہ اوست بود کہ در تحقیق ایجاد عالم
 از عدم متحقق است و این اعلا در جایمان است و معیت حق باخلق
 و وحدت در کثرت اینجاست و نماید پس ہر کہ این ہر سہ مقدمہ کہ اصل
 دین و از جملہ امور صدق و یقین اند بنفس صیغہ تحقیق نماید از ہر شے شرک
 نجات یابد و از ہمہ لالش کفر پاک و مطہر گردد -

بیت

چو پاک آفریت بہش باش پاک کہ ننگ است ناپاک رفتن بنجاک

و نصرت دین محمدی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم شایستہ آید -
 اللہم النصر من نصر دین محمد اللہم اجعلنا منہم - و ہر کہ این ہر
 سہ مقدمہ را منکر شود یا یکی ازین ہر سہ انکار آرد شان و قوت کلمہ را
 منکر شد باشد و در آلاش کفر و شرک بماند و خذلان دین محمدی آرد
 باشد اللہم خذل من خذل دین محمد ربنا لا تجعلنا منہم پس کہ اہم متحقق است

هم در کلمه طیبه که رکب اول از بنا مسلمانیت و نیز خوانیت پر
 از نعمت علم کونین که بی این جوان کرم حصول نعمت کونین که عبارت از سه درجه مذکور است
 محال و باطل است معنی اوست همه از دست خفوض مقدمه است دریافت نموده طالب
 بفیض ارشاد از روی لغت خاطر نشان سازد و از شرک حلی و سخته اظهار
 بخشید پاک و مطهر سازد تا تبعیت امر شریعت اسرار او آید و شیخ
 فی قومه کمال نسبت فی امته بروی اسخ آید و طالب نیز کجاست که از
 ضمن کلمه طیب به طلب و شوق دریافت معنی هر سه درجه نماید و از
 شرکهای جل و خفی و اخفی نجات یافته پاک و مطهر گردد و اکثر مشایخ آن زمان
 که بزعم خود طریق گرفتند و بهوای نفس پندار خود را اختیار
 نموده پیچاده طالبان و مریدان اگر چه در مقدمات دنیوی صاحب خرد
 اند و بحرف ملک رانی معامله دانی به نظیر اما در سلوک دین متبیین
 و مسلک یقین بستندی محض و عامی مطلق اند و این بیت مقتضی نشان است

بیت

گرچه شاطر بود خرد سن جنگ	چه ز ندیش باز روین خجک
بطرف پندار خود دالالت نموده از راه راست بر میگردد و اند	

و از طریق تحقیق مقدمه همه دست باز میدارند چنانچه میگویند که مقدمه همه دست
و همه از دست بی تاویل از روی لغت درست است و مقدمه همه دست
مسل است معنی آن از روی لغت درست نباشد زیرا که اگر از روی لغت
معنی آن گیرند همه خدا باشند این چگونه بود معاذ الله پس این تاویل باید
کرد که این اصطلاح صوفیانست معنی آن خبر تاویل صورت نه بند و پاکلمه
استغراقی است که در حالت سکر و بهوشی از ایشان واقع گشته یا میگویند
که این کلمه کفر است مدعی این کلمه نباید رفت و تحقیق آن نباید نمود که امر
شرعی نیست ازین نوع سخنان نامطبوع گفته طالب از تحقیق آن باز می
دارند بلکه انکاری از آن کلمه در روش پیدای سازند معاذ الله چه بی
انصافیت که حصول کمال ایمان بدان منوط است و نجات از شرک اخفی
بدان مربوط و نسبت معیت حق خصلت بدان مکشوف و سرایجا و عالم و
کیفیت آن بدان ملحوظ و چندی از اسرار دیگر در ضمن آن هویدا
و خود کلمه پیشتر است که به تحقیق این درجه معنی کلمه تمام نبود باوجود چندین
حقوق که در ضمن آن پدید می آید است و واقع است بسبب بهائیکه از ظاهر لفظ
آن کلمه وارد می شوند حق آن کلمه تلف میزند و قدر آن کلمه ندارند

و آن اصطلاح یا خلاف واقع و غیره دانسته دولت کمال ایمان مفت از
دست می دهند اینیمه بسبب عدم کشف آن غلبه قسم و تصور قسم
ایشانست آخر کار چون حقیقت آن کلمه کشف شود و پروه پندار ایشان ظاهر
ایشان بر خیزد خواه در دنیا خواه در آخرت شمرند و بخندول خواهند شد
و خواهند گفت تا ندانیم که آن کلمه فی ضلال مبین - عارف لازم است که کلمه
همه آوست که چون طلسم است بر ذخایر اسرار و مانند مار است
بر سگنج بسیار بجزر و وقوع شبهات متوهم گشته موجب مرگتاب که
لیس کشد نشیء - که دال است بر دو درجه آوست و همه از دست
و هو السمع البصیر - که دال است بر مقدمه همه آوست تحقیق نماید که سلمه
ایمان و تقویت ایقان است و موجب هدایت و رهنمایی دیگرانست نه
آنکه بجزر و شبه متوهم گشته از تحقق آن باز ماند و دیگران نیز از آن باز ماند
و بر و انکار آرد که تحقق تصدیق آن موجب حصول کمال ایمانست و انکاء
آن با تصور تاویل و حمل اصطلاح در آن باعث کفر و خذلان و آنکه شنیده
مصرع اصطلاحاتیت مرابدا لایا آنچیز دیگر است چنانچه می
و شاه و زلف و خال و لب و محبوب چهار ده ساله و می و دو ساله و قرب

قریب نوافل و قرب فی الرض و جلا و استجلا فی آقدس و فصح مقدس و مثل
 ذلک اینهمه اصطلاحات است آنکه غیریت حقیقت و غیبت حقیقت
 که فیما بین خالق و مخلوق واقع است اصطلاح بوده باشد پس بر تو با تصدیق
 قول قایلان همه اوست وحدت الوجود که اولیا و کاملان استاند بی تردید
 و انکار من حیث اللغه و نه با اصطلاح و غیره که آن گوهر است لطیف و بی بها
 و جوهر است پر نور و سیاه که جوهریان بازار توحیدینی اولیا و اهل تحقیق
 از معدن کتاب و سنت بنفس صیغه بجا ویدن از تیشه وصول قاعده مجتهدان
 بدر آورده بطالبان حق امن امن عطا فرموده اند - جزا هم اند خیر او اجر
 هم اند کثیر - پس آنکه معنی لغوی گذاشته اصطلاحی می گیرند گویا گوهر
 نفس انداخته صدق پاره کشف بدست می آرند و جوهر بی بها از دست
 داده خر مهره کم به سافر هم می سازند مثل ایشان مثل مهدی نیست که چون
 مرشد ایشان کسی که مرید و طالب میکند و هدایت و ارشاد می نمایند
 پاره بلور بدست او داده می پرسد که آن چیست او میگوید که بلور است میگوید
 که غلط میگوئی که این فی الحقیقت گوهر است که بنظر تو بلور می نماید باید که
 آنرا گوهر نفس اعتقاد کنی ایمان بر این آری آنکس هم بی هیچ تحقیق آنرا میگوید

پس بیند که این صریح انکار حسن ظن هر سیت که بطور را گوهر می نماید و مرید و طالب را
از صریح بغا طمی مانند از د بلکه ایشان از این قوم هم بدتر اند که او شان
بلور کم از پیشتر را گوهر نفس اعتقادی کنند و ایشان گوهر بی بهار بلور تصور نمی نمایند

بیت

صوفیان اند قدر این گهر | از آنکه ایشانند واقف زین خیر

پس ایشان قدر این گوهر ندانند و در نظر دیگران هم بی قیمت کرده می
نمایند و خود تحقیق آن ننموده و بیچاره طالبان را نیز از طریق تحقیق بسبب
شبها یکه در آن واقع میشوند باز میسازند و آن بیچارگان نیز امتیاز
حسن و قبح در آن نکرد و گفته اند و شان که صریح مخالف مجتهدان و محققان
است بنا بر آن که پیران و مرشدان اند و گفته پیران آنرا و صدقاً واقع است
مسلم میدانند و یقین تمام بر آن بابت بود و تصدیق می نمایند و آنرا
نور تحقیق بطلت بنده او در مانند - اللهم لا تجعلنا منهم - پس مرید باید که از این
نامحققان که دعوی تحقیق بر روی می نمایند و در مانند و از صاحب
صادق التحقيق این مقدمات لعین غیبت را که من حیث الذوات
است و عنیت را که من حیث الظهور و اندراج است در یاد تمام مقصود

و معنی - من عرف نفسه فقد عرف ربه در یابد والا بی مقصود ماندن - من عرف نفسه حاصل آید - نه فقد عرف ربه - کشف کردو -

نظم

مکن با صوفیان خام یاری	که باشد کار خامان خام کاری
طریق نخته کاری اندانند	بخامی میوه از باعث فشاند
ز حاصل خویش آن میوه برید	بماند تا قیامت نارسیده

و صوفیان خام پنجدنوع اند سیحی آنکه مذکور شد که همه دست افراشته شوند و دیگر آنکه همه دست افراشته شوند اما آنکار غیرت می نمایند پس هر دو این نقصان افراط و تفریط کرده از راه راست دور افتاده اند و راه راست آنست که غیرت من حیث الذوات است و عنیت من حیث الظهور بی تاویل و بی احتمال اصطلاح زیر که غیرت که من حیث الذوات است ذوات حق و ذوات خلق که آن متصف بصفات کمال است و این متصف بصفات نقصان من الازل الابد کما سبق ذکره نه خود قرار داد و قوم است که غیرت اصطلاحی توان باید کفایت بلکه فی الواقع است اگر کسی اندیاند و این غیرت نفیس صغیه آیات بنیات است مثل

افعیر الله تتقون - یعنی چون از اهل اسلام در ابتدای اسلام از کفار قریش
 می ترسیدند پس محتاج میفرماید که ای افعیر خدای اشیاء میسر ساز این پنج
 معلوم شد که اهل قریش غیر خدا اند که از ترسیدن ایشان منع فرمود
 از ترسیدن خود امر کرد و جاسی که فرموده - فالتقوا الله واطیعوا
 و آیه دیگر - ومن الناس من یخذلن دون الله الذل وایچونم کحب الله -
 یعنی از آ میان اند که میگزیند غیر خدای را یعنی بتان و غیره را مثل او
 دوست میدارند مثل دوستی حق پس ازین آیه معلوم شد که بتان و غیر
 ذلک از کمالات غیر خدا اند ازین جهت کنایه کرد حق تعالی بر آن و میانه
 که غیر بر اشل من میگزیند و دوست میدارند مثل دوستی من و
 حال آنکه مثل من کسی نیست چنانچه فرموده - لیس کمل شیء - آیه دیگر -
 ان الذین یقربون من دون الله - بد رستیکه آنانکه عبادت میکنند
 غیر خدا را که بتان و غیر ذلک باشند درین آیه نیز کنایه کنند به پرستندگان
 بتان و غیره و بعد ازین میفرماید - که لایکون رزقا فامتعوا عند الله الرزق
 و اعبدوا لشکروا له - یعنی عبادت خدا بکنید و شکر گوئید او را
 که رزق شما نزد اوست و او میدهد رزق شما را نه بتان و دیگران که

انت حضرت عیسیٰ علی نبیا وعلیه الصلوٰۃ والسلام بالوہیت حضرت عیسیٰ
 قایل شدند حق سبحا بختر عیسیٰ بہ تہدید میفرماید واذ قال اللہ یا عیسیٰ
 ابن مریم انت قلت للناس اتخذونی وای الہین من دون اللہ - حضرت عیسیٰ
 علیہ السلام در جواب کہتہ - قال سبحانک ما یكون لی ان اتولی بالیس
 بحق ان كنت قلته فقد علمت تعلم ما فی نفسی ولا اعلم ما فی نفسک انک
 انت علام الغیوب ما قلت لحسم الا ما امرت بہ ان اعبد اللہ ربی وریکم
 وکنت علیہم شہیدا - و آیہ دیگر - ولایا مرکم ان تتخذوا الملائکۃ والنسین اربابا
 ودرین آیہ تخصیص ملائکہ ونبی بہت است کہ بعضی مشرکان ملائکہ را می
 پرستیدند و یہود و نصاریٰ پیغمبران علیہم السلام پس حقا می فرماید
 کہ نمی شود آنرا کہ خدا می پیغمبر ساخته کہ امر کند شمارا آنکہ مرا گیر و فرستد
 را پیغمبر از خدا یا ان - یا مرکم بالکفر بعد از انتم مسلمون - آیا میفرماید
 آن پیغمبر شمارا بہ پوشیدن حق و آوردن شرک بعد از آنکہ ہستید
 شما گردن نہادگان مردین اسلام را و مثل ذلک من الایات و آتہ الباقیہ
 پس این غیریت بالذات است نہ بالوجود اگر بالوجود بودی چون
 وجود واحد است فرق اطلاق و تقید است پس پرستیدن تبارک

و کفر نبودے بلکہ حق تعالیٰ پرستیدن تیان و غیرہ مرفوضود کہ آن تیان
 میں وجود من اند و پرستش تیان عین پرستش من است پس معلوم شد کہ
 بت و غیرہ بالذات غیر حق است کہ پرستش او کفر و منع آمدہ آنا ظهور آن
 بت و غیرہ بوجود حق است و این وجود فی الحقیقت سیکے است غیر خیاںچہ در
 صورت وحدت الوجود فسر مودہ اند۔

بیت

جال اوست ہر جا جلوہ کرد	ز معشوقان عالم بستہ پرودہ
ولی کو عاشق خوبان دلجو است	اگر داند و گرنہ عاشق اوست

و کیفیت ظہور بت و غیرہ ممکنات بوجود حق تعالیٰ درین نزدیکی سے آید
 معلوم خواہے نمود ان شاء اللہ تعالیٰ بموجب آیات غیریت احادیث نیروا
 است۔ کما قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم۔ لا تطرونی کما تطرت النصارى
 عیسیٰ ابن مریم انما اعبدوا عبد اللہ و رسولہ یعنی می پرانید مرا خاںچہ
 پترانید نہ نصاری عیسیٰ علیہ السلام را جز این نیست کہ من بندہ ام پس
 بگوئید مرا بندہ و رسول او و خود کلمہ شہادت نیز برین غیرت و عہدیت
 دلالت تمام دارد کہ۔ اشہدان لا الہ الا اللہ و اشہدان محمد عبدہ رسولہ۔

کہ پنجہ تصدیق عبدیت یا مانج حاصل نشود - و لا احصی شمار علیکانت
 کما اثبت علی نفسک ما عرفک حق معرفتک ما عیدناک حق عبادتک لظہر و سنے
 الا لار الله ولا تظہروا فی ذات الله فانکم لن تقدر و اقدرة - ای لن تعرفوا
 حق معرفتہ و الله اکبر من ان یحیط بکلمہ علم احد - اگر گوئی اینہم آیات و احادیث
 دلالت بر غیریت و عبدیت ارد اما غیریت من حیث الذات یافتہ نمی شود کہ
 لفظ ذات صریح درین آیات و احادیث لفظ - کم و کلم انت و قلت و انا و مثل کن
 صریح دلالت بذات دارد پس انذات لصفت عبدیت و عدم احاطہ و عدم معرفت
 بکلمہ ذات او تنہا و غیرہ صفات نقصان موصوف است و نیز صفت بی موصوف
 نباشد چون صفت ثابت شد موصوف ناچار ثابت گشت - ثبت انش
 ثم انش - و مطابق آیات و احادیث و اقوال صحابہ و اولیائے ربانیت
 غیریت حقیقی واقع است چنانچہ حضرت صدیق اکبر رضی اللہ عنہ فرمود
 العجز عن ترک الادراک و کذا الک حضرت عمرو عثمان و عبداللہ رضی اللہ عنہم
 قال ما رایت شیئ الا و رایت اللہ بعد و معہ و قبلہ چنانچہ قول معہ و
 بعدہ و قبلہ آئندہ در محل خود معلوم خواہی نمود و انشا اللہ تعالی
 و نیز قول عرف ربی بفسخ الغرایم و البعث عن ستر ذات اشراک و قول اولیا

چنانچه مولوی دم قدس ستره فرموده -

ششوی

خبر وی گیر نیست پیوسته بکل	ورنه خود باطل شدی بخت رسل
چون سولان از پی پیوستن اند	پس چه پیوندش ان چون بکتن اند

حضرت مولوی جامی قدس سره السامی -

رباعی

هر چند که جان عارف آگاه بود	کی در صرم قدس تو آشنای بود
دست همه اهل کشف و ارباب شهو	از دامن دراک تو کوتاه بود

قول حضرت شیخ محی الدین ابن عربی قدس الله سره الغریر - واعلم ان من خسر

ابحود ان یسلم - الانسان انه لا جامع بین العبودیت و الربوبیتة لوجبه

من الوجوه و انما استبد الاشیاء فی التقابل العرض فکل ضدین من

العلم ضد لآخر - و الابد من العالیم مجتمعان فیه الا العبد الرب فان کل واحد

منهما لا یجمع من الآخر فی امر ما من الامور جمله واحدة فالعبد من لا یمکن فیه

من الربوبیتة وجه و الرب من لا یمکن فیه من العبودیتة وجه فلا یجتمع الرب العبد

ابداً - و نیز فرموده - که نداید یک علی را عالم ماهوین الحق و انما هو ما ظاهرا و
 لو كان عين الحق ناصح كونه بدلیا - و نیز فرمود - یقول انه ليس للعبد في العبودية
 نهاية حتى يصل اليها ويرجع بها كما انه ليس الرب حدي متقيا اليه ثم يعود عبد
 فالرب غير نهايته و العبد عبد غير نهايته - و نیز فرموده - و هو عين
 الاشياء في الظهور لا في ذاتها بل هو هو الاشياء و الاشياء - پس
 از نیتد مات صیرج بنفس صیغه بی احتمال تاویل و اصطلاح معلوم شد که غیرت
 در خالق و مخلوق من حیث الذوات است و این صرف بیگانگی است که گمان
 را درین بین پیچ و جد و خلقی نیست و هستی که ذات چیست بدانکه ذات عبارت
 از شئی است چنانچه صاحب انسان کامل شیخ عبدالکریم حبیلی رحمه الله علیه
 میفرماید که - الذات عبارة عن الشئ يستند اليه الالاسماء والصفات سوار
 كان معد و اما الغفار و موجود و الموجود و على نوعين موجود محض كذات
 الباري و موجود ملحق بالعدم كذوات المكنات - بدانکه موجودی که ملحق بالعدم
 است همین موجودات است که محسوس معاینه من و تو میگرد و اسحاق این
 موجودات بعد میت بسته وجه متحقق است یک آنگیزش از موجود شدن
 معدوم بودند و آنکه بعد از موجود شدن معدوم خواهند شد این هر دو

معدومیت صریح مشهود معلوم همه کس است تنوم انکه بالفعل که موجود اند
 هم در حالت موجودیت خود ملحق بعدم اند و این عدمیت بنظر هر کس ملحق
 نمیکرد و مگر در صورت کشف وحدت وجود و سریان او سبحانه االات بوجود
 که آن تحقیق ایجاب عالم از عدم با وجود ثبوت عدمیت ایشان واقع است
 از اینجا است که گفته اند - الوجود بین العدمین عدم کما هو المتخلل بین الوجودین
 دم - و دریافت این عدمیت سخت مشکل است که نظریات عام بلکه خواص هم
 که علما ظاهر اند شبهه آن نمیرسند و چون این عدمیت نشود آید با اسرار
 و رموز از وحدت الوجود پیوسته است - و اینها توالی و اقسام و جهات و لا محذور
 غیر است - و مثل ذلک که حل آن بس دشوار است بجز دشواری آن عدمیت
 بی تفکر و تعمق بر دل سالک نمکشف میگردد و حاصل این سخن آنست که در
 اصل و ذات اند و یک وجود و هر دو ذات یکذات اعتقاد کنند کفر و کجاست
 باشد و کند یک وجود در او وجود عقیده نماید کفر و باطل و بدویت
 و دو ذات باین جهات که چون هستی که ذات عبارت از شئ است که
 یستند الیه الاسماء و الصفات - پس ذات حق سبحانه است که استند
 اسما و صفات مثل اوجیت و قدم و مری و قدیر و سمیع و بصیر و علیم و کلیم

و غیر ذلک بوی کرده می شود و ذات ممکن نیز شی است که اسما و صفات
مثل ممکن حادث و فانی و مطیع و عاصی و کافر و مسلم شفیق و سعی و مدبر
مقبل و مثل ذلک بوی استناد نموده می شود پس در صورت استناد
این اسما و صفات و ذات متحقق شد ذات خالق و ذات مخلوق در خصوص
هر که یک ذات اعتقاد کنند بجز کفر و اسیا و چه خواهد بود و در تحقیق این دو ذات
که متفق علیه است - و لا یتخلف فیہ احد من اهل النظائر و الباطن الا
اهل الخذلان و الطغیان - وجود واحد دانسته باشی آن ذات حق است
که وجود محض هستی صرف است که عدم ندارد و چنانچه آفتاب که نور محض
است فظلمت ندارد و ذوات ممکن عدم محض است که وجود نداشته ندارد
چه وجود عینی و چه علمی بلکه وجود زاید بر ذات است و بر این است
که او را ممکن الوجود می گویند یعنی اگر کسی وجود با و نبخشد امکان ندارد
زیر که وجود و عدم نسبت ذات او برابر است یعنی آنکه نه از خود بوجود آمد
تواند و نه بعد از ماندن تکیه سیکه رجحان و زیادتی بطرف وجود نبخشد
خواه وجود علمی یا عینی ممکن نیست که ممکن الوجود آید پس این عدمیت من
حیث الوجود است لاسن حیث الذات چنانچه ما متناهی قبل از اقبالیوس

ظلمت محض است که هیچ نور ندارد و بسبب عدم نور ظهورش نبود اما بالذات
 خود است که اقتباس نورش میکند و بدان نور ظاهر می شود نه مسلوب
 الذاک که مثل شرک ابزاری که او من حیث الذاکات و من حیث الوجود و من
 محض و مسلوب الذاک است بعد از ظهور ما به تاب قطع نظر از نور شمس نماید
 که زاید بر ذات اوست و نظر بر ذات هتای نمایند نیز ظلمت محض است
 و آنچه که ظاهر و عسایه است خود نور شمس است بهیئت و شکل متناهی
 پس نور واحد است شترک بین الشمس والقمر و ذات الشمس والقمر و بقضای
 ذات اوست که آن نور تفسیر و تبدل کمی زیادتی نمی پذیرد و من حیث
 ظهور در منظر هتای بنفس نور همچنان وجود واحد است بین انحال و انحلو
 مشترک من حیث الظهور پس آن دو ذات غیر یکدیگر اند ذات حق وجود
 محض و متصف بصفات کامل ذات خلق محض بعد م و متصف بصفات
 نقصان اگر گوئی ذات حق سبحانه که وجود محض است کجا است ذات
 ممکنات که متصف بعد م است چه چیز است و کجا است بدانکه ذات حق
 سبحانه همه جا است تخصیص مکان جهت با و راجع نیست و ذات ممکن در
 عالم شهادت روح است من تو عبارت از آنست و خطاب کن و ممکن

مر اور است دور عالم باطن عبارت از اعیان ثابتہ است - کہ
 الاعیان فی ذات المخلوقات - در کتب لغت واقع است و آن در
 مرتبہ علم بذات حق سبحانہ مندرج و مندرج اندہ کا اندراج الحروف فی ذہن
 الکاتب کا تصور فی علم المصور و کالتقو شش فی علم النقاش و مثل ذلک
 و اینہم بذات کاتب و مصور و نقاش مندرجند و آنرا تصور علیہ و حقایق
 اشیاء و موجودات فہنہ و غیرہ میگویند و آن حقایق الوجود و نبود میگویند
 بود - من حیث الذات - و نبود - من حیث الوجود خارجی و وجود ^{العلم}
 پس حق سبحانہ ایشاں را بقدرت کاملہ خود اول بعلم وجود بخشی فرمودہ
 بعین الوجود خارجی آورد و بموجبی کہ ہیئت و شکل بعلم ثابت بودند
 بعین نمودار کرد و درین بود و نبود است اختلاف شیخ اکبر و صاحب
 بحر المعانی قدس اللہ اسرارہما شیخ اکبر رضی اللہ عنہ فرمودہ کہ
 حق سبحانہ عالم از عدم بوجود آورد و صاحب بحر المعانی قدس اللہ سرہ
 فرمودہ کہ از وجود بوجود آورد زیرا کہ از عدم بوجود آوردن قلب حقیقت
 میشود اگرچہ در قول ایشان از روی ظاہر اختلافی می نماید اما در ^{معنی}
 پیچ اختلافی نیست ہر دو صاحب است و دست فرمودہ اند

وجه راستی ایشان آنست که شیخ اکبر رضی الله عنه نظریه نبود و جوایشان
 من حیث الخارج یا من حیث العلم نموده فرموده که عالم را از عدم بوجود آورد
 و صاحب بحر المعانی نظریه بود و ذات نموده فرمود که از بود بوجود آورد و یا آنکه
 شیخ اکبر رضی الله عنه نظریه نبود و وجود خارجی ایشان نموده و فرمود
 که از عدم بوجود آورد و صاحب بحر المعانی نظریه بود و علم ایشان نموده
 فرمود که از وجود بوجود آورد و هر تقدیر حاصل سخن هر دو صاحبان یکی
 است اگر گوی که صور علمیه در مرتبه بذات حق سبحانه و تعالی و منزه
 اند که گاهی از ذات جدا و منقرض نمی شوند و از علم منفک نمیگردند و الا
 خلا و جهل لازم آید و این هر دو محال است پس ظهور ایشان در خارج چگونه است
 و موجودیت آنها بطور واقع است بدانکه اگرچه صور علمیه بنفیس چنانچه گفته
 همچنان اند که هرگز از ذات حق اندراج آن بیرون نمی آیند و گاهی
 از مرتبه علم خارج نمی شوند و منفک نمیگردند اما با حکام و آثار خود
 بخارج موجود شدند و بقدرت حق تعالی هر گشتند اگر گوی که این نیز چگونه
 است بدانکه صورت موجودیت ایشان بوجهی که واقع است بیان کنیم
 اما خوف آن داریم که تو مجرب در استماع ایمنی مرا کنی و خواهی کرد و قتل

من خوابی پرداخت زیرا که مقتضای این امر چنان است که شنونده
 بکفیر و تقسیر گوینده پردازد این خوف تنها منطبق بر واقع است
 بلکه سلطان المقرین حضرت عبداللہ بن عباس رضی اللہ عنہما لایحط
 خوف جم و کفیر نموده فرمودند کہ اگر من تقسیر آیه کریمہ - اللہ الذی خلق
 السموات و الارض مثلہن - بوسیچہ کہ واقع است بیان کنم -
 لرجتمونہ و قالوا نہ کافر - زیرا کہ سخن اگرچہ نذکاست اما تقسیر
 است کہ عقل قبول آن متسنف و متیاب است و باستقبال آن مضطر
 و پراضطراب و برای پیمنت کہ بگفتن این سر و غیرہ اسرار باہر کس منع
 فرمودہ اند زیرا کہ در اطہار آن عوام را بلکہ خواص را کہ علما ظاہر اندکی از
 دو ضلالت واقع می شود یکی آنکہ انکار این نموده گویندہ بکفیر نسبت
 میدہند و در صد داند او اذیت و میشوند چنانچہ معنی مشہور است نقل
 است در کرامت اولیا کہ شیخ عمر بن عثمان مکی - رضی اللہ عنہما - پیر حضرت
 منصور حلبی رضی اللہ عنہما جزوی در توحید تصنیف کردہ بود وزیر مصلحا
 پنهان بہادہ حلب آنرا پنهان برگرفت و منتشر ساخت چون باریک
 بود فہم مردم بدان رسید شیخ را انکار کردند و ہجر ساختند

و قائلان
 فغان انجیل
 اراہین غفالت
 الکریم علیہ السلام
 انما یجلی
 عنہما حقینہ و الدعا
 فقی و ان الاستخفاف
 نقول بان باب
 فیہم انوار

او بر علاج نفرین کرد و گفت خداوند اسکی را بر دگمار که دست و پایش بر در
 و چشمش بر کند و بر دوار بیا و یز و و بسوزاند آنچه گفت بود همان واقع شد و
 دیگر آنکه شنونده آنرا تقلید اثابت داشته و بکنه حقیقتش نرسیده خود بکفر
 افتد پس اظهار سدی از اسرار بنا بر وقوع این دو ضلالت و ضررهای گیر منع
 آمده مگر صاحب عقل انصاف گزین و اهل نظر باریک بین - بحکم ان تو و اولادک
 الی ایها - باید گفت و اظهار آن باید کرد و به ناهل نباید گفت -

ایات

طعمه باز بخشک نشاید دادن	سر عفتان تو ان گفت پیش مگسی
سر دریا گهر گوی چه گوی با کف	در چو بخشی لصدف بخش چو بخشی نجی

از اینجا که ازین تقریر شاید ترا ذوقی بستماع انیمقد مر حیرت انگیز تازه شده
 باشد و شوقی بطلائع شمعنی غرابت آمیز افزون گردیده این فقیر را نیز
 که محل بیان آن رسیده چار است که بیان نماید و بسبب خوف مذکور مکت
 نشود که جای سکوت خاموشیست -

بیت

دو چیز تیره عقل است دم فرو بستن	بوفت گفتن و گفتن بوقت خاموشی
---------------------------------	------------------------------

پس نظر شوق سماعت کو محل وقوع بیان ناگزیر نمودیم بشنو بشرط آنکه -

بیت

سخن بر استسای خردمند و بن میا و سخن در میان سخن

بمجرد استماع سخن تا تمام حرف تکفیر در میان میا و رو سخن رحیم و تقصیل بر زبان
مران و لب و از تمام سخن هر چه خواهی بگو و هر چه دانی بکن و شرط دیگر آنکه چون
این سر که مضمون چندی از اسرار است بفضل تبحر بجا نه بر تو کشف شود
باید که با کسی در میان نه و جمال این عروسین هیچکس منما زیراکه

نظم

چون عروسی شود هم آغوش	که بر در شک با تا باش
پوشی از چشم غیر محرم رو	در پس پرده در شبتاش
هم مجسم ز غیرت مردی	نکنی کشف سینه و راش
در نه بغیرتیت و بی شرع	باعث نقص تست و خزلانش
همچنان چون عروس سر نهان	رسد دست دل باماش
جای او کن درون پرده شرع	و ندران پرده دار پنهانش
بیج گاه بی چشم نامحرم	منما وزره مگر دلانش

<p>بلکہ برحسب ان ہم از مرگ خود جانش بہین شرح کن</p>	<p>کر دہ بی پردہ رو مخندانش پیش مرکن سپح عنوانش</p>
<p>پس باین مردو شرط میگویم بشنو۔ بسم اللہ الرحمن الرحیم منہ التوفیق و بہ پیغمبر بدانکہ صورت موجودیت ایشان کہ عبارت از ہمہ اوست باشد باین وجه است کہ چون آن صور غنیہیت و شکلی کہ در علم حق واقع و ثابت اند چنانچہ تفصیل بہیت و اشکال ایشان آیندہ در محل خود گفتہ شود انشا اللہ تعالیٰ پس حجتاً ایشان را آیندہ بطور جمال خود نمودہ خود را بصورت ایشان متشکل و متکین ساخت و انچہ سابق گفتہ شدہ کہ سخن اندک است اما البس تیل است ہمین است یعنی خود از مکن بطون بصورت ایشان بطور آمد چنانچہ مضمون این ابیات از معنی خبر میدہد۔</p>	
<p>قطع</p>	
<p>ز دریا موج گوناگون بر آمد گلی در کوت لے فرو شد</p>	<p>ز بچہ چنی بر نگ چون بر آمد گلی در صورت بخون بر آمد</p>
<p>ہمچنین اے غیر ذالک من الابیات المذکورات فی کتب التحاویق متن متراد حضرت مولوی و مہم قدس سرہ الغیر ذکہ فرمودہ اند۔</p>	

مستزاد

دل برود بخسان شد	هر لحظه بشکل آن بت عیار برآمد
گهی پیرو جوان شد	هر دم بلباس دیگران یار برآمد
از فرق که دید	واسته همان بود که می آمد و می رفت
دارای جهان شد	تا عاقبت از شکل عرب و ارباب
خود رفته بکشته	خود نوح شده کرد جهان ابد حلق
آتش گل از آن شد	خود گشته خلیل و زدنار برآمد
روشنگر عالم	یوسف شده از مصر فرستاد قیصر
تا دیده عیان شد	از دیده یعقوب بانوار برآمد
در وادای امن	حقا که همان بود که میگردید
زان سحر گمان شد	خود چو ب شده در صفت مار برآمد
در صورت منصور	فی فی که همان بود که میگفت انا حق
نادان بگمان شد	منصور بنود آنکه بران دار برآمد
زار و اح مقدس	مسجود ملایک شده تسکینش ارج
مردود از آن شد	شیطان ز زجر بر سر انکار برآمد

<p>قانون گر عالم تا روح روان شد خود ز نسیب و کش بشکت و روان شد من که مشویدش مرو و جهان شد</p>	<p>چو بی بتراشید و وصدا بر برد خود نهمه شد و از دل همتا بر خود کوزه و خود کوزه گرد خود گل کوزه خود بر سر آن کوزه خمریدار بر رومی سخن کفر نگفت است و نگویید کافر شود آنکس که به انکار بر</p>
<p>که الک مستر او حضرت شیخ عطار قدس سره الغریب</p>	
<p>مسترا و</p>	
<p>بر خویش عیان شد بر خود نکران شد تا خلق بپوشد پوشید و روان شد قصر کمره سخت خود خان و مان شد خود میر خرابات</p>	<p>نقد قدم از مخزن اسرار بر خود بود که خود بر سر بازار بر در بیت ابریشم و پشم آمد و پنبه خود بر صفت جود و دستار بر در موسم نیان سما خواست که خود صورت سقف و در و دیوار بر خود پیر شد و باده شد و ساغر و ساقی</p>

خود می شد و خود از سر خوار بر آ	خود کوزه کشان شد
در موسم نیان بسما شد سوئی	در کسوت قطره
از بحسب شکل در شهوار بر آمد	در گوش شهبان شد
تا لعل و در گوهر و یا قوت فر شد	با خویش بقیمت
خود بر صفت در هم و دنیا بر آ	خود مالک آن شد
اشعار نه پند از می اگر چشم گریست	درست نهفت
تا که بزبان از دل عطار بر آمد	این بود که آن شد
و کلام دیگر عرفانیر هم برین معنی است قاضی عین القضاة قدس سره فرمود	
ایمان است	
چشم بکشا که جلوه دلدار	متجلی است از در و دیوار
زاغ و طاد و مار و مور و گس	بلبل و قمری و چکا و کوسار
اسب و فیل و پیاده و فرزین	بن احد آن سپه سالار
می نماید به چشم احوال تو	اشتر و اسب و فیل و گاو و حمار
از برای فریب خود و خود گشت	جلوه در قد و در قدم رقار
تاب در زلف و و سمه بر ابرو	سرمه در چشم و غازه بر رخسار

ناظر خود و خود است و خود منظور	خود تماشا و خود تماشا کار
خود انا الحق زد از لب منصوب	خود بر آمد ز شوق بر سر در
گفت انا احمد بلا میسم ام	از زبان مبارک مختار
خوشتن را گوی من لعین	من را سنی بگو میسر وار
من نیسم و خود است قافیه	من نیسم او خود است در گفتار
عاشق خود و خود است و خود معشوق	خود طیب خود است و خود بیمار
خوشتن را تو در میان من	سد است در از میان بردار

زیرا که چون خود او سبحانه تعالی بالذات بصورت کمالات ظاهر و متجلی است
نه خلق بلکه خلق بالذات بهمان اندراج او تعالی ممکن و مستقر است پس
آنچه که محسوس و معاینه است حق سبحانه است بصورت خلق چون حق
سبحا بقدرت کامله خود بصورت گوناگون تدریج تنزلات بحسب آنصور علمی
که در علم او ثابت اند - علی ما هو علیه کان - یعنی چنانچه بر تدریج
بود همچنان بود بصفت تشبیه یعنی مشابهت ایشان ظاهر گردید
که هو الظاهر - عبارت ازین است همین است و بیان ظهور آنکه لانا
جامی قدس سره السامی فرموده -

ایست

یمال دوست هر جا جلوه کرده	ز مشتوقان عالم بسته پرده
بهر پرده که پسینے پرده کی دست	قضا جنیان هر دل بردگی دست
ولی که عاشق خوبان دلجوست	اگر داند و گرنه عاشق دست

وصفت تشبیه که متحقان بذات حق سبحا تعالی ثابت دارند بهین معنی
 است اما این ظاهر اطلاق صفت تشبیه با و تعالی کفر می اند و بکنه این سبکه
 نرسیده ظهور او تعالی را بصورت مکانات کفر می شمارند و منید اند که این
 قسم ظهور از اولیا و فرشتگان نیز یوقوع آمده و می آید چنانچه قصید البیان
 موصیله رحمة الله علیه در هر مجلس بصورت مختلف ظاهر می شود
 با هر کس سخنان مختلف می گفت و بحال خود پنهان بود که بود و نیز حیرت
 علیه السلام که بصورت وحیه کلبی در مجلس حضرت رسول صلی الله علیه و سلم
 ظاهر میگشت و خود را بشکل و هیئت دیگر ظاهر میکرد و کندک دیگر بنندگان
 حتی کافران مثل ام و غیره که بنفس خود پنهان بحال خود بود و به قدرت
 کامله و تصرف شامله خود که حق تعالی بایشان عطا فرموده گاه به
 بصورت شیر جلوه گر می شدند و با صورت شجر یا چیز دیگر خود را ظاهر

ظاهر می نمودند چون از بنندگان خدای تعالی وقوع می آید خود از خداوند تعالی
وقوع این قسم ظهور چگونه تواند بود -

بیت

غیرش غیر در جهان نگذاشت | لاجرم عین حمله اش باشد

و درین ظهور نه حلول واقع شده و نه اتحاد زیرا که چون خود بصورت شئی جلوه
گر شود و ظهور نماید حلول و اتحاد متحقق نگردد که در ظهور و حلول فرق بسیار
است نه بین در آئینه صورت ظهور کرده نه حلول پیدا نماید ملاحظه فرما

بیت

آن یار عین باست از روی اتحاد | اینخانه پر از دست ولیکن نه از حلول
که سابق شنیده بودی باین وجه است دانش معرفت مخصوص باین دانش

بیت

دانش همه بندهب ما هست معرفت | در دین باختر این نه فروع است نه حلول

و در مخیل اهل ظاهر را لاچار است که تصدیق بطور حق سبحانه بصورت
هر شئی نماید و انکار نیارد اما در عتقاد و بطلان حلول و اتحاد خود
که در عقاید شرعی خوانده است صادق آید و گرنه کاذب باشد زیرا که

بسیار از معنی که خود حق سبحانه و تعالی جلوه گراست بطلان حلول اتحاد
برگزین صورت نه بندد

پایه

چون موجود کس ندارد و حقیقت بخدا
این زمان من هر چه دیدم عین او را یافتم
زیرا که آنچه محسوس و معانی است خود حق سبحانه است بصورت خلق و این دید
است ظاهر حق ابدیده ظاهر که عبارت از چشم سر باشد بصفت شبیه یعنی بصورت
خلق و لباس کلمات نه بصفت تشریه که آن بیده که عبارت از چشم دل باشد
متعلق است این اصل است که موجدان هم برین اصل اند و هر شایعه که
برین اصل متفرع شود مثل - ایس - فی جنتی سوا الله - ولیس فی الدار
غیره و بار حق محسوس و الخالق معقول و لا تسبوا الدهر فان الدهر هو الله - و
ایشان اولو چشم و چه الله - و مثل ذلک این همه نتیجه و فرع آن اصل
است بر سعادت می آرد اما موجدان برین اصل نیستند یعنی میگویند که حقیقتا
ما هم بصفت تشریه چشم سر که بینم نتیجه این معنی محض تفاوت و بطلان است
زیرا که حق تعالی را از مرتبه است سیکه تشریه که آن مرتبه رغیب است
و هو الباطن عبارت از ازلت دوم شبیه که آن مرتبه شهادت باشد

و به الظاهر اشارت بر آنست و رویت مرتبه تشریه در دنیا به بصیرت پدیدار
 بخراجهت صلی الله علیه و آله و سلم کسی ابیصر نیست مگر بصیرت
 و یاد خواب و رویت مرتبه دوم که شهادت است فرع مرتبه اول
 است که او یاب و کلان امت را بصیر حاصل است آنچه که مرشدان
 کامل مطالبان حق را و مریدان صادق ارشاد میفرمایند و خدا
 را به بصیری نمایند همین مرتبه دوم است و گرنه رویت مرتبه اول بعینه
 تشریه جز در آخرت یا بصیرت محال باشد و مدعی آن کافر خیالچه در
 تحمیل الایمان سمس آرد که هر که گوید من خدا را ایمان دارم دنیا می بینم
 و بشافه با وی کلام میکنم کافر گردد و در عقاید منطومه میگوید -

شعر

من قال فی الدنیا یراه بعینه	فذلک زندیق طغی و تمردا
و خالف کتب الله و الرسل کلها	و زاع عن الشرع الشریف و البعدا
و ذلک ممن قال فیہ الهنا	یری وجهه یوم القیامت اسودا

و نیز در شرح فتوح الغیب نقل است از بهجت لاسه ار که مریدی از مریدان
 حضرت پیر دستگیر رضی الله عنه وارضاه دعوی کرد که من خدا را

چشم سر معاینه میکنیم این حکایت چون بحضرت وی رسید منع کرد
و زجر فرمود تا بار دیگر ازین عالم دم نزنه یعنی نگوید که من حق را چشم
سر معاینه نمی بینم بعد از رفتن او خدا مان جناب عرض کردند که زجر
و منع و نصیحت یابی دیگر است سخن در آنست که وی درین دعوی
محق است یا مبطل اینست دعوی او در واقع حق است یا باطل فرمودند
که وی درین دعوی محق مشبه است یعنی وی حقیقت را بدیده
بصیرت دیده است از بصیرت روز بجا نبصر کشاده گشته و در
حقیقت نظر بصروی بر بصیرت افتاده گمان می برد که مگر به بصری بیند
ایش ثابت گشت که رویت مرتبه تنزیه به بصر در دنیا به بیداری
جز در آخرت و یا به بصیرت محال باشد اکثری بمن تربیت مرشد بدو
شاه هادی سیده اند بمن گمان همه برند که ماقی را به بصری
بینیم و چشم سر معاینه میکنیم این محض غلط است و گمان باطل
است نه بر صدق واقع جای لغزش نباشد قدم با احتیاط باید گذاشت
احتیاط آنست که رویت حق در مرتبه تنزیه که اصل است مرغیر
آنحضرت را صلوات الله علیه و سلم در دنیا به بصر محال است که

هوالباطن - امتناع آنست نماید مگر بصیرت یادرخواست بینند
جایز است بلکه واقع است چنانچه نقل صحیح است که حضرت امام
اعظم رضی الله عنه حق تعالی اصد مرتبه در خواب دیده اند و اکثر
اویان نیز بصیرت مشاهده حق میگردانند و مرتبه تشبیه که فرج مرتبه
تشریه است رویت حق در مرتبه در دنیا به بصیرت و بیداری جایز و
واقع است - که هوالطاهر تنبیه آن میکند هر که احتیاط این هر دو
نکند به اتحاد افتد و کفر او واقع باشد معاذ الله اگر گوی که چون
کسی را خود دنیا دار آخرت شود رویت مرتبه تشریه چر ابدار آخرت ^{توق}
باشد بلکه خود در دنیا دار رویت تشریه حاصل باشد جواب آن بدو
است یکی آنکه چون دنیا دار آخرت شود پس آخرت باشد
نه دنیا و گیر آنکه هر چند که دنیا دار آخرت شود اما آخرت معنوی
باشد نه آخرت صوری و در آخرت معنوی رویت معنوی نیز باشد
که آن بصیرت است نه رویت صوری که آن به بصیرت است و رویت
صوری موقوف به آخرت صوری است زیرا که رویت بدو وجه است
معنوی صوری و هر یک این هر دو محل خود واقع است چنانچه مشهور

بر دو جهت صوری معنوی آما موت صوری انتقال روح باشد از قفا
وفای وجود عنصری که از اتموت اضطرابی گویند و این موت اضطرابی
بهمه ممکنات هسته روح و بهشت و دوزخ و عرش و کرسی لوح و قلم رسیده
است بصره کل من علیها فان چه شید نیست موت معنوی ارتفاع
پند از غیرت بود در صورت اثبات بقای وجود عنصری که از اتموت
اختیاری میگویند که موتو قبل ان تموتوا - عبارت از انت پس
انکس که بوصول فنا معنوی بقای صوری رسیده فنا
معنوی از وی فوت شود و آنرا که فنا معنوی حاصل بد فنا
صوری از وی فوت نشود بلکه باقیست بروقت موعود خواهد رسید
پنجمان ویت معنوی نیز که راکه بدارد دنیا که آخرت معنوی گشته
است حاصل گردد و ویت صوری از وی فوت نشود بلکه موقوف بر
وقت موعود است و آن آخرت صوری است و الله اعلم بالصواب
پس معلوم شد که دیدن جنس بصفات شنبیه ختم متحقق است و
بصفت تنزیه بدیده دل متعلق است هر که احتیاط این مرد و حجب
یکصد هزار آینه دعوی دیدن او مرتحق نماید و ابوجهی ازین دو وجه

راست و درست باشد و الا کاذب بود زیرا که چون از روی دلایل قرآنی
 و حدیث نبوی معلوم شد که حق سبحانه و تعالی همه جا است پس همه جا
 بودن او بدو وجه است یکی بحسب ظاهر و دیگری بحسب باطن اما بحسب
 ظاهر چنان ظاهر است که محسوس مدرک همه کسان است لیکن سبب
 دیده او بنور علم یقین که عبارت از ظهور حق است بصورت ملکات
 به پرورش مرشد کامل که احتیاط هر دو مرتبه تشبیه و تنزیه مرغی دایر
 روشنی یافت معاینات محسوس مدرک حق شده تشبیه و تنزیه می گردد
 این مقوله اداسه نماید - که الحق محسوس و غفلت مقول - و کسی را
 که چشم او بنور آن علم روشن نگردیده تشبیه می نماید -

ایات

چشم بکشا که جلوه دلداری سخن اقرب الیه آمده است کل شیء محیط می بینم او پیش تو ای پادشاه چو سرو اندرون مبرون نشیب فراز متجلی است از در و دیوار به درافتاده توان پندار آنکه نمی بخشش و نگار سر فرو برده تو ز کس مدار از پیشش زمین و یار	چشم بکشا که جلوه دلداری سخن اقرب الیه آمده است کل شیء محیط می بینم او پیش تو ای پادشاه چو سرو اندرون مبرون نشیب فراز متجلی است از در و دیوار به درافتاده توان پندار آنکه نمی بخشش و نگار سر فرو برده تو ز کس مدار از پیشش زمین و یار
---	---

شاید لا اله الا الله
کاروان نفخت من روعه
ثم وجه الله آیدت بنظر
این تماشای چو بگری گوی

پیش تو پرده کرده بر رخسار
ببرای تو برکشاید بار
و هو معکم نماید دیدار
لیس فی الله اذ غیره دیار

و کسی که چشم آفتاب نور آن علم منور گشته بعضی از انحاء اینهمه سخنان
را با و زند داشته اهل یقین را بکذب و دروغ بلکه بکفر و شرک نسبت
میدهند و در جواب و این مقوله بزبان می رانند که اتحق محسوس
و اسحق معقول - و کسی است که سخنان مذکور اهل یقین را تقلید اباورد داشته
تجسس آن میرد از و در جست آنکس که علم از این معنی بجهت تک و دو نماید اما
حق سخنانا بحسب باطن نیز در هر نوزده از ذرات کائنات چنان شنیده
و مخفی است که اهل علم الیقین هم در جست و جوی حیران سرگردانست
چنانچه نقل است که شبی بایزید بطامیاضی الله غنه مار و زبر سر
روانگشت پای ایستاده بودند و خون می بارید و خادم که مکر و آ
آن حال بود چون روز شد از شیخ سوال کرد و گفت شیخ دوش در کاف
عظیم بودی از آن دولت ماران صیبه که امت فرمایند یک گفت ای

درویش دوش اول قدم که برگزتم بعرش رفتم گفتم ای عرش دوست مرا
 نشان بده اوده است که - الرحمن - علی العرش استوی - بیا تا چه در ای
 عرش چون گرگ یوسف یافتیم دمان آلوده شکم تهنی بجده عرش را از
 خود مشتاق تر یافتیم که بامن میگفت ای بازید چه جای این سخن است که ما
 بدل نشان داده است - که انا عند المنکسر قلوبهم - عجب سرست که بینیان
 از آسمانیان میجویند و آسمانیان از زمینیان و پیران از جوانان
 جلند و جوانان از پیران اگر زاهد است از خراباتی میخواهد و خراباتی از
 مناجاتی و اگر عالم است از جاهل می پرسد و جاهل از فاضل در
 حدیث است - که ان انید تعجب عن الالبصار کما تعجب عن العقول و
 ان الملا الاعلی یطلبونه کما یطلبونه انتم وقال امیر المومنین علیه کرم الله وجهه
 ان الله تعالی لایدرک باحواس الظاهرة ولا یقاس بالقیاس الباطنة

درویش
 زبانه
 از
 سر

قطعه

یون بچگون دران عقل آره است	بگذر فیه دهم که ذاتش منزله است
هر کس که این قیاس کند و الکه گیره است	فی جیم هم نه جوهر ذنی عقل و روح دل
این است فرق همه جا بودن حق سبحا بحسب ظاهر و بحسب باطن الکریمان	

فرق این طور معلوم نموده از استماع اینچنین مقدمات حیرت انگیز چنانچه
 در نقل حدیث مذکور افتاده است خاطر شده روی طلب یکی ازین دو جو
 طوری آرنده و همچنان از دولت یافت دیدار اولیاء محروم و معطل
 مانند این محرومیت از قصور طلب عدم تحقق ایشانست و سیکه بدو
 گاری طالع پی بدر یافت و به ظاهر برده همدین یافت مخطوطیت پیدا
 کرده بیشتر بدر یافت و به باطن نمی پردازد و این همه از قصور طلب
 اوست پس اولین اعمی مطلق است که چشم ظاهر او بنور
 دیدار روشن است چشم دل و دین اعمی مقید است که چشم
 سر او بنور حق روشن است چشم دل و معطل طالب دیدار را
 باید که یافت هر دو وجه حاصل نماید تا از اعمیت مطلق و مقید بدآمده
 لذت دیدار حق دریابد -

بیت

هست دیدار حق اجل و لغم و به انتهای کلام و اتم

اگر گوی که چون در آخرت بر آئینه دیدن حق تعالی نمود و خصوصاً خوا
 شد پس در اینجا بدین اولیائی پرداختن چه ضرورت دارد و چنانچه

اکثری هم برین خیال در مانده اند بدانکه اگر چه دیدار در آخرت بنحاص عام
خواهد شد اما هر که در اینجا ندیده باشد از آن دیدنش هیچ لذت نیابد چنانچه
از دیدن محبوب بخیال شمیم غنیمت چیزی را هیچ لذت نباشد اما آنکه خیر نباشد چه
لذت یابد و خواهد بود - از اینجا است که حضرت عین القضاة فرموده -

بیت

هر که اینجا ندیده محرم است در قیامت ز لذت دیدار

چون دیدار بود و لذت نبود در محرم خود دیدار نبود زیرا که کسی نعمت
نمید خورد و باشد لذتش در نیافتد در صورت اطلاق تمنعی نمی شود
که آنکس آن نعمت نخورد است بمنع می آید کریمه - من کجانی
هذه اعلمی فهو فی الآخرة اعلمی - تنبیه صریح میکند زیرا که نتیجه دیدار
لذت است چون لذت نبود خود دیدن نبود سداق اعمیت بر دو واقع باشد
و از اینجا است که اولیا بدیدنش همدرینجا پرورخته اند چه از وجه -

هو الظاهر - وجه از وجه هو الباطن - چنانچه در کلام مجید - ^{الظاهر}
هو الباطن آمده - بترتیب هر یک از آن دو وجه بدانکه ترتیب دیدن حق
بوجه هو الظاهر همانست که مذکور شد یعنی نخست آنکه خود حق سبحان و تعالی

ممکنات ظهور آمده - هو الظاهر گردد و ترتیب حق بوجه - هو الباطن شغل و مراقبه
است چنانچه بعد ازین طریق آن بعین شغل و مراقبه معلوم خواهی گردانند
تعالی و در نتیجه همین دید ظاهری باطنی است کلام او سبحانه تعالی - اینها
تو تو تمام وجه اند - و سخن اقرب الیه من جبل الوری - و شغل کت و حدیث نبی
علیه الصلوات والسلام - اما اصغر بامیم و لا تبوء الله من عرفان الله هر دو اند -
و غیر ذلک و کلام اولیای نیز - که اتحق محسوس و اخلق معقول و لیس فی جنتی
سواء و لیس فی الدار غیره و یار و مثل ذلک پس هر که باین دید ظاهری
و باطنی مدعی اینها تو تو اول و تسبیح الله و لیس فی جنتی سواء و غیر هم
و اتحق محسوس و اخلق معقول و تتر و حدت و در کثرت و وحدت الوجود و تبارک است
و مثل ذلک همه حل گردد و اما علمای ظاهری که نه بدین دید ظاهری سیدند و نه
دید باطنی حاصل نموند لاجرم کشف نتیجه آن دید - که اینها تو تو افشیم و الله
و غیر و اسرار باشد محروم و محبوب مانند و تقلید او الظاهر و هو الباطن میگویند
و معنی چنان - می نمایند که حق تعالی باطن است از حیثیت اینکه منزله است
از کم و کیف و مرکب اولو الابصار نمی شود یعنی بدین اهل البصارت
نبی آید که لکن که الابصار و هو بدین رکن الابصار و ظاهر است از حیثیت

قدرت و آثار عینے چون از کمال قدرت خود تمامی ممکنات از حد معلوم
 آورد و این آثار قدرت و است پس ازین آثار همه کس را معلوم شود
 ظاہر گردد کہ صانع این همه عالم قادر است مطلق و خالق این مخلوقات موجود
 بر حق اما علمای باطن معنی ہوا الباطن بہوجب علم ظاہر مسلم داشتند
 بصیرت می بینند۔ و معنی ہوا الظاہر را چنان مے نمایند کہ اوست
 ظاہر و پس عینے خود ذات حق سبحانی ظاہر است زیرا کہ لفظ ہو بہجت
 انحصار است و نیز اشارت بطرف الت فقط بی احتمال صفت از صفا
 پس معنی ہوا الظاہر کہ نص جلے است بحسب لغت چنان باشد کہ حق
 تعالیٰ خود بالذات ظاہر است نہ بمجرد آثار قدرت چنانچہ معنی ہوا الباطن
 بنفس ذات است بی احتمال چہری دیگر این معنی از معنی اول کہ علمای
 ظاہر نمی نمایند اولیٰ و حسن بنفس صنف ظاہر تر است اما اہل ظاہر و پس معنی
 و اشکال مے آرند کہ چون ذات حق سبحانی از مکان و زمان
 و اگر گویند ذات بالذات ظاہر است نہ بمجرد قدرت نہ آثار و نہ صفت
 او تعالیٰ زمانی و مکانی بودن لازم مے آید و این خلاف شرع است
 جواب و الزام آنکہ معنی تو نیز ہمین اشکال برپا میشود زیرا کہ چون گوئی ظاہر

بقدرت امارت بذات پس بر حق از صفات حق است و اعتقاد شرعیست که چنانچه خود
او آقا منزه از زمان و مکان است چنان صفات هم منزه از مکان و زمان است پس تقریر و صفت
حق تعالی مکانی زمانی بودن لازم آمدن نظام شرع است و نیز دوسا و دیگر پیدا می شود
یکی آنکه بعد از ذات او تعالی از اشیای لازم می آید چنانچه با دوشاه در تمام ملک
خود بصیغه و حکومت خود محیط و ظاهر است اما ذات او بجای خود است محیط
حکمت و ظاهر بر اشیای بالذات نیست بلکه بعد مسافت و ذات او اشیای
حکمت واقع باشد این خود در حق محال است زیرا که موجودیت اشیایی
معیت ذات حق محال و باطل است دیگر آنکه از کار از رض هو الظاهر می شود
که لفظ هو محض بر ذات دلالت دارد و بصفت قدرت و غیره و اشکالی دیگر
آنکه اگر گویند خود حق سبباً بصورت هر شی ظاهر شده تشبیه باو تعالی لازم
می آید و حق تعالی بصفت تنزیه موصوف است نه بصفت تشبیه پس اطلاق
صفت تشبیه خلاف شرع است بد آنکه این تشبیه را به پندار خود خلاف شرع
فهمیدند و ندانستند که اطلاق تشبیه موافق شرع است زیرا که هو الظاهر
اقتضای تشبیه میکند و هو الباطن اقتضای تنزیه پس بصفت تنزیه باطن
است و منزه است از زمانی و مکانی و بصفت تشبیه ظاهر است و

متصف است بکافی زمانی از اینجاست که حتی سبجی را در شمع مطلق می گویند
یعنی بالذات و صفات هم باطن است هم ظاهر باطن من التنزیه و ظاهر من
حیث التثبید و الله اعلم بالصواب چون از روی آیه کریمه - هو الظاهر
متحقق شد که حتی سبجی بالذات بصورت هر شیئی ظاهر شد اگر کسی در تمقید
بنظریه هم شک باشد بفرماید مثلاً هست یکی از انجمله مثال خاک است
که بصورت ظروف کلی از کاسه و کوزه و سبزو غیره ذلت نمودار شده
تحقیقش اینست که آن کوزه و سبزو غیره شکل و هیئت و تعین و تقید است
خود و در اندراج ذات ظارف اند و آنهمه خود از خاک نیستند و اطلاق اسم
خاک بر ایشان واقع نیست بلکه بصرافت حقیقت خود در علم ظارف واقع و
ثابت اند و آن ظارف خود را یا محض خاک و اطلاق خاک بر و واقع است
و آن خاک مطلق است که هیچ یکی از هیئت و شکل و کوزه و سبزو غیره
متمم نیست پس آنظرف که بطرافت حقیقت خود در علم ظارف مندرج
اند بجهت و صنعت ظارف بظهور آمدند و در نظر تو سبجی ظاهر می نمایند
آمانه خود و آنظرف اند بلکه همان خاک است که بصورت شکل و کوزه و کاسه
متشکل و تمقید گشته کوزه و سبزو نما گردیده است پس هر چه که بی خاک را

دیده باشی که بصورت نوره مصورشده است خود آن کوزه را در هر چه که لیری
خاک گرفته باشی که بشکل سبزه و غیره شکل گشته نه سبزه و کاسه را بلکه
آن همه در اندراج ذات ظارف مندرج اند و بعلم او ثابت که - ^{شمت}
رایحه التراب - در حق ایشان واقع است همچنان صور علمیه نیز بصرف خود
در علم حق که وجود محض است ثابت اند و اطلاق وجود بر ایشان بالذات متحقق
نیست و ایشان از اندراج ذات بخارج بالذات موجود نیستند که - ^{شمت}
الاعیان را ایحه الوجود در حق ایشان واقع است بلکه وجود بصورت ایشان
خود حق سبحا است پس هر چه بنی حق اودیده با و هر چه که ملاحظه کنی وجود را
ملاحظه نموده باشی چون این معنی صریح معاینه کنی هر آنکه بی استغراق
و بحالت سکر بگویی - که الحق محسوس و الخلق معقول و معنی اینها تلو
فتم وجه الله و هو معکم و الله علی کل شیء محیط من رانی فقد رار الحق
و مثل ذلک که حل آن بر تو شکل بود و صدور این کلمات از اهل کمال در حالت
سکریا حالت استغراق می پنداشتی یا از جمله اصطلاحات تصور فنی
و موقوف بر تاویلات و تسویلات میداشتی فی الفور تی دلیل بر خود
بینی و خود را و همه خلق را صریح پوشیده بحالت اصلی خود معدوم بینے

و غیر محسوس انی و حق اظا هر و موجود و محسوس بانی - از اینجا است مقوله حضرت
مولوی جامی قدس سره الهامی که فرموده اند -

بیت

توئی آئینه و آینه ارا	توئی پوشیده و هم آشکارا
-----------------------	-------------------------

و اینهمه مکشوف بخر تحقیق اینست که خود حق سبحانه از کمن بطون بصورت مکملات
بظهور آمده دست نه بد و تحقیق این دقیقه بخر تحقیق اینست که ظهور مکملات
در خارج چگونه است روزه نماید چنانچه دستی پس درینجا یعنی درین شهر و
که شهر و علمی است نه عینی که تو خود حسد و حق موجود و مطلق اینست

بیت

چون هستی تو شد محقق	آید ز تو لغیره انا الحق
---------------------	-------------------------

شایان گفتن انا الحق باشی درین ضمن فایده لطیف گفته می شود چه اگر این
بیت در دل تو خلش کند که لغیره انا الحق حضرت منصور را یاد آر کشید و
منصور در خود درین لغیره انا الحق طاققت دار کشته با استقلال یافت و
بر مایه درین شهر لغیره انا الحق متحقق شد اما طاققت دار کشیدن و در خود نمی
یابیم و در وقوع این صورت مستقل نباشیم بلکه هر گز دریم و در تحقیق

انا الحق و منصور بر ابریم اما تفاوت در استقلال و اضطرار چه است بدانکه
 این تفاوت بدان سبب است که ما را شهود علمی است و حضرت منصوص
 را شهود عینی بود۔ علامت فرق شهود علمی و عینی همین است که صاحب
 شهود علمی۔ انا الحق گفتن سے تواند اما طاقت در کشیدن پوست
 کشیدن چون منصوص صلاح و عین القضاات ندارد ابریم بلکه ازین واقعه گریزان باشیم
 زیرا که شهود علمی اول درجه یافت وحدت حق است و شهود عینی
 درجه ثانی است آیتغ تکفیر خوردن و ضرب شمشیر اسحار بر خود گرفتن میتواند
 یعنی کسی اور را زخم و کافر گوید قبول کفر و اسحار بر خود میکند و درین گفتن
 که مانند ضرب شمشیر است از زده بیند یعنی آزرده و زخمیده نکرد
 و یک شهود عینی هشته باشد فی محابا دم انا الحق زدن و طاقت پوست
 کشیدن و بدار کشیدن میتواند بلکه طالب آن باشد که کشتی پوست کند
 و بدار کشد اینست فرق انا الحق گفتن از باب شهود علمی و عینی و فایده
 دیگر بدانکه کسی که زخم تکفیر بر صاحب شهود علمی گفتن انا الحق زده است
 بر خود بیند یعنی تکفیر کننده خود کافر میشود چنانکه گفته اند۔

حالتی دارم که از تکفیر من کافر شوم | اگر ترا و از زبانم لیس نمی دلتی سو

چنانچه زخیم شمر که بر صاحب لوحید عالی در حالتی بجائی اعظم شانی
ز دند بر خود یافتند آنا زخم تکفیر بر تن کفر معلوم نشود و پیش از آن
زخم بر تن که از عالم عنصریت ظاهر نشود بلکه بر دوش که از عالم مثالی
است بعد اقبال از حقیقت هوایطاهر معلوم میشود یعنی آن تکفیر کس است
و چون مسئله وحدت الوجود و کیفیت ظهور حق بصورت ممکنات مکشف شود
بدل خود معلوم کند که متکفیر صاحب این علم کافر بودم و اثر زخم
قابل سبحانی اعظم شانی بر همین تن عنصری ضاربیه میشود و میگردد
چنانچه انجمنی تن مریدان حضرت امام العارفین پدید آمده نقل مشهور است
چون بنی است که تو دمانند تو از ممکنات بنفسه معدوم و نیستند و آنچه که طایف
و موجود است خود حق است سبحا بصورت من و تو پس ستر کلمه لا اله
الا الله که متضمن نفی و اثبات است و نفی بدو وجه است نفی وجود مثل
و نفی وجود غیر چنانچه سابق در صدر این ساز ذکر رفته و گفته شد که
نظر علمای طاهر بوجه غیر است که نفی وجود مثل است بوجه دیگری
و برین وجه دیگر که نفی وجود غیر است نظر عارفانست پس در صورت

معنی لا اله الا الله	آن بود پیش عارف آگاه
کامیاب خوانند مشرکانش خدا	گرچه باشد ز فرط بهل و دغ
نیست آن در حقیقت الاحق	که بود عین هستی مطلق
در میان نیست از کمال فاق	فارق فیض تفسید و المطلق

و ترا در نفی وجود غیر تردیدی واقع بود که این چگونه خواهد بود بنابران موغلو
انفا بود که تفصیل این معنی آینه در محل موجودیت عالم از عدم نیکوتر و واضح
خواهد شد دسته باشی که نفی وجود غیر چگونه است و هر که در عالم
موجودات است بغیر از نیست و بصورت همه خود او است و کلام مشتبهان
را شنیده بودی که - قال امام الاعظم رضی الله عنه فانه لا تقا
واحد لا من طریق العدد و لیکن بن طریق الله لا شریک له لم یلد ولم یولد
ولم یکن له کفو احد - و قال امام الشافعی رحمت الله شهادت ان الله
لا شئی غیره - قال امام محمد غزالی رحمت الله فی احوال العلوم
فی الکتاب المجمن فی التوحید اعلم ان التوحید اربع مراتب
الاولی ان یقول الانسان باللسان لا اله الا الله و قلبه غافل عنه

او منکر که توحید المناقش ثانیته ان یصدق معنی اللفظ قلباً كما صدق به
عموم المسلمین و هو اعتقاد و اثباته ان شایه ذالک بطریق الکشف بواسطه
نور الحق و هو مقام المقبرین و هو ان یکثیر اشیا کثیرت لکن یراها صادره
من الواحد و الرابع ان لا یرى فی الوجود الا واحد و هو شایه الصیدقین
و یسمیه الصوفیه العافی التوحید لانه لا یرى الا واحد فلا یرى نفسه الا
کجاست شکر و حده الوجود و همه اوست که میگفت مجتهدان کجا شمس گفته
آند بیاید و ببینند که کلام مجتهدان چه میگوید و نیز کجا است منکر قول اولیا که
کلام ایشان خلاف قول مجتهدان تصور می نمود بنگر که چگونه موافق است
تا معلوم شود که خود برخلاف امر مجتهدان است و با جمله خود کلامه لا اله الا الله
که صریح نفی صیغه لافعی وجود غیر و اثبات وجود حق میکند هر ذی عقل را
وافی و کافی است در صورت وجود ممکنات بی بود است وافی که چنانچه
است وجود بی بود مانند حرف است هستی دو کون صورت موجود
معینش نفی وجود و بدانکه اعتقاد شرعی است که ذات سبحانه تعالی
را حدی و نهایتی نیست - که لا حد له و لا نهایت له - پس اگر با ذات
او تعالی وجود غیر ثابت کنیم در ذات او تعالی که وجود محض است تنها

لازم آید و این بخلاف اعتقاد هست و بیرون افتادن از دایره شریعت
 بود اگر گوی که در اثبات وجود و غیر ترساست چگونگی لازم آید بگوئیم
 که چه موجب شد آن که رؤسای ملت اندو بانی دین محمدی متفق بر این اند
 که حصول منازعت بین اشیعین بدون امکان انفکاک یکی از دیگری
 محال است -- که غیر از این هما الذان ممکن انفکاک احدی با حق الاخر --
 پس بر دو وجود حقیقی قطع یکی از دیگری لازم باشد زیرا که تا وجود
 اقول انقطاع و انتفاء پذیرد و وجود دوم مقصور نمی شود چنانچه تمام متکلمین
 را بر این اتفاق است پس متفقان که یک وجود حقیقی گفته اند بوجوب امر
 شریعتی است موافق اجتهاد مجتهدان چون امر شریعتی مطابق واقع است
 که از مجتهدان روید یافته پس مقوله وحدت الوجود و متفقان مطابق واقع
 باشد نه خلاف واقع و آنکه میگویند که دو وجود حقیقی مطابق واقع که این
 تدریم است و این حادث آن نیست و این فانی و مثل ذلک و یک
 وجود حقیقی که متفقان میگویند مطابق واقع نیست بلکه خلاف واقع است
 باید دانست که قایل آئین منی نه از متکلمین است و نه از متحققین بلکه بسبب
 عدم تحقیق امر شریعتی که در جمل با واقع است اگر معنی -- لاینتیله

و هو الظاهر وهو السميع البصير - و خود کلمه - لا اله الا الله - از صاحب تحقیق
 معلوم نماید به یقین بدانند که خود برخلاف واقع بوده است نه آنکه محققان خلاف
 واقع گفته اند معاذ الله چه دینداری است که امور شرعیت تحقیق
 نه نموده و بکنه و حده لا شریک له و لا انتهایه و مثل فلک نرسیده
 قول محققین را که موافق شرعیت و بموجب اجتهاد مجتهدان است خلاف
 واقع تصور کنیم و باز دعوی جمعیت امور شرعیت نمایم و محققان را از

بیت

پیل تحقیق اعتقاد نکنیم -

مرا این کشف باید یا که تصدیق

که افاید دست نایز را از تحقیق

اگر کشف این سلسله نداریم باری تصدیق کنیم که - تو هم حق و
 کلام هم صدق - اگر گوئیم که کلام ایشان مول است افتزای محض باشد
 زیرا که مول در صورتی است که کلام به هم بوده باشد یعنی صریح نبوده باشد
 تو هم داشته باشد هرگاه که تصریح کرده تبو ضیح تمام فرموده اند که
 فی الحقیقت وجود یکی است و وجود دیگر معدوم از لا و ابد او یک
 وجود دیگر ثابت دارد و حق او این گفتند -

بیت

هر که ادو دعوی هستی میکند آشکارا بت پرستی میکند
 و از دو وجود حقیقی قباحی که در علم و اعتقاد واقع میشود حضرت
 مولوی دوم در شنوی صریح فرموده —

مصرع

است این جمله خرابی از دوست

یعنی یکی هستی حقیقی که خاصه حق است و آن در نظر نیست می نماید
 و دوم هستی مجازی ماسوی الله که بحقیقت نیست است و در نظر
 هست می نماید و خرابی و آفت در اعتقاد و علم و عمل از است که هر دو
 را حقیقت دانند زیرا که اگر دو وجود حقیقی کوئیم وجود اول را انقطاع
 و انتهای لازم می آید از آنکه قاعده کلیه است تا که وجود اول انقطاع و انتها
 نه پذیرد و وجود دوم متصور نمیشود و این محال است و موجب خرابی
 اعتقاد و آفت علم و عمل است و نیز فرموده اند که وجود کذب لایقاس
 به ذنب - آخر یعنی هستی تو که خود را بحقیقت هست می دانی گنا هست
 که قیاس کرده نمیشود بران گناه دیگر پس فکر کن و تا مل نما که چون کلام
 اولیا در ثبوت وحدت الوجود و تلفد ام وجود غیر باین تصریح بوده

صاحب دوی
 میسر کرده
 در باحال
 نیز از دین
 که بحقیقت
 قول نمیکند
 ن باشد و
 در سکر را
 زار و زاری
 الکی است
 نیست
 چنانچه
 عیان
 در بیان
 از

باشد مآل چون خواهد بود محض فقر است و اگر گوئیم که اصطلاح صوفیه است
 نیز غلط باشد زیرا که اصطلاح قرار داد باشد معنی آن نفس صیغه در
 نباشد بلکه مراد باشد چون آسمان از آسمان گفتن لغت است که نفس
 است طاقوس اخضر و گرگ و طاق نیلوفر و آهوی نروغیره که شعرا در
 کلام خود باین آسمان آورده اند اصطلاح است که نفس صیغه حاصل
 نباشد بلکه مراد است پس اگر کسی معنی لغوی را اصطلاحی اندیاشی
 اصطلاحی لغوی فهمد و ضلالت بلکه کفر و اسحا و — می افتد چنانچه

بیت

بی جاده رنگین کن گرت پیرمغان کو که سالک بنیروز راه رسم نتر لھا
 می بعضی شراب پیرمغان پیر آتش پرستان باشد و این لغوی است
 که از ظاهر کلام بنفوس صیغه حاصل میشود اما از می معرفت اراده
 گیرند و از پیرمغان مرشد مراد دارند معنی اصطلاحی است که نفس
 صیغه این معنی حاصل نمی شود بلکه مراد باشد پس در اینجا معنی لغوی
 گرفتن کفر و ضلالت باشد و اگر گوی — صریح اصطلاحاتی است
 مراد بال — پس اصطلاحات ایشان چه بوده باشد بدانکه اصطلاحات

ایسان اینست که در بیت مذکور تقسیم لغوی می و پیرمغان میازلفت و خال
 و یا می دو ساله و یا محبوب چهارده ساله و قرب نواخل و قرب فرایض
 و فیض اقدس و فیض تقدس و جلالت و استجلا و غیر ذلک و با عتاین
 اصطلاح آنست که اسرار می که برایشان منکشف میشوند از لطایف آن اسرار
 چنان بر ذوق و پر حلاوت شده بخورش می شوند که طاقت اخفای آن

ندارند و بمقتضا آنکه

ابیات

ترا چون معنی در خاطر افتد	که در سلک معانی نادر افتد
نیاری از خیال آن گذشتن	دهی بیرون بکفتن یا نوشتن

بی اختیار می خوانند که اظهار آن اسرار نمایند اما چون مردم را لایق
 گفتن آن نمی بینند و شاید شنیدن آن منتهی اند پس دین
 صورت بقیرار گشته لاچار در پرده زلف و خال و غیره الفاظ ظاهر
 می سازند تا دل ایشان از جوش و خروش تسکین می یابد و کسی
 دیگر نیز از نا محرمان بران سر اطلاع نمی یابد و در پرده اصطلاح
 مخفی می ماند اینست فایده و مصلحت اصطلاحات اولیا که معنی آن
 الفاظ اسرار و آن توان گرفت پس وحدت الوجود خود اصطلاح نیست که

معنی آن مراد توان دانست یعنی از یک وجود و وجود معلوم توان نمود
بلکه معنی آن بنفس صیغه است که وجود یکی است چنانچه منسب قل هو الله
احد بنفس صیغه است انسانی است پس گفتن وجود یکی و الله یکی مانند
شخصت و گفتن ته ببت باشد - و نه اللفضان مغایرهما واحد - زیرا که الله
اسم ذات است و ذات غیر از هستی نیست یعنی زاید بر ذات نیست چنانچه
هستی ممکنات زاید بر ذات ایشان است بلکه هستی خود اوست چنانچه
همین بقایه شرعیه بیرون آمده باشد پس در بصورت متحقق شد که الله یکی است
یعنی ذات یکی است یعنی هستی یکی است در اینجا اصطلاح چه گنجایش
دارد اگر گوی که این کلمه استغراقی است یعنی در حالت استغراق از ایشان
سر زده میشود و بد آنکه این نیز محض از کج فهمیست زیرا که تونیز اگر کیفیت ظهور وجود
واحد بصور اعیان ممکنات چنانچه سابق ذکر رفت ملاحظه کنی همین ساعت
بگوئی بی استغراق که فی الواقع وجود یکیست و وجود دیگر معدوم
محض است از لا و ابداً منکران وحدت الوجود چون دیدند که وجود چنانچه
مطلق از قید چه و چون است و منزه از کم و کیف و قدیم و باقی و متصف

بصناعات کمال و وجود ممکنات متیقین چون و چگونه و حوادث و فاعلات
و موصوف بسیار صفات نقصان و این نقصان وجود خلق بخلق ثابت
است گاهی با تو الی راجع نیست و کمال ذات حق بخلق محقق است گاهی
بخلق عاید نمی پس تو قسم کردند که در صورت گفتن وحدت الوجود و در حق
پدید نمی شود یا ممکن الوجود بعین و واجب الوجود باید شد یا واجب الوجود بعین
ممکن باید گشت پس در حق اول نقصان خلق مرتفع شد چه کم کمال گیرد
و در حق دوم کمال حق بر طرف شده نقصان پذیرد و این هر دو باطل
است و اعتقاد آن ضلال اعادنا الله عن ذلک جواب آن بدانکه چون
وجود حق سبحانه را دو مرتبه است غیب و شهادت که هو الظاهر و هو الباطن
عبارت از آنست پس مرتبه غیب به لایعین مستحله است و مرتبه شهادت
به لایعین بمقتضای ممکنات که در محل ظهور است لکن نه چنانچه نور آفتاب
در محل مستحله است یعنی محل خود که آفتابست هیچ کمی و زیادتی ندارد
بلکه تکمیل اطلاق دارد و محل دیگر که مهتاب است کمی و زیادتی هم درین محل
لاحق آن نور است و این حکم تقید دارد یعنی همان یک نور است
که محل نور اطلاق دارد و محل دیگر که مهتاب است که محل ظهور است

حکم تقید و کمی و زیادتی بحسب اقتضای آن محل و احوال حکم این محل بر
 بان محل نگردد و حسب حکم انجمن بان محل اطلاق نیابد همچنان وجود سبحانه تعالی
 نیز محل خود که غیب هویت است من حیث الیقین متجلی است بی هیچ کمی و زیاده
 نه اردو درین محل حکم اطلاق ندارد و این مرتبه غیب است و محل دیگر که عالم
 تعینات است یعنی خلق من حیث الیقین متجلی است کمی و زیادتی
 بحسب تقاضای انجمن محل همدردین محل احوال است و این مرتبه شهادت حکم
 این مرتبه بر این اطلاق نیابد و حکم این مرتبه بر آن جاری نگردد.

ایمان

ای برده گان که صاحب تحقیق هر مرتبه از وجود حاکم دارد	در وصف صدق و وفا و محبت گر حفظ مراتب بکنی زنده ای
چنانچه شخصی و عکس او در آئینه یا بچیزی دیگر که فی تحقیق یک شخص است اما حکم عکس از حدوث و فناء و غیره بمقتضای این محل که آینه باشد یا چیزی دیگر عکس است نه خود آن شخص و حکم شخص از قدم و بقا و غیره بمقتضای این محل که خود است شخص است نه خود آن عکس و در صورتی که از نقصانیت عکس مرخص از ضرر است و نه	

کمالیت شخص علس اثری پسین ترین تزیین بی هیچ افراط و تفریط و حده
 الوجود متحقق گشت و تفصیل ان معنی که یک وجود و مرتبه متجلی است از
 ابیات حضرت عبد الرحمن جاسم قدس سره الهامی نیکو برهن گردد

ابیات

در آن خلوت که هستی بی نشان بود	بکج نیستی عالم نهان بود
وجودی بود و نقش دوی دور	ز گفت و گوی مایه و توی دور
جمال مطلق از قید مظاهر	بنور خویش هم بر خویش ظاهر
دل آرا شایه‌ی در حجاب غیب	میرادش از تهت عیب
نواهی دلبری با خویش میاخت	قمار عاشقی با خویش می‌بخت
ولی زانجا که حکم خود می‌نوشت	ز پرده‌ی خوبرو در تنگ خوشت
نکور و تابستوری ندارد	چو بندی در زر و زن سیر آرد
نظر کن لاله را در کوپساران	که چون غم شود فصل بهار
کنده شق شقه گل ز رخسار	جمال خود کند زان آشکارا
ترا چون معنی در خاطر افتد	که در سلک معانی نادر افتد
نیاری از خیال آن که نشستن	دهی بیرون بگفتن یا نوشتن

چو هر جا هست حسن انش لقاضاست
برون ز ديمه از اقليم تقدس
ز ذرات جهان آينه ماساخت
ز هر آينه او نمود روئے
از ان لمعه فروغى بر گل افش
رخ خود شمع زان آتش بغير خست
ز نورش تافت بر خورشيد مکتاب
ز روشش دوى خم و آراست ليلي
لبشيرين ز شکر ريز بکشد
سر از جيب بر کنعان بر آورد
جمال دوست هر جا جلوه کرده
بهر پرده که بيني پر دگي دوست
ولي کو عاشق خوبان دلجو است
توي آينه و آينه آرا

نخست اين جنبش اخس از لغات
تجلي کرد بر آفاق و انفس
ز روی خود هر يك عکس اندخت
بهر جا حاست از دوى گفتگوئے
ز گل شوري بجان بلس افتاد
بهر کاشانه صدر پروانه را سوخت
برون آورد و نيلوفر سر از آب
بهر موشين ز مجنون خاست ميلي
دل از پر ويز برد و جان فرماد
ز ليچار او مار از جان بر آورد
ز معشوقان عالم بسته پرده
قضا چنان هر دل بر دگي دوست
اگر داند و گرنه عاشق دوست
توي پوشيده و هم آشکارا

پس از اينجا مستحق شد که خود همان وجود واحد است که هم بر تبه غيب

هو الباطن است و هم بر تبه شهادت هو اظا هر نه آثار باطن از کالات
بی چونی و سیکه بران مترتب میگردد و نه اظا هر از حد و ث فدا و
تغیر و تبدیل بران دارد و میگردد و چون صورت سده و حده الوجود
معلوم شده که خود همان وجود واحد است که بصورت من و تو ظاهر شده
کثرت ناکردین است چنانچه مولوی عبد الغفور رحمة الله علیه میفرمود
که اختلاف است حکما و صوفیه را که آن وجودی که مبدء آثار موجودات
شد چه وجود است شیخ رکن الدین عطار الدوله و قلیله از صوفیه
و اکثر حکما و متکلمین بر آنند که آن صفتی است از صفات حق سبحانه که
اضافه وجود کرده است بر موجودات و مسمی است بفیض وجودی و وجود
عام نفس الرحمن و غیر آن حضرت شیخ اکبر شیخ محی الدین ابن العربی
و اتباع ایشان قدس الله اسرارهم و اکثر صوفیه و محققین از متقدمین
و متاخرین بر آنند که آن وجودی که مبدء آثار شد هم وجود حق است
سبحانه که عین حقیقت خود است لا غیر پس همه ممکنات موجود و موجودات
اند یعنی ذات و تعالی ابا شیا علقه و معنی و وقع است که
آن معنی مجهول کیفیت است میسر از باب تحقیق از اولیا و حکمای

بسران معیت میران حقیقت وی در ذوات ممکنات نبوده غایتش آنکه
 جمعی از افراد انسان بمرعیت بقدر استعداد و قابلیت خود مطلع شده
 اند فقیری بعد از وفات خدمت مولانا عید الغفور شب بخواب دیده
 پرسید که محمد و ما چون به آثر ت نقل گردید از سر توحید وجود و نسبت
 معیت وی باشی یا که حضرت شیخ محی الدین در آن سخن گفته اند شمار
 چه معلوم شد فرمودند که چون باین عالم آدم و مرا بحضرت شیخ طاقت
 شد و از ایشان سر این سئله پرسیدم فرمودند سخن همانست که نوشته
 ام پس دانستم که همان یک وجود واجب است که بهیئت ممکنات
 تعین گرفته علی هو علیه کان ممکن نگشته مصرع هست یکی واجب
 ممکن نای پس در نیصورت نسبت به وجود ممکنات مجازی باشد حقیقتی تفریرا
 که ممکنات اد وجود بذات نیست بلکه عارضه است -

بیت

چیزی که وجود از خود نیست هستیش نام نهادن از خود نیست

و سئله وحدت الوجود که میگویند بمنیت عینیت حقیقی و غیرت مجازی
 و اعتباری که از اهل حقایق میشود در کتب ایشان نوشته می باشد

از اینجاست اما در ذات واجب ممکن غیریت حقیقه است نه مجازی
چنانچه سابق در محل فرق یکدیگر دستی اگر چه وجود به نسبت حق سبحانه و تعالی
است اما به نسبت ممکن وجود غیر ذات اوست نیز معلوم کردی اما منکران
وحدت الوجود به نسبت بنی فرق ذات وجود مکرده وجود ذات تصور نمود
دو وجود میدانند قباح این اعتقاد سابق معلوم کردی دیگر آنکه نظر
بکمالیت و نقصانیت هر دو وجه نموده دو وجود حقیقه میگویند که آن وجود
مطلق است و این وجود مقید و آن وجود غیر محسوس است و این وجود محسوس
و آن وجود غیر مدرک است و این وجود مدرک و آن وجود قدیم است و
این وجود حادث و آن وجود باقیست و این وجود فانی و آن وجود عین ذات
است و این وجود غیر ذات و زاید بر ذات پس دو وجود در حقیقت
دانند نه یک وجود و قایلان وحدت الوجود را یک وجود حقیقه میگویند
بکفر نسبت میدهند و میگویند که وجود ممکنات سوا وجود حق است که حقیقی
بایشان عطا فرموده نه همان وجود حق بصورت ایشان ظاهر شده معاد
است در اینجا بنظر تعشیر نا مل باید نمود که در گفتن آن قول که وجود ممکنات سوا وجود
حق است چه اسرار رومی نماید و در گفتن این قول که همان وجود حق بصورت

ایشان ظاهر شده چه قباح لازم می آید بلکه امر بعکس است یعنی هر
 قول اولی بقیاحت واقع است و در قول دوم بی اساس و چهره کشاوه
 زیرا که در قول اول اگر وجود ممکنات سوا وجود حق باشد پس برآینه این وجود
 در ازل با وجود حق قرین خواهد بود و در صورت وحده لاشریک له درست نبود
 بلکه شرکی واقع بود و نیز خلاف آیه کریمه - قل هو الله احد - که دلیل قطعی وحدت
 او تعالی است نیز خلاف حدیث - کان الله ولم یکن معه شیء
 دیگر و اگر گوی این وجود در ازل موجود نبود که تا مفارقت با وجود حق لازم
 آید بلکه معدوم بود حق تعالی بعض قدرت خود از عدم بوجود آورده
 بخلاق عطا فرمود بد آنکه در صورت قلب حقیقت میشود زیرا که آنچه معدوم
 است همیشه معدوم است و موجود همیشه موجود نه گاه به موجود معدوم
 گردد و نه هرگز معدوم موجود پس شے معدوم ازلی را بوجود آوردن
 امکان ندارد که قلب حقیقت میشود و آن محال باطل است و نیز درین
 قول هیچ سری از اسرار آشکارا نیگردد و در قول دوم ستر و حده
 لاشریک له مستحق است - و هو الظاهر و غیره آیات بران لالت تمام
 دارد و چنانچه دستی حد لاشریک له امر شریعت و از جمله اصطلاحات

و مول نیست و سنی آن حال کسی دلیل نکرده نخواهد کرد چون از روی
 امر شرعی یک موجودی تحقیق پستی تاویل بی اصطلاح و غیره ذلک شرعاً
 متحقق است پس این وحدت الوجود حقیقی را دو وجود حقیقی تصور کردن
 و باثبات وجودین من حیث الحقیقه مباحثه تعلیلان وحدت الوجود نمودن
 مثل مباحثه آن اصول و بین است که یک بین می نمود آن چنان بود که روز
 شخصی در آشنای میگذشت و از اطراف شخصی دیگری آمد و آن چنان
 بود باین شخص سلام کرد و پرسید شما هر دو از کجا هستید و یکجا می‌نید
 این کس تعجب شد و گفت که من خود یک کسم و دو کس که تو میگوی از کجا
 گفت شما دو کس پیش من صبح استاد داده اید و تو خود میگوئی که من خود یک
 کسم آنچه معنی است آنکس گفت که من خود تنها میگویم که یک کسم
 بلکه تمامه خواص و عوام بوحده من قابل اند گفت گفتن عوام را چغتیا
 است که ایشان از کار حسن میکنند و کس ایک کس غلط محض میگویند
 و آنکه خواص اند گفتن ایشان از روی اصطلاح بوده باشد که بجای
 خود و کس ایک کس مقرر نموده اند نه فی الواقع که دو کس را ایک کس
 گفتن میرج خطاست باز آنکس گفت که قطع نظر از گفتن عوام و خواص

من خود بنظر خود شاهن میسکنم و صبح خود را یک کس می بینم و دو کس که تو
 میگوئی بهیچوجه درک من نمی شود گفت به بصارت تو قصه وری واقع شده است
 بنا بر آن دو کس تو یک کس می نماید و اگر بحال بصارت من بهیچوجه
 معلوم کنی و صبح بهیچوجه که دو کس است چنانچه من می بینم پس آنکس
 معلوم نمود که آنیکس احوال است با خود گفت که هر چند پیش او باثبات
 وحدت ادای شهادت نمایم و جتهای قاطع بیارم هرگز از دویشته خود
 نتجا و زخا اهد نمود و یکسینے سخا اهد کرد وید مصرع راست گفته یک
 بیند لوح پس عواله بهادی مطلق نموده و برگشت بدانکه آیتیکه بنفس صنف
 بمعنی الفد ام وجود غیر است چندی است - مثل قل هو الله احد و قل
 شئنا ما لک الا وجه و کل من علیها فان و یبقی وجه ربک ذو الجلال و الاکرام
 و اینا تو نفوسم وجه الله و عبد الله و لا تشکوا به شیئا - و مثل ذلک
 که شرح آن در طیفه حضرت سید محمد و م اشرف جهانگیر قدس سره العزیز
 به تفصیل مذکور است پس اینمذاریات محکم اند و افاضه الله ام وجود غیر
 و آیه لا اله الا هو و انما الحكم الله واحد - و مثل ذلک نیز محکم است به
 وحدت اول تعالی اما دلالت میکند در افاده التمام وجود - مثل

فلا یلزم منه انعدام وجود الغیر - چنانچه اینهمه معانی بر کسی که از علم اصول
 و علم نحو و غیره علوم آشناست نیکو ظاهر است و کذا کث احادیث نیز
 یا ثبات انعدام وجود الغیر واقع است مثل انما عرب بلعین و انما احد بل
 میهم و لا شیء غیر الله و من انی فقد را الحق لا تسب الذم فالدهر هو الله
 و مثل ذلک پس این آیات و احادیث از ظاهر کتاب و سنت است و اما
 ظاهر فمناظر المراد بنفس الصیغه - یعنی ظاهر آنرا گویند که ظاهر شود و
 از ان بنفس صیغه و شک نیست که وحدت از آیات و احادیث
 مفهوم میشود بنفس صیغه و حدیث که موجب انعدام وجود غیر است
 پس عبارت وحدت الوجود را اصطلاح دانستن و معنی آن تبذیل نمودن
 آیه قل هو الله احد و دیگر آیات را که از محکمات است کما صرح به ائمه اهل
 و علما الوصول اصطلاح گفتن و تاویل نمودن باشد و تاویل محکم از روی
 امر شرعیست گناه کبیره است و اعتقاد آن کفر چنانچه صریح است
 بکتاب عقاید اهل سنت و جماعت مذکور است - که النصوص تحمل علی
 ظواهرها یعنی از امور اصولیین محدثیت صلی الله علیه و آله و سلم
 که نصوص قرآنی را حمل بر ظاهر آن باید کرد - و العدول عنها الی معان

بدعی اهل الباطن ایجاد - و برگشتن از معانی ظاهر بطرف معانی که دعوی
 آن اهل باطن میکنند اسحا و است پس نصوص متحمل تخصیص و مایل نباشد
 و متحمل تبذیر و نسخ نبود چون آیات مذکوره که نص مطلق اند حمل کرد
 می شود بر دیگر آیات که نص مقتید اند لا محال که نص مطلق مقتید گردد
 و مقتید مطلق نسخ است و تبذیر و مذهب حق نیست که - المطلق بجزی
 علی اطلاق و مقتید بجزی - علی مقتیده و بهذا ظاهر ان قل هو الله
 محکم فی افادة العدم وجود الغیر و لا اله الا هو و انما الحكم واحد و سایر
 الآیات الدالة علی وحدة الباری محکم فی افادات العدم وجود
 المثل فلا یلزم منه العدم وجود الغیر - بدانکه مقدمه وحدت الوجود ثبوت
 کشتی است هر کس که باین کشتی نشست از آفت غرق و هلاک شدن
 و ریای کفر امن گشت و سلامت ماند اما هر کس طاق نشستن این کشتی
 ندارد و چنانچه در کشتی مجازی هر کس نشستن نتواند که بجز نشستن
 بلکه بعضی از شنیدن احوال کشته چرخ کردن و گردیدن سر و غیر
 تکلیفات پیدامی شود همچنان باین کشتی نیم نشستن کار هر کسی نیست
 زیرا که بجز شنیدن حقیقت آن نفرت باو شبیه و خاطر پیدا نشود

و حضرت شیخ سعدی رحمه الله علیه حکایتی در گستان آورده اند اگر چه
 بحسب ظاهر حکایتی است اما فی الحقیقه اشارتیت بمقدمه وحدت الوجود
 آن حکایت نیست که با و شاهای با غلام عجمی در کشتی نشسته بود و غلام
 هرگز دریان دیده و محنت کشتی نیاز نموده گریه و زاری در نهاد و لرزه
 بر انداش افتاد چند آنکه ملاطفت کردند آرام نگرفت ملک آعیش
 از منفذ شیشه چاره بنداستند حکیمی در آن کشتی نشسته بود ملک گفت
 اگر فرمائی من اورا بطریق خاموش گردانم ملک گفت غایت لطف و
 کرم باشد بفرمود تا غلام را بدیر یا خنجر تنده باری چند غوطه بخورد
 پس بوش گرفته در کشتی نهادند و بهر دو دست در میان کشتی افتادند
 و بگوشت نشسته و قرار گرفت ملک تعجب آید حکیم پرسید و این چه
 حکمت بود گفت او اول محنت عرق شدن دریا خنجریده بود و لاجرم
 قدر سلامتی کشتی ننمیدانست همچنان قدر عافیت کسی دانند که بمصیبت
 گرفتار آید بدانکه کشتی معتقاد وحدت الوجود و گفتن همه اوست است
 من حیث اللفظ لا من حیث الاصطلاح و غلام عجمی اشاره بکسی است
 که باین مسئله نادان است که عجمی نادان را میگویند و محنت این

کشتی آنچه خطرات و شبهات از گفتن وحدت الوجود واقع میشود که از آن خطر
مضطرب و پرآکنده خاطر میگردد و هر چه که اورا بفهمانند که تمامی بزرگان و اولیا و
مجتهدین بدان متفق اند و این معنی به دلائل کتاب و سنت و امور شرعیست
صیغه و من حیث اللفظ متحقق است چنانچه بالا ذکر رفت هرگز قرار و آرام
نمیگیرد و حکیم مرشد کامل است که بحکمت بالغه خود او را در دریای اندازد
و آن دریا را کفر است یعنی مرشد کامل از نه قبول کردن سلسله
وحدت الوجود و اعتقادند داشتن بد الفصورت کفر و شرک بوی می
نماید از روی دلائل قرآنی و حدیث نبوی چنانچه بالا تذکر شد تا آنکس
از مصیبت و هلاکی دریای کفر آگاه شده بر غایت تمام گفتن بیهوده است
قبول میکند و بوحده الوجود و اعتقاد صیغه می آرد و یقین تمام
میداند که درین موجب امن و سلامتی ایمانست و بیرون ازین در طر
کفر و خدا ناپس دران جمعیت قرار میگیرد و حضرت شیخ را درین بیت

بیت

که فرموده اند -

ای سیرت زان جن خوش نشو نماید

معشوق نیست آنکه بنزدیک تو نشست

خطاب به اهل ظواهر است که سلسله وحدت الوجود خوش نمیدارند و

قول نمیکند و زشت می انگارد و سیر از برای آن فرمود که اثبات وحدت
 حق سبحانه را تا بدرجه وحدت مقیده که عبارت از انعدام وجود مثل است
 کما مر ذکرها منحصرا داشته و بالاتر از آنکه موجب انعدام وجود غیر است
 پی نبرد و همان درجه اول بسند نموده سیری بوحده است و تعداد داشته است
 و طایبان حق هر چند که طریق معرفت پیمایند سیر نمی شوند و بس نمیکند
 بلکه همیشه گرسنه تر و پراشته تر می باشند چنانچه فرموده اند -

مثنوی

دلارام در بر دلارام جوے	لب از تنگی خشک بر طرف جوے
نگویم که بر آب قادر نیستند	که بر شاطی نیل مستقیم اند

و هر قدر معرفت که حاصل شان میکرد و آنرا غریز و دوست میدادند
 و قاعده ایست که نزد گرسنه نان جوین غریز و گوارا می باشد و نزد
 سیر زشت و مقدره وحدت الوجود را نان جوین بنابر آن فرموده که
 مرغوب طبایع سایر الناس نیست اگر گوی که این حکایت را بمقدوره
 وحدت الوجود آوردن و بدان بطاوان بجه دلیل و طبیعتی آن
 بکدام قرینه شاید که مدعای شیخ قدس سره و مطلب آنحضرت

ازین حکایت چخیری دیگر بوده باشد و توان از محض بقوت تقریر و وقت
فضاحت خود بدان ربطید - گوئیم که تطبیق انفعلی بقبریه این
بیت است که در آخر حکایت واقع است و مدعای شیخ در آن نیکو روشن

میشود -

بیت

فرق است میان آنکه یارش در بر | با آنکه دو چشم انتظارش در

بد آنکه بین بیت دو کس ایا و فرموده یک آنکه یارش در بر است
و آن موحد است و قابل وحدت الوجود است و چشم علم الیقین یار
را در بر می بیند و دیگر دو چشم انتظارش بر در گفته و آن اهل علم
است که دیده انتظار بر در دارد یعنی منتظر است که فردا به بهشت
خواهم دید چون این بیت متضمن انفعلی است پس تطبیق حکایت
بمقدمه وحدت الوجود بترتیبی که مذکور شد بقبریه این بیت که بحسب
مدعای شیخ است انطباق تمام دارد و در ربط آن خبر معنی سابق
خلاف اراده شیخ باشد - و الله اعلم بالصواب چون صورت مسئله
وحدت الوجود معلوم شد که خود همان وجود واحد است که بصوت
من و تو ظاهر شده کثرت ناکر دیده است و فایده آن از انا سخن گفتن

ولیس فی حقیقتی سوا الله وایمانا تو بود و غیره که در صورت ظهور وحدت الوجود
متحقق است اینست پس نمی تواند که لا اله الا الله که متضمن نفی وجود غیر
است معلوم شود بلکه باشد در صورت نفی نیست در نفی وجود غیر ترا تو هم
آن نشود که عبد و غیره که عبارت از محمد رسول الله است بالکل منتفی باشد
چنانچه فرقی بجز استماع این معنی نباشد اگر چه فرق ذات و وجود به نسبت بنده
معلوم نکرده ذات و وجود را یک چیز دانسته اند بنابراین ذوات را
و وجود تصور نموده از قول وحدت الوجود با نموده و تو هم کرده اند
که چون یکت وجود در واقع باشد و وجود دیگر متغیر پس همه حق است
بنده گمانند شقی و سعید و بد و برتر و سبیل کافر و مسلم و مشرک و متقی همه
و اعانت که ام بود و ابی بهشت و عذاب و دوزخ و عده و وعید کربا بود
آیات غیرت که در قرآن واقع است - مثل ان غیر الله متقون -
و من الناس من یخذل من دین الله اند او را و شش ذلک که تفصیل اینها
آیات غیرت سابق بنظر آمده همه در شان کدام کس واقع باشد بنابراین
این تو هم از قول وحدت الوجود همه اوست انکار نموده بد و وجود حقیقی
قابل شدن وجود حق و وجود خسلق و غیرت حقیقتی که من حیث انذین

است من حیث الوجودین نسبت از عینیت حقیقی که من حیث الظهور و جهت
 الوجود است نه گزشتند یا از جمله اصطلاحات و یا در حالت مکرر و متغیر
 تصور نمودند و وقوع این آیات غیرت بر وجود دیگر نیستند و اطلاق
 سعادت و شقاوت را او یا را اقبال کفر و اسلام و ثواب و عذاب
 و نجات و عذاب و عید همه بر وجود ممکنات نمودند و مستحق ثواب و عقاب
 و رحمت و لعنت وجود ممکن استند و ندانند که خود وجود را شقی و سعید
 و مدبر و مقبل و مستحق ثواب و عقاب و مورد رحمت و لعنت چون توان
 گفت بلکه اینهمه بر ذوات ممکنات باشد نه بر وجود ممکنات که آن پرتوی است
 از آفتاب وحدت الوجود حقیقی که بذوات ممکنات تاقت از عدم وجود
 آورد و باز وقتی خواهد بود که ذوات باشند و وجود استعاره بایشان نباشد
 و کسی که آفتاب فلکی ابرقازورات و مطیبات از منی می تابد و خواهد داشت
 پاک و پلید و مستحق خوشبختی بدبختی و مستوجب آفرین و نفرین و غیر ذلک
 مکلفه و نخواهد گفت بلکه اطلاق اینهمه بر ذوات قاذورات و مطیبات باشد
 پس ای بر کجمنی این فریق که را اول او غلط کرده ذوات وجود را
 یکچیز تصور نمودند و ندانستند که وجود و ذوات اگر چه نسبت حق سبحانه

یکی است اما به نسبت خلق ذات ایشان سوای وجود ایشانست و وجود ایشان
 زاید بر ذات ایشان اطلاق سعادت و شقاوت وستی رحمت و لعنت
 و نور و ثواب و عقاب و قیام آیات غیرتیه همه بر ذات ایشان بود پس
 فرق در میان ذات و وجود مکرر و خلق از خالق من حیث الذات متمایز
 نکردند و بر عزم خود من حیث الوجود و خلق ان غیر متمایز از حق دانستند
 المعرفت مانند و از کشف مبر - والله معکم فانما تلووا فاشتم وجه الله
 و هو الظاهر و هو السمع البصیر و السیس فی جنتی سوا الله - و غیر ذلک محروم
 مانند و این فریق علما ظاهر اند که ذات و وجود را یک چیز دانند و چون
 در صورت وحدت الوجود ثبوت ذات ممکنات که در ضمن آن واقع است
 بنظر تحقیق ندیدند لاجرم بدو وجود قایل شدند و این خلاف واقع
 است مطابق واقع آنست که دو ذات اند ذات واجب و ذات ممکن
 و یک وجود که آن موجود حق است و پس فی مرتبه دیگر بجهت استماع مقدمه ظهور
 حق بصورت ممکنات توهم کردند که چون این عالم خود ظهور حق است
 یعنی خود اوست سبحانه و تعالی که از وحدت بکثرت آمد و از غیب به
 شهادت جلوه کرد عالم که میگویند خود کجا است یعنی غیر خود نیست به حق آ

بیت

چه غیر و کجا غیر کو نقش غیر | سوے الله و الله مافی الوجود

باید دانست که گوینده این بیت نظر مافی الوجود نموده چه غیر و کجا غیر در دست
شمرده نه نظر مافی الذات بلکه نظر مافی الذات غیر حقیقه ثابت
و متحقق است بحقیقتی که هرگز خلق عین حق نتواند شد اما این فریق که ذات
و وجود را یکپسندسته اند مافی الوجود را مافی الذات غلط فهمیده غیر را با کل
یعنی بالذات منتفی ساخته عینیت حقیقه من حیث الوجود تصور نموند
و از غیریت حقیقی منکر گشته از عبدیت و لوازم آن از نماز و زوره و غیر
اعراض نموند پس این فریق باطل اند و درین ملحدان بعضی اند که
اعراض از عبدیت و لوازم آن نموده عدا و آن انیکه اگر کسی گوید که -

بیت

ازین عالم برون ما را خداست | که ره گم کردگان اره نامست

انکار می ورزند و می گویند که چون خود این عالم ظهور حق است
و خود حق از قوه مبسول آمده و از باطن ظاهراً گردیده باز مصرع ازین
عالم برون ما را خداست یا چگونه تواند بود زیرا که تخم چون درخت شد

باز تخم مانند بگه خود آن تخم سر را درخت شده از مرتبه تخمیت بد آمد بد آنکه این
 احتمال خلاف واقع است مثلش غیر موقع زیرا که حق تعالی با وجود ظهور
 همچنان بر معرفت اول است نه آنکه از مرتبه اول که بطون است بد آمده چنانکه
 شخصی در آینه ظهور نموده با وجود آن ظهور همچنان بر شخصیت اول است پس
 احتمال مذکور خلاف واقع بود و آن موجب الحاد است اما فرمودیم بجز
 شهود و سورت مسماة مذکور نظر بقیسیت ذات و وجود نموده نسبت تخمین
 ذات و وجود یکی دانستند و نسبت خلق ذات را علیحدہ از وجود متحقق
 نموده غیرت حقیقیه بین الحق العبد من حیث الذوات ثابت دانستند
 راه بکلمه لا اله الا الله و حسده لا شرک له و اشهد ان محمد عبده و رسوله
 بردند و بقیسیت ظهور وجود و ذوات نکلمات از اسرار موعود کم
 و هو الظاهر ولیس فی تلقی سواه و الحق محسوس و الخلق معقول و مثل
 ذلک که علماء ظاهر از کشف آن محروم و مجبور باندیشه منکشف شدند
 پس تو نیز همچنان غیرت حقیقیه من حیث الذوات ثابت دارد غیبت
 من حیث الظهور حق بصورت نکلمات تحسین بدان تا از دولت کلمه لا اله
 الا الله محمد رسول الله و موعود کم و غیره اسرار بهره مند گردی و چون

فرقه اول و دوم بحجاب و اسما و نیستی زیر که فرقی اول که علمای ظاهر اند
 اگر چه اهل ایمانند اما از جمله مجربانند نه از جمله ملحدان زیرا که ایمان بر دو
 رکن است تصدیق الهیت و تصدیق عبادیت و اسما و تصدیق
 یکی و انکار دیگری ازین دو رکن باشد پس ایشان تصدیق
 هر دو رکن دارند مومن اند اما خطای ایشان آنست که ذات ممکنات را
 عین وجود تصور نموده وجود خالق و وجود مخلوق که فی الحقیقت یک وجود
 است دو وجود حقیقی میدانند و غیرت فیما بین که من حیث الوجود
 مجازی و اعتباری است حقیقی می فهمند قباحته را نمی فهمند بالا که
 شد و مستحق رحمت و است و مستوجب ثواب و عقاب خود وجود خواهد
 بود و اطلاق سعادت و شقاوت و غیر ذلک همه بر وجود که آن
 فی الحقیقه ذات حق است واقع باشد این سخن خبر جاهلانه و کورانه نخواهد
 بود زیرا که اگر چه اعتراف و اعتقاد اطلاق شقاوت و غیره بذات حق
 ندارند اما از آنجا که ذات وجود را یک چیز تصور نموده اند ناچار این قباحته
 واقع میشود چون ازین قباحته علم ندارند جاہل اند و چون نظر
 برین قباحته نه نیندازند کور اند و فرقی دوم که ملحدانند اسما و ایشان

آنست که تصدیق الهیت دارند و انکار عبادیت نزد ایشان عینیت
 حقیقی است نه غیریت حقیقی و درین صورت شقی و سعید مدبر و مقل
 کافر و مسلم و مستحق رحمت و لعنت و مورد ثواب بهشت و عذاب
 و دوزخ و غیره همه حق بود علی التحقیق عاذا بالله عن الکلمه السحاده -
 فرق سوم بر صراط مستقیم اند که تصدیق الهیت میدارند با تصدیق عبادیت
 و عینیت حقیقی میدارند من حیث ظهور الوجود یعنی به وجود و
 است که بصورت من و تو و ما سه ممکنات ظاهر شده و غیرت حقیقی
 می فهمند - من حیث الذوات یعنی منی ات حق که وجود محض است
 با صفات خود علیحد است از ذوات ممکنات که عدم است و آن
 صور علییه حق است چنانچه بدفعات ماسبق ذکر رفت پس در نصیحت
 اطلاق سعادت و شقاوت و مستحق رحمت و لعنت و غیره بر ذوات
 ممکنات واقع باشد علی التحقیق و ذات حجت سبحانه که وجود محض است از اطلاق
 این امور منزله باشد از لا و ابد و این صراط مستقیم است - و لک
 فضل الله یوتیه من یشاء اللهم ثبت اقدامنا علی هذا صراط
 المستقیم بفضلک العزیم - چون معلوم شد و متحقق گشت که موجود شدن

عالم با وجود ثبوت عدیت ایشان بجز آنکه خود حق سبحانه بصورت ایشان
ظاهر نشود هرگز صورت امکان ندارد چنانچه دستی پس یابد آنکه سابق

گفته ام

بیت

سخن اسرار است ایخردمند میاور سخن در میان سخن

بجز در استماع سخن تا تمام حرف تکفیر بر زبان میاور بعد اتمام
سخن هر چه خواهی بگو و هر چه دانی بکن - چون سخن من تا اینجا تمام شد
لا محال بر دل خود نظر کن و ببین که گرویدن تو درین امر و قسیتی در
حق من اقلقت سیل و تکفیر چه اقتضای نماید هر آینه العکس خواهد بود
یعنی بجای تقسیتی سیل تقبیل خواهی کرد و بجای تکفیر توفیر خواهی نمود بلکه
در تکفیر من تکفیر خود خواهی انگاشت سبحان الله عجیب -

بیت

حالتی دارم که از تکفیر من کافرشند اگر تراود از زبانم لیس و قلم سوا
و نیز یاد باد آنکه سابق اعراض نموده بودی که چون همه حق است -

بیت

پس این اسمان زمین چیستند بنی آدم و دام و دود کیستند

و نیز نماز و روزه و غیره از ارکان خمسہ بر کدام فرض باشد و تارک
 آن کدام است کہ حکم تکفیر و فسق بروی آید و نیز مقربان کدام اند
 کہ قرب ایشان بحضرت اولقا تواند شد و در رفع این شبهات موعود
 شدہ بود کہ چون کیفیت موجود شدن عالم با وجود ثبوت عدمیت
 ایشان محقق شود ہم این شبهات رفع خواهد شد بر دل خود نظر کنی کہ انہم
 رفع شدہ است یا نہ اگر نہ شدہ باشد باز از سر نو بتور رفع شبهہا بہ
 تأمل تام ملاحظہ فرما تا معلوم شود کہ این عینیت من حیث الظہور
 است نہ من حیث الذوات بلکہ من حیث الذوات عالم عالم است
 و حق حق کہ ہو عین الاشیاء فی الظہور لانی ذواتہا بل ہو ہو
 و الاشیاء بسیار پس درین صورت میطیع و عاصی و تارک و کافر و فاسق
 و مقرب و غیرہ ذلک اسم خود عالم است نہ خود حق معاذ اللہ پس
 درین صورت ہمہ شبہائی کہ بر طرف میگرد و علم الیقین حاصل آید
 کہ انک ایاہ و ہو آیا کہ وان لا حول ولا اتحاد وان العبد عبد و انزل
 رب وان لا یصیر العبد ربا و الرب عبد او نیز یاد باد انکہ سابق شرعی
 لافقہ بود کہ چون این سر بر تور روشن شود بکسی نگوی و جمال این عروس کجاست

بیت

خود جانشین بین و شرح مکن | پیش هر کس هیچ غوازش
 باید که بدان شرط عمل نماید و با هر کس خصوص نیا محرم هرگز نگوید
 که این سر به نسبت او شتر است مگر آنکه قوت فهمیدن او داشته باشد
 پس قوت فهمیدن خود و قوت فهمیدن دیگران هر دو انشا الله تعالی
 بطلعه و تکرار این تفسیر که مذکور شد خواهی یافت اگر گویی که
 در نیصورت ظهور حق مفهوم گردیده نه ظهور ممکنات پس ظهور ممکنات
 با حکام و آثار خود که سخن در آن رفته بود چگونه است اگر چه ظهور ممکنات
 در ضمن ظهور حق معلوم می شود باز به تفصیل و توضیح این معنی باین
 وجه تنبیه کرده می شود بدانکه این ظهور متضمن حکمت بالغة است
 حکمت اول آنکه خود حق سبحانه از ممکن بطون که مرتبه غیب هویت است
 هو الباطن عبارت از آنست بصور ممکنات بظهور آید هو الظاهر گردد
 علی ما هو علی کان - که ضمیر هو در هو الباطن هو الظاهر بسوی ذات
 حق است و آن هستی محض است و پس حکمت بالغة دیگر آنکه در
 ضمن این ظهور ظهور عالم ممکنات است که در علم حق بصور علمیه متجلی

ممکنات و غیره موسوم و مخفی بودند با حکام و آثار و هیئت و اشکال
خود ظاهر شدند و از علم یقین اند و هر یک مقتضای ذاتی خود بکار
و عملی پرداخت چنانچه مطیع بطاعت پیوست و عاصی بعصیان
میل نمود و کافر بکفر مشغول گشت و فاسق بفسق مایل گردید -

بیت

هر یک را بکار سازند | میل آزاد در دوش انداختند

پس این ظهور عالم بی طور حق بصورت ایشان مکان بند ارد و ظهور حق بی
صور ایشان صورت بند و چنانچه ظهور موج و جاب که بذات آب مندرج
و مخفی اند بی ظهور آب و ظهور آب بی صورت موج و جاب امکان بند ارد و کذب
ظهور حروف بی ظهور سیاهی بصورت حروف و ظهور کوزه و سبزه و غیره
ذکات بی ظهور گل بصورت کاسه و پیاله و ظهور جامه و دستار و رد او
از ارباب ظهور نسبت به بصورت ایشان صورت امکان بند ارد و پس
این هر دو آینه یکدیگر اند که در آینه ظهور حق خلق ظاهر شد و در آینه
ظهور خلق ظاهر گردید و این آینه را نه مانند آینه صوری قیاس
باید کرد که من تو در آن صورت خود می بینیم که آن آینه ما هر دو

منفک از یکدیگریم و بحسب ظاهر بانهم هستیم بلکه این آینه مارا که لطیف است اند
و یا یکدیگر با وجود فرق بانهم اند که عبارت از معیت یکدیگر باشند
منفک از یکدیگر بدیده تامل نبور عقل سلیم ملاحظه باید فرمود پس
بر کسی که حق تعالی می خواهد که معیت خود با خلق با وجود فرق
محموظ شود و بدیده تاملش انبور عقل سلیم منور سازد و این ظهور
متضمن دو حکمت بالغه را علی التسویه یعنی ظهور حق با خلق و ظهور
خلق با حق می بینند و میگویند - که ما رایت شیئا الا و رایت الله
معه - و این معیت صرف است بی حلول و اتحاد و چون این معیت
صرف بر کسی که حق سبحانه و تعالی است مکشوف گردد -
مصرع او در من و من در وفاده یا که مقوله حضرت شیخ سعدی
شیرازی است مقوله او گردد و در زبان فصیح این گفتن گیرد -

ایات

دوست نزدیک تر از من نیست	وین عجب تر که من از وی دورم
چکیم با که توان گفت که او	در کنار من و من مجورم

وین دوری و مجوری با وجود نزدیکی و همکناری اشارت بهم دو

مرتبہ فرق و معیت است کہ فرق من حیث الذوات سیغنی ذات حق
و ذوات خلق و معیت من حیث الظهور حق است بصور ممکنات و قبلہ تحقیق
شیخ فحی الدین عربی قدس سرہ بہین فرق و معیت صریح میفرماید بقول
خود کہ - ہو عین الاشیاء فی الظہور لانی ذواتہا بل ہو ہو
والاشیاء اشیار - و شیخ عبد الکریم مہنی صاحب انسان کامل سر
قدس اند سرہ بہین عینیت من حیث الظہور و غیرت من حیث الذوات
اشارہ میفرماید - کہ اعلم ان ادراک الذات ہوان تعلم بطریق الکشف
اللتی انک ایتاہ و ہو آیاک و ان للاحول و لاتحاد و ان العبد عبد و الرب
رب و ان لایصیر العبد ربا و لا رب عبدا - حاصل کلام آنکہ باوجود فرق
ذوات کہ عبد عبد است و رب رب نہ عبد رب شود و نہ رب عبد گردد
و صاحب گلشن از نیز بہین معنی میفرماید -

ایات

نہ ممکن کو ز حد خویش نگذشت	نہ او واجب شد نہ واجب او گشت
ہر آنکو و حقیقت گشت فایق	یعنی کسیکہ در تحقیق این فرق
و معیت از ہمہ فایق تر گشتہ باشد	نگوید کہین بود قلب حقایق

من حیث الظهور کہ انک آیاہ و ہوا یا ک میتوان گفت بنابر ان حضرت
 شیخ میفرماید کہ این خود معنائی است کہ ہم عین است بی طول
 و اتحاد و ہم غیر است بی تباین و انفکاک با کہ توان گفت یا از
 دوری و مجوری کنایہ لطیف صور علیہ خود است کہ در ذات حق مندرج
 است و از اندراج ذات بیرون نیامدہ و موجود نگشتہ و خود حق است
 کہ بصورت من تو ظهور نمودہ است پس نظر برین طور حق اندراج
 ذات خود نمودہ شیخ قدس سرہ تعجب میگویند کہ -

بیت

دوست نزدیک تر از من است | وین عجب تر کہ من از وی دورم

یعنی از روئے ظهور دوست از من با من نزدیکتر است یعنی
 عین من است و من از روئے اندراج از وی دورم این
 خود تعجب از غمت کہ درین سر کہے را ہما از خود ندیدہ میگویند -

بیت

چکنم با کہ توان گفت کہ دوست | در کنار من و من مجورم

و برہین مقدمہ دلالت دارد بقول حضرت شیخ سعدی قدس سرہ

مثنوی

بر عارفان خبر خدا هیچ نیست	ز عقل خبر هیچ و هیچ نیست
ولی خرد گیسو ز مایل قیاس	توان گفت این با حقایق تناس
بنی آدم و رام و در کیستند	که پس آسمان زمین چیستند
جوابت بگویم گر آید پسند	پسندیده پرسیدی ای هوشمند
بنی آدم و دیو و حور و ملک	که مامون دریا و کوه و فلک
که با همتیش نام هستی برند	همه هر چه هستند زان کمتر اند

پس درین بیت تا ملن باید فرمود که حضرت شیخ سعدی همه را ثابت داشته که همه هر چه هستند فرمود اما از ان کمتر اند یعنی سزاواران نیستند که با هستی حق خود را تیرا هستی دانند بلکه فی نفسه - ماثمت الایمان من ایسته الوجود اید او هر چه که در خارج موجود است همه بصورت ایشان حق است پس و بر این معنی است قول حضرت نظامی

بیت

پناه بکنی و پستی توئی	بم نیستند آنچه هستی توئی
که لک دیگر اولیا نیز سحرین معنی نرود و اند چون صورت این معنی	

که حق سبحانه در کنار هر کس است بچشمتی که خود بصورت آنکس جلوه
 نموده است و در هر شیئی ممکن بذات هویت خود علی ما هو علیه کان

بیت

سریان دارد و ظهور آما | سریانی برون زدانش ما
 به ترتیبی که ذکر کرده شد معلوم شود همه کلام اولیابی تاویل و تفسیر
 مطابق آیات و بیانات مثل - اینها توفیق من و وجه اند - و مثل ذلک
 و موجب حدیث نبوی مثل - انا احمد بلاسیم - و من انی نقدر الحق
 و غیر ذلک بنفس صیغه تبصیر تمام مفهوم میگردد که عالمی بدریافت
 آن حیران و سرگردانند هر چند جست و جوی نماید و در حل این مقدمه
 می پردازند و بسبب وقت این نکته بیهوده بکنند آن نمی برند تا چار از
 کشف آن محروم و محبوب مانند چون از کسی این نکته می شنوند که
 حق سبحانه بذات خود بصورت ممکنات ظهور نموده است بعضی تصور
 می نمایند که خود حق است و آنکه میگویند که این خود عالم است مخفی
 غلط است بدانکه این الحاد است زیرا که حق سبحانه بصورت ممکنات
 ظهور نموده است پس صورت ممکنات چگونه و چگونه و مقدار و اندازه

و عرض طول و آلات و نرمی ماده گی و صفات طفلی و جوانی پیری
و غیره ذلک متحقق است و حق سبحانه اینهمه ندارد و ازین جهت ستره
و مطلق است اما بسبب ظهور و منظر این همه تعین و تقید و غیره گرفته
است چنانچه سید مرتضی حضرت جامی قدس ستره فرموده اند

قطعه

ای ذات نور و ذات اعیان سار	اوصاف تو در صفات شان ستوار
وصف تو چو ذات مطلق است اما	در ضمن نظایر تقید عاری

پس صورت ممکنات علیحد است که حق سبحانه با انصورت ظهور کرده خود
را ممکن نمانوده است نه خود ممکن پسند گشته اما ذالک

بیت

نه ممکن کو ز حد خویش بگذشت	نه او واجب شد و نه ممکن برگشت
----------------------------	-------------------------------

بعضی اند که نظر باین تعین و تقید ننموده میگویند که چون حق سبحانه بنفسه
بیچون است تعین و تقید ندارد و عالم بنفسه چنین است بلکه چون بچگونگی
تعین و تقید دارد پس این عالم که موجود است بنفسه خود عالم است که
از کتم عدم بصحرا و وجود آمده و بقدرت حق سبحانه ظاهر شده و خود

حق سبحانه و زیر که چونی و چگونگی تعین و تقید و غیره ذلک در صورت عالم مخلوق
 میگردد و این عالم خود حق سبحانه و چگونگی نخواهد بود و اطلاق بنوعی که او خود
 حق سبحانه بصورت ممکنات ظاهر شدن چون توان نمود که او چون و چگونگی
 است و از مشابیهت من و تو و غیره ذلک مبراست و چون او تعالی بصفت
 نزاهت متصف است بصفت مشابیهت چون توان اطلاق نمود که
 آن کفر است بدانکه اگرچه بنوعی بنظر ظاهر بین احسن و مطابق واقع می نماید
 که حق سبحانه از صفت مشابیهت منزله است و عالم بنفسه بقدرت حق ظاهر
 گشته اما فی الحقیقه خلاف قاعده است و غیر واقع زیر که عالم که صور علمیه است
 بنفسه از عدم بوجود آمدن بهیچوجه صورت امکان ندارد مگر به آثار و احکام
 خود و اینهم بخبر این معنی که ما خود حق سبحانه تعالی بصورت ایشان ظاهر
 نگردد و از ممکن بطور نیاید قطعاً و مطلقاً ظهور ممکنات با حکام و آثار
 خود ممکن نبود چنانچه این معنی بر قیاس این مقدمه ظاهر و روشن است پس
 مطابق واقع آنست که ممکنات بالذات در علم حق سبحانه ثابت اند
 و بنفس خود باندراج ذات او تعالی متحقق نه بخارج بوجود آمدن
 و نه از ذات حق منتک گشتند - ماضی الاعیان را سیمه الوجود

در حق ایشان واقع است پس آنچه که ظاهر است خود حق سبحانه که بموجب
 احکام و آثار ممکنات ظاهر شده از ممکن بطون علی ما هو علیهم کان
 بنظر آورده واجب ممکن نامشده است پس در این صورت گفتن اینست
 که ممکنات بنفسه بقدرت حق ظاهر شده اند نه خود حق سبحانه خلاف واقع
 ربی اصل باشد که هیچ اصل ندارد پس اولین ملحد است که صرف
 حق بیند بی خلق و ثانی محجوب که صرف خلق بیند بی حق و بعضی
 است که در هر شئی هم حق را بیند و هم ممکن را یعنی خلق را از آنکه
 هر شئی که در خارج موجود است دو وجه دارد و بدو جهت متوجه است
 یکی وجهی است که منزه از چونی و چگونگی است و آن مدرک عوام میشود
 مگر خاصان که محققان کامل اند و دیگر وجه چونی و چگونگی که آن بنظر
 کس در سیه آید و مدرک من و تو میشود پس در هر چیزی که وجه
 چونی و چگونگی است از جهت ممکن متوجه باید کرد و نسبت آن به خلق
 باید نمود یعنی عالم و مطلق قیاس باید کرد و آنچه که وجه هستی است
 از جهت حق متوجه باید نمود و نسبت آن به حق باید کرد یعنی هستی حق باید
 دانست در این صورت معنی جمع اجمع محقق میشود که در یک چیز دو وجه

یافت میشود و مرتبه جمع الجمع که شنیده همین است که برای العین معاینه
 میگردد و تمهیدی آید - و هو معلوم اینها گنجه است و ان الله لا تخزنه من
 اقرب و مثل ذلک - ولالت دار دو معنی این آیات خود بخود مکتوف
 گردد و احتیاج تحقق معنی این آیات و آیات دیگر مثل - اینها تاولو
 فثم وجه الله و نه انفسکم افلا تبصرون خیر هم آیات ثانی الافاق و نه
 انفسهم حقیقتین لهم انه الحق - و غیره ذلک که بر نتیجه معیت
 ولالت دارند بطریق اصول فقه و قانون کلام و اسلوب خیریت که
 اهل تحقیق بجهت تفهیم اهل ظاهر می نمایند مانند زیر که در صورت
 ظهور مرتبه جمع الجمع معنی آیات مذکوره خود بخود مشهود میگردد و چون
 مشهور شود احتیاج مشهود نماند - که البیان بدر البیان - واقع است
 اما ازین دو وجه مذکور و جداول که چونی و چگونگی است در هر چیز اول
 بنظر می آید بنا بر آن هر کس که باین نظر متصف است از عوام و خواص
 که علمای ظاهر میگویند که خود این چیز ممکن است و حق را سوای این
 بر آسمان یا بر عرش تعقل نموده میگویند که - الحق محسوس و مخلوق
 معقول - و از وجه دوم که هستی است و آن چونی دارد و نه

چگونگی و همدان چیر ممکن واقع و ظاهر است چنانچه شسته که خود بصورت آن
 چیز است و این شدت ظهور میگویند از بس که لطیف و لطیف است
 بچشم کسی در نمی آید از نظر عوام بلکه از نظر خواص که علمای ظاهر
 اند و از نظر محقق ناقص هم پوشیده و مخفی است - که ان الله خفی
 بشدت الظهور - از اینجا است و محقق ناقص آنکه در هر شئی وجهی
 تحقیق نموده باشد جهت هستی چگونگی - و اینقدر تحقیق را
 علم الیقین میگویند اما جهت چگونگی که وجه ممکن است بنظر شن بالفعل
 ملحوظ باشد وجهی هستی که وجه حق است اینچنان ملحوظ نباشد و از
 نظرش مخفی بود و اینقدر نقصان است پس این محقق اگر چه ناقص
 است اما محقق است که وجه ممکن و وجهی در هر شئی تحقیق نموده علم
 الیقین میداند که معیت حق سبحانه و تعالی از اشیا کایناتیه شسته
 است که وجود او تعالی بصورت آن شئی ظاهر و متجلی است و قطع
 نظر از معیت وی آن شئی نیست محض عدم صرف و درجه این
 محقق از درجه مقلد که هر شئی را ممکن و اند و حق تعالی را برابر آسمان یا بر عرش
 تعقل نموده معیت وی بان شئی به تقلید فرموده حق که - و هو معکم

است میداند بالاتر است و کمال علم یقین تا اینجا است و پس و بالای
 آن مرتبه عین یقین است که طریق حصول آن بتفسیر و تلقین می‌شود
 است بلکه مراقبه نظری است بجز مراقبه نظری حصول آن درجه امکان ندارد
 چنانچه طریق آن غم‌غریب گفته می‌شود انشا الله تعالی پس آن محقق
 از روی علم یقین اگر چه محقق است اما از روی عین یقین که در نظرش
 وجهیستی چون وجه ممکن بالفعل ملحوظ نیست ناقص است و گفتن او آن
 اند معنای علم یقین باشد نه بعین العین پس تا که این وجهیستی از
 نظرش پوشیده ماند کفر بر او واقع باشد زیرا که کفر یعنی پوشیدن
 است و از اینجا است که عین القضاات فرموده —

بیت

هر که نادیده نام او گوید مشرک است و فضول ناموار

بیت

اگر مشرک ز بت آگاه گشته کجا در دین خود کمر آگاه گشته

یعنی آن مشرک که عبادت بت میکند اگر از بت و حقیقت وی آگاه گشته
 و بداندستی که بت منطهر حق است و حق بصورت او ظهور نموده است

و از نجات مسجود و معبود و متوجه الیه است کجا در دین ملت خود که دارد

گمراه گشته و باطل بود - **بیت**

ندید او از بت الا خلق ظاهراً **بیت** بدین علنت شد اندر شرع کافر

یعنی مشرک از بت غیر از خلق ظاهراً که تعین و تشخص او مراد است ندید و بدین علت و سبب که نظر او بر همین صورت ظاهرت منحصراًست در شرع نبوی کافراست اگر نظرت پرست بر آن حقیقت بودی که در مظهر بت حق ظهور نموده است البته در شرع کافر نبودی -

بیت

تو هم گرز و نه بینی حق پنهان **بیت** بشرع اندر نخواهند مسلمانی

یعنی چون موجب کفریت پرست در شرع رویت خلق ظاهراً صورت بت است تو که دعوی دینداری اسلام میکنی اگر هم مانند آن مشرک همین صورت خلقی بت که می بینی و در پرده تعین بت حق پنهان که بصورت او ظهور و تجلی نموده است نمی بینی هر آینه که در شرع ترا نیز مسلمان نخواهند و کافر باشی چه حق را که در صورت بت ظاهرت پوشانید

ایست

انکاشناسد بقا از روی یا	کافر شرع است دست از روی بد
هر که اندر حجاب جاوید است	تا پسیند شاد را در هر لباس
	مثل او همچو بوم و خورشید است

بیت

هر که بیرون بنخود وادار طلبش سعی کند	از پی آب چو ماهی که همه عمر طپید
--------------------------------------	----------------------------------

بیت

خواب چهل از حرم قرب مرا دور نگذند ورنه نزدیکتر از دوست کسی هیچ نید

چون معلوم شد که هر شی از دو وجه خالی نیست وجه هستی و وجه چگونگی
پس وجه هستی که حق است و وجه چگونگی که عباد است وقتی که کسی را شهود
این هر دو وجه بطریق اعتدال بر آید العین میسر آید و نظر شن بین هر دو
وجه معافست در صورت شهادت هر دو یعنی حق و عباد رو نماید
سابق تعلیق بمعنی میدانست و ادای شهادتین می نمود درین
حالت تحقیق دانسته و برای العین در هر شے وجه هستی و وجه چگونگی
دید میگوید که - اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله -

بیت

سحر و شام که با هم توان صورت بست
برخ و زلف که کن چه بیان صورت
سحر عبارت از وجه هستی است و زلف عبارت از وجه چگونگی که معانی
هر شیئی جلوه گر است اهل ظاهر را در هر شیئی همان وجه چگونگی ملحوظ است
و وجه هستی که اظهر تر است بحثی که قیام در نمود وجه چگونگی از وی
قیوم او از نظرش مخفی است اگر چه نظر هر کس اول بر هستی می افتد
و هر شیئی که بیند اول هستی ملحوظ میگردد اما بسبب عدم وقوف
این معنی که حقیقتاً بصورت ممکنات ظاهر شده است از ادراک آن غافل
است و میداند که حق از خود جداست چنانچه حق ابر آسمان بر عرش تصور
می نماید و در پس پرده سموات می انگارد و نمیداند که آن پرده خود
همین چگونگی آن شیئی است چنانچه چگونگی حروف از الف با و جیم
و غیره پرده سیاهی است یعنی هر کس که نظر بر حروف اندازد و میگوید
که این الف با یا جیم یا و ال است و میگوید که این خود سیاهی است با وجود
که سیاهی بصورت حروف ظاهر تر از حروف است اما در صورت حروف
مخفی است بحثی که هر کس حروف میگوید و سیاهی نمیگوید و میخواند
چگونگی حروف از گوشت و پیا که و غیره پرده خاک است زیرا که کسی نظر بر

بر طرف نموده نگوید که این خاکست بلکه میگوید که این کوزه و سبزه
 و پیاله و غیره است چنانکه شکل و هیئات موج و جاب که نیز پرده آب است
 همه کس می بینند و می گویند که این چه موج است که از دریا برآمده و این چه
 جاب است که بر روی دریا نمایان گشته هیچ کی از آن نمیگوید که خود آب است
 که بصورت موج و جاب برآمده پس چگونه میسر شد بر روی آب است
 حق پرده است و در پس پرده خود او سبزه پردگی است -

بیت

بهر پرده کنینے پردگی است قضا جفیان هر دل پردگی است
 و در پرده چگونگی چنان مخفی است و خلوت گرفته است که هر کس در آن

بیت

راه بردن نمی تواند -
 ند احمد که رفتن بسوی خلوت یار یک شب از بعد سیاه و فغان بویست
 پس در تخیل چند فرقی شدند و با سبی موسوم گشتند اول کسی که نظرش
 صرف بر چگونگی است که آن عالم خلق است و برستی که آن حق است
 نیست از اینجهت او را محبوب گویند که نظرش بر صرف رویت خلق که پرده
 حق است ماند و اهل ظاهرش نیز می نامند که نمود چگونگی ظاهر است

که بنظر اول می در آید دوستی از بسکه لطیف بلکه الطاف است در نظر اول نمی آید

مگر محقق -

بیت

محقق اگر وحدت در شهود است | نخستین نظر بر نور وجود است

پس آنکس نظر اول هر چه که می بیند چگونگی می بیند و نظر محقق نه از دل اجرام
از رویت حق محبوب ماند اگر بهین حال بمیدارد آلا باد از حق محبوب خجسته
ماند من کان فی نه ه اعلمی فهو فی الاخره اعلمی - در حق او واقع باشد
و دیگر کسی است که بوجه آن ذوق هر دو مرتبه را بی تمایز استیلا داشته
دارد یعنی حق از عالم نه جدا گانه و بیگانه داند و نه متحد و یگانا باشد
با پندار و زیر اگر در خلق و مخلوق فرق ذاتی است ازین حق نه متجدد
و یگانا با عالم پندارد و با وجود این فرق حقیت حق را با شیا معیتی
است که عین آن شئی است بی حلول استیلا ازین حق از عالم
نه جدا گانه و بیگانه داند و آنکه شنیده که -

بیت

مردان خدا خدا نباشند | لیکن خدا خدا نباشند

از اینجا است چنانچه بر متناهی و محقق نه معنی ظاهر و روشن است که بجز

آمل و تحقیق آنیمه اسرار که مبنی بر محبوبانند بکمال ناز بر هر س جلوه گر نه شوند

در روی خود نه نمایند -

بیت

در بران روی خود از ناز کجا بنمایند
سببی شد که مراد دیدن آن را صوبست

و این مرتبه کمال ایمان است زیرا که ثبوت ایمان بدور کن است یگانگی و
بیگانگی وید و امر عجز و حق و جمع الامرین نه کورین ایمان تام و کامل میشود
پس هر شیخ جمع الامرین و هر شئی را کامل مطلق که میگویند برای همین
راست - لان فی ثبوت الحق العبد با تبا تین اتحاد - هر که این مقدمه
و اند و هر شیئی اجمع الامرین ببیند کامل و مطلق باشد و کسی دیگر است
که با استیلائی حق مرتبه خلق را محو سازد و در شهود او غیر حق نماند و او را
عاشق و مغلوب الحال میگویند و هر چه که از وی سرزند معذور
دارند و مرفوع العلم شمارند - که لایواخذ العشق با صدر منهم -
و کسی است که بجز و علم وحدت یا بتوهم خلوط آن علم مرتبه خلق را برود
او را ملحد و زندق گویند و بدانکه فرق از موحده و ملحد است که موحده به
استیلائی حق مرتبه خلق را محو سازد و همه حق ببیند و کسی است که
علم وحدت را به ترتیبی که مذکور شد که همان وجود واحد است

که بصورت من تو ظاهر شد ممکن نداشت است بدانند در آن عقیده صحیح
 و بجهت آنکه چنانچه وجه چگونگی برای العین مری و ملحوظ است بچنان بوده
 نیز که لطف است و بنظر اول درستی آید بنظر بصیرت محسوس و ملحوظ گردد
 مراقب بود و او را عالم ربانی خوانند و امید است که بطفیل این عقیده
 و مراقبه و در بجهان یا در اینجهان بدرجه کمال عینی بدین حق برسد و علم
 صحیح که میگویند همین علم است که هر شئی را جامع الیقین که عبارت از
 وجه چگونگی و وجوهی باشد بلا تباین و لا اتحاد بدانند و عقیده این علم موجب
 نجات و فتح ثواب باشد و مراقبه این علم موجب حصول ویت حق گردد و وسوسه
 این علم هر علم که در مقدمه و ویت حق باشد غیر محسوس باشد و اعتقاد ان
 ضلال و مراقبه آن موجب خسارت و نکال باشد - اعادنا الله لعلنا
 ذلک العلم - و کسی که مراقب این علم نبود فقط علم صحیح دارد و بس
 هم چیزی ازین نصیب خالی نباشد و ازین بجهت عاری نبود انا الله تعا
 بدانکه هر روز رتبه مرتبه است ادنی و اوسط و اعلى اول مرتبه ادنی
 است و آن صرف تاریکی است و مرتبه اعلى روشنی است و آن
 طلوع آفتاب است و مرتبه اوسط فجر است که جامع هر دو مرتبه تاریکی

شب و روشنی طالع آفتاب است پس هر که اگر نظرش صرف بر شب
 است آگاهی از حقیقت شب دارد و سواي آن نه از حقیقت فجر و از آخر آن
 و نه از روشنی آفتاب و هر که اگر نظرش بفرج رسید از حقیقت شب و حقیقت
 فجر و آگاهی حاصل آمد اما از حقیقت روشنی آفتاب که در پرتو آن نه
 شب ماند و نه فجر هیچ خبر ندارد و چون بر آفتاب نیز نظرش رسید
 اگر چه نظرش تاب ویت آفتاب ندارد اما در روشنی آن ظلمت شب
 را فرو گذارد و در بلخ طیت فجر نیز از نظر باز دارد و در نور آفتاب محسوس
 باشد و هر چه که بیند از نور میند و هر جا که رود به نور آفتاب رود
 و هر جا که نبیند و یا خسد و دود و غلطه همه به نور آفتاب کند پس
 همچنان در هر شیئی نیز سه وجه متحقق است وجه خلق و وجه حق و وجه حقیت
 حق با و وجه خلق در هر شیئی وجه چگونگی است از کمیت و کیفیت معین
 و تقید و خوردن و خفتن و جماع و مباشرت و مثل ذلک و آن بمنزله شب
 است آن محض تاریکی است و وجه هستی صرف است منزه از چونی
 و چگونگی و مکانی و زمانی و مثل ذلک و این بشابه صرف روشنی است
 و وجه سیوم معیت حق است با خلق و آن بمنزله فجر است پس هر که را

نظر صرف بچگونگی است در نظر او صرف شب است و این نظر عوام است که
 خلق را می بینند و حق آید او علیحد از خلق میسازد بر سموات یا بر عرش
 پس آنکس از حق خیر دارد و دونه از معیت او اگر آنکس هم برین حالت میسر
 ابد الا با و در پند رین شب تاریک مانند و این مرتبه دنی است -

من کان فی ذلک اعمی فهو فی الاخرت اعمی - در نیم مرتبه واقع است
 باید که موجب قاعده شب استن است ای بر او شب خود را بر روز
 رساند و پند رین شب مانند عجب است که شب مانده خود را بر روز میرساند
 و تو شب خود را بر روز میرسانی و هر که از نظرشش صرف وجهی است
 در نظرش صرف روز است شب فخر و این نظر واصل حق و مستغرق
 نور مشهود است که در نظرشش خبر نور صرف هیچ مشهود نباشد حتی که مقوله

اولا رتبته لا عبد بود - آیات

باشد اندر شهود حق دایم	در جمال و کمال او نایم
بینمزد آنکه در شمیم بود	عالمی هست و آدمی موجود
و دیده بر غیر حق نیستند ازند	با خود و غیر خود نه پیر و ازند

و این مرتبه اعلی است و هر که از نظرشش برسد و در است معاکه

عبارت از معیت حق باشد با خلق در نیالت نظرش مطلع الفجر باشد که
هم شب خلق ابار و شنی حق بسینه معا و این نظر انسان کامل و کامل
است که صاحب مرتبه وسط است پس هر که از مرتبه دست دهد
عیناً یا علماً در وایز انبیاست در آید و مصداق ان الله مغفور
را سخ آید و انسان را مطلع الفجر که میگویند برای همین است شنید
وقت فجر وقت فکر و مراقبه و مشاهد و دعا و استغفار و غیره
عبادت است از تسبیح و تهلیل و رکوع و سجود و زکریا که مرد دعا و عبادت
که در نیوقت از بنده می آید محل قبول می افتد و بزودی اجابت
گردد و عارف این مقام باید که در حالت این شود و سابق عبادت
بتقلید میگرداند و احمال تحقیق کند -

بیت

عبادت بتقلید گمراهی است	تخت هر رور که آگاهی است
-------------------------	-------------------------

و هر ذکر و فکر و مراقبه نماید بزودی متاثر شود و نتیجه مشاهده معاینه
بخشد پس در نیخاد و وجه مراقبه است و جاول مراقبه خلق است
و طرقتش انیت که هر چیز را که در یابد بوجه چونی و چگونگی و تمین

تقدیر بالیقین مقتضی شود که این خلاق همان ظل اعیان ثابته است که
 بحالات الیه یعنی حیات و علم و قدرت و اراده و سمع و بصر و کلام
 و غیره متکامل و متجلی شده در آینه وجود حق ظاهر است یعنی بوجود
 حق موجود گشته است اگر انیم راقبه علی الدوام مداومت نماید زود
 باشد که اعیان ثابته که حقیقت تمامی خلایق است بروی منکشف
 گردد و در حقایق کونیة از عرشش و کرسی و لوح و قلم و سبع سموات
 و ارض ستاره و فرشتگان و عالم ارواح و عالم مثال معلوم
 گردد و این کشف را کشف کونی گویند و وجه دوم مراقبه حق
 است و طریقی که این است که در هر زمان و در هر مکان هر چیز که
 بخواهد ظاهر یا بخواهد باطن خود ادراک کند بالیقین مقتضی شود که
 این همه وجود حق است که برای اظهار مقتضای اسماء جلال و
 جمال خود در آینه اعیان ثابته یعنی شکل و صورت ایشان ظاهر شده
 است و چون انیم راقبه علی الدوام میسر گردد در آینه هستی حق
 لطیف است و از بس لطافت بنظر اول در نمی آید ملحوظ و معانی
 گردد و این کشف را کشف الهی گویند تا مقوله - ما را شایسته

الا وایت الله یعن - بر حال او رخ آید و در مقام رویت الله بتمام صلی
 اکبر رضی الله عنه رسد انشاء الله تعالی پس صاحب معرفت این ظهور را
 معلوم میشود که حق تعالی ظاهرش است و صورت تنوع عالم و تنوع
 آن بحسب انواع ایمان است و بصورت این حقایق تنوع و احوال اینها
 مصور گشته یعنی قبول ظهور این اعیان نموده بصورت ایمان ظاهر شده
 و اعیان بصرف خود همچنان در پرده عدم اند چنانچه حضرت جابر
 قدس سره السامی در شرح رباعیات فرموده -

رباعیه

ایمان که مخدرات سر قدتم	در ملک تقابل و گمان حرم اند
هستند بنظم طاهر نور وجود	با انکه متشیبیم ظلمات عدم اند

این رباعی شارت باین معنی است که صاحب فصوص ضعیفی انداخته
 و فرض ادریس میفرماید - که الایمان الثابتة داشت راسخه الوجود
 یعنی ایمان ثابت که صورت علییه اند بر حدیث اصیل خود اند و گو
 از وجود خارجی شام ایشان سیده است حاصل این سخن
 آنست که ایمان ثابت نزد افاضه وجود بر ایشان ثابت و مستقر اند بر

بطون خود و بسج وجه ظاهر خواهند شد زیرا که بطون تمامی اشیان
 است و ذاتی چیز از آن چیز جدا نمی شود پس آنچه ظاهر می شود از این عیان
 احکام و آثار این اعیان است که بوجود و یاد وجود خلاق ظاهر میشود و
 نه ذات این اعیان پس در اینجا دو کشف حاصل میشود از کشف اول
 این معلوم میشود که موجود حق است و بس او است که ظاهر است در میان
 اعیان با ثبوت و دلائل که - هو الظاهر - عبارت از است خلاق و علم
 اصلی خود باقی اند و از کشف ثانی این معلوم میشود که موجود خلاق است
 و ظاهر در مراتب حق احکام و آثار خود و حق در غیب اصیل خود است که
 هو الباطن - اشارت از است و از اینجا است که گفته اند -

قطعه

ممكن تنگنامی عدم ناکشید هرت	واجب جلوه گاه قدم ناهاد گاه
در حیرتم که این نقش غریب چیست	بر لوح هستی بد میشود خاص و عام

بدانکه این نقش غریب طلسمات الهی اند و در زیر این طلسم گنجی است
 باید که نظر از این طلسم بردارد و از زیر این طلسم گنجی بدست آرد
 دانستی که گنج چیست بدست آوردن آن چگونه است بدانکه گفت

ان درین باطنی در شرح رباعیات است گفته میشود -

رباعیات

ایمان به آئینه و حق جلوه گراست	یا نور بود آینه ایمان صورت
در چشم شود محقق که حدید البصر است	هر یک و ازین آینه آینه گراست

یعنی ایمان اگر حقایق موجودات اند و اعتبار است اول آنکه ایمان مرا یا
وجود حق و اسما و صفات اوست یعنی وجود حق ظاهر است بصورت ایمان
پس این وجود گنجه است و صورت ایمان طلسم و زیر این طلسم گنج
وجود حق است تعالی شان و اعتبار دوم آنکه وجود مراتب آن ایمان
است در بصورت وجود حق طلسم باشد و صورت ایمان گنج پس باعتبار
اول ظاهر میشود و در خارج مگر وجود که متعین است در مرا یا ای ایمان و
متعدد است متعدد احکام و آثار ایشان پس مقتضای این اعتبار
غیر از وجود حق در خارج هیچ مشهود نیست و این حال موجد است که
شهود حق بروی غالب است و صاحب گنج طلسم ایمان است باعتبار
دوم در وجود غیر از ایمان هیچ نیست و وجود حق که در مراتب این ایمان
است در غیب است و محسوس ظاهر نیست مگر از درای تقی غیب

و از نیجاست یوننون بالغیب - و این حال کے است کہ شہود خلق بر
 وی غالب است و نیکس صاحب طلسم است فقط نہ صاحب گنج
 کہ در زیر آن طلسم مخفی است -

بیت

ای روی در کشیدہ بہ بازار آمدہ | خلقی بدین طلسم گرفتار آمدہ
 آیا متحقق عیشہ مشاہدہ ہر دو مرات می کنند اغنی مرات حق و مرات
 ایمان و مشاہدہ صوری کہ ہر دو مرات است بی الفکا کہ و ایماز یعنی ہوا
 از یکدیگر و نیکس ہم صاحب طلسم است و ہم صاحب گنج فی غلبہ
 یکی بر دیگری و نیز اسامی این ہر تہ کس حضرت مولوی جانی در

شرح رباعیات فرمودہ - | رباعی

ذو العینی اگر نور حق شہود است | ذو العقلی اگر شہود حق مفقود است
 با یکدیگر از ہر دو ترا موجود است | ذو العینی ذو العقلی شہود حق و خلق

یعنی فی العین در اصطلاح این طایفہ عبارت از نیکس است کہ شہود حق
 بر وی غالب باشد یعنی حق سبحانہ را ظاہر مبینہ و خلق را باطنی و از نیجا
 است - اہم جہت پس انخلق معقول - پس خلق و نظر او بہ شاہ

آینه باشد مرئی بسبب ظهور حق و خسر سلق همچو ظهور صورت در آینه و اخفا
 خلق در حق همچون اخفا آینه در صورت است نه آنکه بالکل سلب بوده باشد
 چنانچه محدثان اعتقاد است معاذ الله که ان ممکن واقع است امین
 محال خلاف واقع و آن قسم اخفا دانند که اموجود گویند و این قسم
 سلب انده را متحد و در میان موجد و متحد همین فرق است و پس
 ذو العقل عبارت از کسی است که شهود خلق بر وی غالب باشد یعنی
 خلق اطاعت میکنند و حق باطن پس حق و نظر او بمنزله آینه باشد مر
 خلق او و خلق بمنزله صورت که مستطیع در آینه است لاجرم حق باطن
 باشد - کما هو شان المرات و المخلوق ظاهر کما هو شان الصور و المسمیه
 فی المرات - و ازینجا است - و المخلوق معقول استحق محسوس - و انیکس
 محبوب نیز گویند زیرا که خلق پرده است و پرده گوی حق و قاعده است
 که اول نظر بر نقاب افتد و آنگاه بر شا پس در اول نظر نقاب بید

ابیات

و از حق محبوب ما -

یاریت مرا و را که پرده

عالم هم پرده مصور

اشیاء همه نقشها - پرده

این پرده مرا از توحید اگر د | اینست خود قیاسی پرده

این مرتبه فرق است اما ذوالعین ذو النعل عبارت از آن کسی است که حق
در خلق مشابه کند و خلق او در حق بشود بمناسبت.

بیت

گوید که میان ما جداست | هرگز نمک و عطای پرده

پس در نظر نیکس نمود کثرت خلق مانع نیاید شهود و وحدت حق او شود
حق امر حسم نکرد و نمود کثرت خلق بلکه کثرت در وحدت و وحدت در
کثرت مشهود معلوم او میگردد و این مرتبه جمع الجمع است و معیت حق
با خلق در غیر مرتبه متحقق است اینست تحقق حق و عبودیت حق با عبودیت
مرتبه جمع و فرق و جمع الجمع باشد از اینجا بیان کلمه طیبیه که متضمن مرتبه
مرتبه مذکور است تمام شد. و وجه تسمیه این ساله بمیزان التوحید
بجهت آنست که بیان کلمه طیبیه میکند و کلمه طیبیه اگرچه نظام هر ترکیب
از حروف است اما بمعنی در بازار تحقیق میزان التوحید است زیرا که
هر روز و هر کلمه طیبیه بمنزله دو کلمه اند کلمه اول - لا اله الا الله - و کلمه
دوم محمد رسول الله - و این هر دو کلمه برابر اند فی ترجمه یکی بر دیگر

یعنی لا آلا الله - که مرتبه جمع است بجمع جمع صفات کمال است از
ازل تا ابد و محمد رسول الله نیز که مرتبه فرق است تنضمین جمیع صفات
خود است از ازل تا ابد و زبان تر از و که پایین دو کفه است معیت حق
است با عبد من لازل الی الابد که هر دو خبر و هم اسم که مرتبه جمع
الجمع باشد شعر آن معیت است چنان معیت که همه دوست عباد
از انست بی حلول و اتحاد و بر آن معنی قول عارف کامل است -

انکلت ایاه و هو ایاک - و با وجود همه دوست حق باشد و عبد
عبد نه رب عبد گردد و نه عبد رب شود - ان العبد عبد و الرب
رب لا یصیر العبد رباً و لا الرب عبداً - پس این هر دو کفه عبد و رب
در صورت همه دوست که بمنزله زبان تر از و است برابر اند اگر در
همه دوست مرتبه عبد متغنی سازد و ترجیح گفته رب بر گفته عبد دهد
باز از تحقیق سودا الی الحاد نموده باشد نه سودا توحید و قاعده
میزان مجازی است که در بازار خرید و فروخت صوری هر دو
آن است و برابر باشد و زبان تر از و در میان هر دو پل باشد
تا یک کفه اولیج آید و زبان تر از و از دایره معیت بر آید بایع و

مشتری سودا سست شود و اگر با اتفاق ضرر و سود بشود بطریق نامرعی
 و ناخوشی بود چنانچه اگر پله راست بر آید بایع را نامرعی باشد و اگر
 پله چپ بر آید گریه مشتری را نامرعی افتد پس مرضی بایع و مشتری
 هر دو در انت که هر دو پله راست و برابر باشند بی ترجیح یکی بر
 دیگری همچنان در بازار تحقیق نیز میزبان التوجیه یعنی در صورت
 همه اوست هر دو گفته ر بوبیت و عبودیت برابر باشد اگر گفته ر بوبیت را
 ترجیح دهی باین معنی که همه حق است و عبودیت عین سلب الشی
 است چنانچه ملحدان اعتقاد است با آنکه حق سبحانه از ازل متصف
 بصفات کمال است و عبد از حقین ظهور تافسای خود متصف بصفات نقصان
 من الازل چنانچه اهل ظاهر را اعتقاد است درین صورت نامرعی
 عبد است زیرا که در صورت اول چون همه حق است و عبد سلب الشی
 است پس این خلق اعیان نام نهادن و امر بعبادت و نهی از منکر
 نمودن و سزاوی قیامت محافل را مواخذه نمودن و بعد از
 عقاب ابدی مغرب داشتن و موافقان را ثواب و رحمت بخشیدن
 چه وجه دارد بلکه در صورت اعتراض تمام و طلاق ظلم نسبت او تعالی

کند زیرا که ذات کافر و مسلم و فاسق و متقی و سعید در اصل هیچ نبود
 حق تعالی بقدرت خود ایشان امتعا را ضا پدید اگر دو اقصای ذات
 ایشان اینرا از کفر و اسلام و فسق و طاعت سعادت و شقاوت و غیر
 ذلک از خود پدید نمود پس یکی اشیاب و دیگری امعدت و معاد
 ابدی داشتند صریح ظلم بود که ایشان در اصل هیچ نبودند و مسلوب
 بودند و اقصای ذاتی ایشان نیز از شقاوت و سعادت و کفر و اسلام
 و غیره هیچ نبود خود ایشان را موجود گردانیده و از طرف خود تقاضا
 کفر و شقاوت داده مواخذة بکفر و شقاوت کردن بخرطلم صریح چیرگی
 دیگر متصور نمی شود - تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا و ان الله
 بظلام للبعید و ما الله بید ظلما للعباد - و نیز در صورت آنکه عبدیت
 در ازل ثابت ندارند و از صین ظهور تا فانی آن بوده باشد عبد
 سودای عبودیت نامرضی بود زیرا که عبد از ازل متحقق نبود بعد در
 لایزال عبد را پدید کرده متحقق رحمت ازلی و لعنت ازلی در
 معقولیت ندارد و اگر کفایت عبدیت را ترجیح دهی با جمعی که ما متصور
 موجود اند بی موجد و صانع چنانچه دهریه و افلاکیه و طباعیه را ^{عقاد}

است در صورت حق نامرضی باشد زیرا که چون مصنوع بی صلح و خشنود

بی خالق سرگزامکان ندارد - بیت

خانه بی صنع خانه ساز که دید | نقش بیدست خامه زن کشید

در صورت مصنوع را منظور داشتن و صلح را از نظر رفع ساختن

حق اناخوشی و نامرضی تمام است چنانچه اگر کسی صنعت ترا

منظور دارد و ترا را منظور کند و نیز روزی تو خور و دور و ورش

تومی یابد و ترا بالکل موجودند اند چه ناخوشی و نامرضی مابودن

باشد و چه اعتراضها با خواهی نمود پس مرضی حق عبد در صورتیست

که هر دو متحقق ثابت باشند - من الازل الی الابد - و ایح

یکمی ازین مسلوب الشی نبود که آن کفر و الحاد و خلاف واقع است اما

اگر دیدن حق و نادیدن خلق باشد محمود بود بلکه عین ایمان است

که نادیدن دیگر است و نابودن دیگر که آن ایمان است و این کفر و

دیدن خلق و نادیدن حق جهل و حجاب بود پس کسانیکه صاحب دید

اقول اند اهل کمال و محبوبان حق اند که بخود غایب و از حق حاضر اند

و آنانکه صاحب دید ثانی اند اهل جهل و حجاب اند که بخود مآق و از حق

غافل اند - اعوذ بالله ان اکون من الجاهلین ان اکون من المجوہین
 ان اکون من الغافلین - پس باید که از خود غایب از حق حاضر باشد
 زیرا که تو عاجزی و از تو کس عاجز نه امروز کاری آید و نه فردا کاری
 کشاید و حق سبحانه قوی است از قوی هر چه که ترا امروز شاید و
 فردا پاید می آید و طریق غایب از خود بحق حاضر نیست که اول خود
 را بداند که - من عرف نفسه تا غایب کردن تواند و چون غایب کند
 حق شناسد - که فقد عرف ربه - مصرع که تا با خودی در خدا
 راه نیست - و این بیت که از مولوی جامی است بر طریق -
 من عرف نفسه فقد عرف ربه - دلالت تمام دارد -

	بیت	
--	-----	--

بود کلی جهان در دستور	کرده در کل بذات خویش ظهور
یعنی جهان که عبارت از عالم محسوسات است پیش از پیدا شدن ذات حق سبحا تبصرافت جقائق خود که صور علمیه و ایمان ثابته و معلو مات حق میگویند از ازل مستدج و منبج بود چنانچه این بیت هم برین معنی	
است که گفته اند -	بیت

در آن خلوت که هستی بی نشان بود | بجز نیستی عالم نمان بود

و این عرفا گفته است پس حق سبحانه بجهت ظهور اسمای خود که غفا
و قهار و زراق و معز و مذل و مثل ذلک است خواست که عالم ممکن
را که عبارت از صور علمیه باشد از اندراج ذات بخارج ظهور آورد
و غفاریت و قهاریت و زراقت خود بر ایشان جلوه کند زیرا که بجز وجود
خلق ظهور اسمای مذکوره امکان ندارد پس پیدا کردن صور علمیه
ببخارج بجز نیستی که خود بصورت و هیات ایشان که از حضرت بطریق
بظهور نیاید بصورت امکان ندارد زیرا که صور علمیه در مرتبه علم بذات
حق سبحانه چنان مندرج اند که گاهی از آن اندراج منقرض و از
ذات منقطع نمی شوند چنانچه این معنی بمقابل انمعنی واضح و شهود
است پس حق سبحانه تعالی بکمال قدرت خود خود را بصورت ایشان
ساخته و بصنع هر ممکن تبصنع شده ممکن نگاشت - مصرع کرده در
کل بذات خویش ظهور - همین معنی دارد - و هو الظاهر
عنی ما هو علیہ بیان - همین جابرو نماید - و کل من علیها فان -
بین مقام چهره کشاید و دیگر اسرار نیز که تفصیل آن درین ساله

گذشته مجرد کشف آنست بنظر سالک جلوه گر آید و چون معلومیت
 این دقیقه بردل طالب راسخ گردد بجهت رسوخیت این علم مخلوطی
 حاصل آید اما این مخلوطیت بر دوام نباشد زیرا که مخلوطیت بقدر مخلوطیت است
 چون مخلوطیت قیام ندارد مخلوطیت نیز دوام نمائید پس باید که مخلوطیت از خود قیام
 نماید تا مخلوطیت علی الدوام بماند و قیام کردن مخلوطیت بدو
 است درجه اول یاد کرد است حقیقتش آنست که گاه گاه آن معلومیت
 را که حق سبحان بصورت علمیه برآمده بشکل و هیئت ایشان متشکل و متجلی
 گشته است بنظر آورده در همه موجودات حتی حرکات و سکانات ظاهر
 و باطنی خود و تمامی عالم ملاحظه نموده تحتین نظر بر نور وجود واحد
 حقیقی داشته باشد یعنی ملاحظه کند که همان وجود واحد حقیقی
 است که از چوخی بزرگت چون برآمده ممکن نگاشته تا معنی مصرع
 هستی یحیی اجب ممکن نما - بر و محقق گردد و درین یاد کرد گاه گاه این
 مخلوطیت ساقط گردد و گاهی یاد و گاهی غفلت با هم و نماید
 این درجه اول است اما درجه دوم یاد داشت است و آن اینست
 که آن مخلوطیت گاه گاهی را تدبیر بجا چنان مومکد سازد و نظر بر آن

قایم دارد که گاهی از نظر ساقط نشود چنانچه معلومیت او بر دل مبسوط
 گردیده است بطوریست او نیز در نظر مبسوط گردد و این مراقبه - هو الظاهر
 است و نشان غایب از خود و در بخار و نماید و چون این مراقبه بجا آید
 گردد و درین ضمن هر کت این مراقبه است راسته تعالی - هو الباطن
 نیز مکشوف گردد و بدانکه کشف هو الظاهر - خبر اطناع آن دقیقه مذکور
 که خود حق سبحا بصورت ممکنات از کمن لطبون ظهور آمده - علی هو علی
 کان - امکان ندارد و در صورت کشف - هو الباطن - خبر مراقبه
 هو الظاهر - در آینه نظر بصیرت جلوه گر نشود پس اطناع معنی الظاهر
 موقوف بر تقریرسانی است به ترتیب مذکور که خود حق سبحانه بصورت عظیم
 ظاهر و متجلی است و انکشاف معنی هو الباطن منحصر بر مراقبه هو الظاهر
 است حصول آن بکفایت است و حصول این بکفایت تفسیر آن بعلم است
 و تحصیل این بعمل و دریافت آن بسمع است و دریافت این بنظر و
 کشف آن بچشم است و شهود این بچشم دل و مکرر آن بقل
 است و اقرار این بحال هر که دعوی این حال منحصر بقل دارد و باطل
 و محال است که مقدمه حال در قال نیاید پس هر که علم هو الظاهر حاصل

منوده باشد تحصیل - هو الباطن بعمل پردازد که بے عمل هو الباطن
 حاصل نگردد و جهان علم گفتا کند و عمل آن همان است که نظر بر آن
 معنی نگارد که همان ذات بی چون است که بصورت من و تو و شکل و هیات
 ملات ظاهر شد است باقی سبحانه چنانچه از برکت تعلیم به ترقیب نیکو
 از مرتبه هو الظاهر چشم ظاهر او منجمی شد چشم باطن او دیگر چشم

رباعی

باشد منجم گردد -

از قاف بحال بایت کرد گذر
 شیرین نشود ز بان بنام شکر

غوا که شوی داخل ارباب نظر
 تری تو حید موعده نشوے

بعضی که معنی هو الظاهر رسیده اند بهین علم گفتا کرده و مخطوطیت
 آن مانده اند و بعضی ترقی نموده بصدد عمل بدولت -
 هو الباطن - فایز شدن بکمال جمعیت پیوستند - اللهم ارزقنا القام
 بفضلت و کرمت و تصدق حبیبک محمد المصطفی صلے الله علیه و آله

بیت

وسلم

از آنکه من بنده گنه گارم

که خواند دعا طمع دارم

هزار آرزو

و این قصیده را تمام خود در

مردم از کسی سخن شنوند نظر بر چه میگویند استند بر که میگویند بنده نیست
و غلط با ایشان واقع می شود یکی آنکه اگر کسی شهر و شهر باشد سخن را
خلاف واقع هم باشد قبول نمی نمایند و اعتقاد بدان آرند و اگر گویند غلط
است و سخن او مطابق واقع هم شنوند همچنان سرسری آنرا ندانند و قبول آن
پس نام خود را اگر چند آن شهر و شهرت اند از ظاهر نمودن و شنوند تا از غلط
انداختن مصلحت نماید طالب صادق باید که نظر بر که میگویند استند بر چه میگویند
دارد و بجهت مطلوب خود و در از پس مطلوب و مقصود نیست که هر حق
را مقدمه نکند بر حق حق عباد و معیت حق با عباد که جمع و فرق نمی شود
است او است همه از دست عبارت از این باشد همه از آنکه نیستند لا اله الا الله محمد رسول الله به ترتیبی که مذکور شد بفهمد تا از آنکه غلط اندر
ثبوت حق عباد و معیت او تعالی بعباد واقع نشود و از حق کفر نیست
برآمده از زمره - اولئک هم الضالون - گردد - ان الله اعلم
انه ولی التوفیق و هو یجده الی سبیل تحقیق -
متن نه الذی رب یعون ملک الوفاء

و محال بر که از آنکه مقدمه حال از این نیز چه بود که عباد را در حق

